

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

# نگینِ محدثین

تبرستان  
www.tabarestan.info

شرح حال عارف بزرگ، فقیه سترگ، علامه محمد حسن بن صفر علی بارق روشنی  
مشهور به شیخ کبیر (اعلیٰ الله مقامه التریف)



من ابراهیم زاده بازگیر  
محمد حسن



حامد ابراهیم زاده بازگیر



تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

# نگین محدثین

تیرستان  
www.tabarestan.info

شرح حال عارف بزرگ، فقیه سترگ

علامه محمدحسن بن صفرعلی بارفروشی

مشهور به شیخ کبیر اعلی‌الله‌مقامه‌الشریف

به ضمیمه برخی از اسناد و دست‌نوشته‌های ایشان

حامد ابراهیم زاده بازگیر

ابراهیم زاده بازگیر، حامد، ۱۳۵۹.  
نگین محدثین: شرح حال عارف بزرگ، فقیه سترگ علامه محمدحسن بن صفرعلی  
بارفروشی مشهور به شیخ کبیر / حامد ابراهیم زاده بازگیر.  
۱۹۲ ص. بابل: مسجد مقدس محدثین، ۱۳۸۹.  
فهرست نویسی بر اساس فیبا.

۱- شیخ کبیر، محمدحسن، - ۱۳۰۵. ۲- مجتهدان و علما - ایران - بابل - سرگذشتنامه.

۱۳۸۹ الف ۲۸۴ ش / ۳/ ۳۵۵ BP

۲۹۷/۹۹۸

۲۳۳۴۵۲۸

شماره کتاب شناسی ملی

www.tabarestan.info



انتشارات مسجد مقدس محدثین



نام کتاب: نگین محدثین؛ زندگینامه علامه شیخ کبیر (ره)

مؤلف: حامد ابراهیم زاده بازگیر

چاپ: اول

بهار ۱۳۹۰

شمارگان: ۳۰۰۰ جلد

قیمت: ۳۵۰۰ تومان

چاپ و صحافی: اسماعیل نژاد

شابک: ۷-۳-۹۱۹۱۴-۶۰۰-۹۷۸

ناشر: انتشارات مسجد مقدس محدثین

طراح جلد: محمد رجب پور

صفحه آرا: سحر صالح طبری

مرکز پخش: فروشگاه محصولات فرهنگی مسجد مقدس محدثین

تلفن: ۲۲۹۳۳۳۳ و ۱۱۷۱-۲۲۰ دور نما: ۲۲۰۶۱۷۱ (۰۱۱۱)

## تقدیم به ساحت مقدس خورشید پنهان فاطمه (علیها السلام)

یوسف زهرا! می دانم که با این روی سیاه و کوله بار عظیم گناهی که بر دوش کشیده‌ام، مرا لیاقت دیدار روی ماه تو نمی‌باشد، می‌دانم؛ اما باز هم تو را می‌خوانم و باز هم تو را می‌جویم.

اللهم عَجِّلْ لَوْلِيكَ الْفَرَجَ

یوسف زهرا! این روزها هر جمعه که می‌آید و می‌گذرد، در انتظار دیدن روی ماه تو به سر می‌برم، نمی‌دانم که عمرم کفاف می‌کند تا در روزگار آمدنت باشم یا نه؟ ولی این را خوب می‌دانم که با این روی سیاه و کوله بار عظیم گناهی که بر دوش کشیده‌ام مرا لیاقت دیدار روی ماه تو نمی‌باشد، می‌دانم؛ اما باز هم تو را می‌خوانم و باز هم تو را می‌جویم.

اللهم عَجِّلْ لَوْلِيكَ الْفَرَجَ

به یاد داستان پیرزنی افتادم که با دو کلاف نخ که بر دست داشت برای خرید یوسف آمده بود. به او گفتند: مادر تو دیگر برای چه آمدی؟! گفت: آمده‌ام تا یوسف بخرم، گفتند: مادر، برای خرید یوسف طلا و جواهر به پایش می‌ریزند، با دو کلاف نخ که یوسف نمی‌فروشند. گفت: می‌دانم، اما آمده‌ام تا به یوسف ثابت کنم که من هم خریدار اویم. یوسف زهرا! می‌دانم که با این روی سیاه و کوله‌بار عظیم گناهی که بر دوش کشیده‌ام مرا لیاقت دیدار روی ماه تو نمی‌باشد، می‌دانم اما باز هم تو را می‌خوانم و باز هم تو را می‌جویم.

اللهم عَجِّلْ لَوْلِيكَ الْفَرَجَ

تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

## فهرست

- پیشگفتار ..... ۱۱
- مقدمه ..... ۱۵
- فصل اول: حیات نامه ..... ۱۷
- سپیده دم آغاز ..... ۱۹
- خانواده ..... ۲۰
- قزوین یا بارفروش؟ ..... ۲۱
- چرا محمدحسن را شیخ کبیر خواندند؟ ..... ۲۳
- درک کنندگان محضرش ..... ۲۳
- احترام به مسجد مقدس محدثین ..... ۲۵
- ارادت خاص یهودیان به شیخ ..... ۲۵
- ملقب شدن سید احمد به «استاد» ..... ۳۹
- مراجعه به شیخ کاظم ..... ۴۰
- غیب شدن شیخ ..... ۴۱
- خرید و فروش مکان نماز ..... ۴۲
- تنش میان ظهیرالدوله و شیخ کبیر ..... ۴۳
- شهادت شیخ غلامعلی شریعتمدار ..... ۴۵
- شیخ کبیر؛ مشروطه یا مشروعه ..... ۴۹
- ناصرالدین شاه در محضر شیخ کبیر ..... ۵۹
- عذرخواهی مظفرالدین شاه قاجار ..... ۶۰
- درخواست محمد علی شاه قاجار ..... ۶۱
- ترور شیخ کبیر ..... ۶۴



- ۶۶ ..... هراس رضا شاه از شیخ کبیر
- ۶۷ ..... نامشروع بودن حکومت رضاشاه
- ۶۸ ..... مَرکَب شیخ
- ۶۹ ..... نفرین شیخ
- ۷۰ ..... زن صبح؛ مرد عصر
- ۷۲ ..... پرهیز از اسراف
- ۷۲ ..... نیروهای قزاق و شیرهای پیرامون شیخ
- ۷۳ ..... آزمودن شیخ ولی الله
- ۷۴ ..... عصبانیت شیخ کبیر
- ۷۶ ..... آیت الله العظمی خوئی و سراج الأمة
- ۷۶ ..... آغاز وصال
- ۷۷ ..... شکاندن مُهر (امضاء)
- ۷۸ ..... دلایل شکاندن مُهر (امضاء)
- ۷۹ ..... شیخ در حرم امام حسین علیه السلام
- ۸۱ ..... ازدواج میر علی اکبر
- ۸۲ ..... غیب‌گویی شیخ
- ۸۷ ..... قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله اینجاست
- ۸۸ ..... احترام به آیت الله ملانصیرا
- ۸۹ ..... پیرمرد چوپان و طی الارض شیخ
- ۹۰ ..... وعده‌ی باران
- ۹۱ ..... عذرخواهی آیت الله علامه حائری
- ۹۲ ..... دعای سفر برای آیت الله شریف طبرستانی

- هاله‌ی نور ..... ۹۲
- برخورد با محتکرین ..... ۹۳
- مهمانان غیبی ..... ۹۴
- محبت به کودکان ..... ۹۵
- امتناع علماء از پذیرش وجوهات ..... ۹۶
- اساتید ..... ۹۷
- شاگردان ..... ۹۸
- آثار و تألیفات ..... ۱۰۵
- نقدی بر کتاب ... ..... ۱۰۹
۱. سواد کوهی تباران نام آور ..... ۱۰۹
۲. بابل سرزمین طلای سبز؛ بابل سبزه دیار ..... ۱۱۱
۳. فرزندگان بابل در سه قرن اخیر ..... ۱۱۳
- شیخ از منظر .... ..... ۱۱۵
۱. آیت الله العظمی سید شهاب الدین مرعشی نجفی ..... ۱۱۵
۲. آیت الله سید جعفر کریمی ..... ۱۱۵
۳. آیت الله احمد صابری همدانی ..... ۱۱۶
۴. علامه محمدعلی مدرس تبریزی ..... ۱۱۷
۵. افضل الملک معاون وقت ایالت مازندران ..... ۱۱۷
۶. آیت الله علی اکبر محمدی ..... ۱۱۸
۷. آیت الله محمد فاضل ..... ۱۱۹
۸. آیت الله شیخ عبدالله نظری خادم الشریعه ..... ۱۱۹
۹. آیت الله سید رحیم توکل ..... ۱۲۰

۱۲۱	.....	رحلت و حضور یهود در تشییع جنازه
۱۲۲	.....	گشودن دست و گرفتن تسبیح
۱۲۳	.....	کفن غیبی
۱۲۳	.....	تلگراف تسلیت رضا شاه
۱۲۴	.....	مقبره شیخ در مسجد مقدس محدثین
۱۲۷	.....	روشنایی مقبره
۱۲۹	.....	جایگاه شیخ در عصر حاضر
۱۳۰	.....	شعر ...
۱۳۰	.....	عقیق
۱۳۲	.....	کبیر
۱۳۳	.....	نقش نگین بابل
۱۳۷	.....	<b>فصل دوم: اسناد و دست‌نوشته‌ها</b>
۱۶۷	.....	<b>فصل سوم: تصاویر</b>
۱۸۹	.....	<b>منابع</b>

## پیشگفتار

تاریخ، نشانی از ماهیت و هویت یک جامعه است و تکریم مفاخر تاریخی علاوه بر ادای دین به ساحت صاحبان فضل و کرامت، میزان اعتبار یک جامعه را به منصفی ظهور می‌رساند.

یکی از مفاخر گمنام جامعه‌ی ایرانی بخصوص در خطه‌ی شمال کشور، علامه‌ی فقید، حضرت آیت‌الله‌العظمی محمدحسن بن صفرعلی مشهور به شیخ کبیر رحمته‌الله است. اگر چه در بیش از چهل کتاب، اشاراتی به مقام علمی و معنوی ایشان صورت گرفته، اما کم‌ترین توجه به محیط اجتماعی، حاکی از غربت و گمنامی این چهره‌ی ماندگار عالم تشیع می‌باشد. آیا حتی همشهریان او می‌دانند این شیخ آن قدر عظمت داشت که ارادت یهودیان را برانگیخته بود؛ آن‌گونه که در تشیع پیکر پاکش بر سر و سینه‌زنان به عزاداری پرداختند؟ آیا کسی از حمایت محکم شیخ کبیر از رأی قاطع شیخ شهید، فضل‌الله نوری باخبر است؟ چه کسی از مقام علمی این عالم برجسته به نسل جدید جامعه اسلامی خبر رسانده که مرجع عالی‌قدر

مرحوم «آیت‌الله‌العظمی‌خوئی» فقط برای دست یافتن به کتاب «سراج‌الامه» ایشان کسی را مأمور ساخته بود؟

آری؛ شیخ کبیر با آن همه مجاهدت و ایمان، آن قدر غریب ماند که برخی محققین به اشتباه او را عالمی متعلق به دیاری غیر از زادگاه اصلی او معرفی نموده‌اند.

راقم این سطور، نوجوانی بیش نبود، آن‌گاه که ساعت‌ها مقابل حسینیه‌ی کوچک محله‌ی «باقر ناظر» در نزدیکی مسجد مقدس محدثین بابل می‌ایستاد و به تصاویر نورانی علمائی که بر در و دیوار آن مکان نصب شده بود، با شوق نگاه می‌کرد. علاقه‌ی کم‌نظیر نگارنده به سلسله‌ی جلیله‌ی علمای عظام، آن‌گاه شدت یافت که خود با یکی از بستگان نسبی، عالم نیکو مقامی هم‌چون علامه شیخ کبیر رحمته‌الله وصلت نمود.

همین احساس دین به جایگاه رفیع آن فقیه ربانی بود که حقیر را بر آن داشت، مدت‌ها در منابع متعدد و گاه نایاب کتابخانه‌های مختلف به تحقیق و بررسی پرداخته، تا آن‌جا که علاوه بر گردآوری اسنادی گویا از تاریخچه‌ی حیات پربرکت آن بزرگوار و مقابله با برخی تحریفات ناخواسته‌ی تاریخی، مجموعه‌ای را گردآورم که بتواند در حد بضاعت خود، ابعادی از شخصیت ماندگار شیخ کبیر رحمته‌الله را به علاقه‌مندان و مریدان حریم فقاقت بشناساند.

در تألیف این مجموعه، البته به سیاق تاریخ شفاهی، به جمع‌آوری و ثبت خاطرات کهن‌سالان این دیار در مورد زندگی مرحوم شیخ نیز مبادرت ورزیده‌ام؛ که متأسفانه در طول مدت گردآوری این مجموعه، هفت نفر آن‌ها در اثر کهولت سن، دار دنیا را وداع گفته‌اند. به‌راستی اگر دیگران چند سال زودتر اقدام به گردآوری چنین مجموعه‌ای می‌نمودند، چه تعداد از عزیزان کهن‌سال را می‌یافتند تا اطلاعاتشان را در مورد معظم‌له به ثبت رسانند.

سعی نگارنده اگر چه بر غنای هر چه بیشتر این اثر بوده است، اما از انصاف به دور است اگر نظرات ارزشمند و سازنده‌ی خوانندگان و صاحب‌نظران متعهد را نادیده انگارد. از این‌رو بزرگ‌ترین دغدغه‌ی اینجانب، بهره‌مندی از دیدگاه‌های خبرگان علم و فضیلت به منظور رفع نواقص احتمالی این کتاب است تا انشاءالله به حول و قوه‌ی الهی، اثری در خور شأن تاریخ پرافتخار تشیع به گنجینه‌ی تابناک آثار فاخر دینی افزوده شود.

در پایان بر خود لازم می‌دانم از تلاش‌های بی‌دریغ همسرم سرکارخانم فرشته کبیری که در گردآوری این مجموعه مرا یاری رسانده تشکر و قدردانی نمایم. هم‌چنین جای دارد از زحمات خالصانه‌ی حضرات حجج اسلام‌والمسلمین سید حمید مشتاقی نیا و محسن آذرتاش، دوست و استاد عزیزم دکتر محمد محسنی و جناب آقایان احمد ابراهیم زاده،

مرتضی ابراهیم‌زاده، احمد محسنی و سرکار خانم‌ها اولیاء اسماعیل پور و فاطمه بندگان و در نهایت از دفتر انتشارات مسجد مقدس محدثین بابل که زحمات چاپ این مجموعه را بر عهده گرفتند، نیز سپاس‌گزاری نمایم.

والسلام علی عبادالله الصالحین

حامد ابراهیم‌زاده بازگیر

بابل، بهار ۹۰

## مقدمه

احیای استوانه‌های علم و فقاہت، احیای کتاب و سنت است و اجر وافر و کامل و خشنودی حضرت حق را در بردارد. خداوند کریم در کتاب نورانی قرآن مجید به وجود علماء مباهات نموده و ویژگی خاصی برای آنان قائل شده است. در این عصر غیبت که شیعه در مظلومیت و غربت به سر می‌برد و در آمال هجمه‌های دشمنان در حال جهاد و مقاومت است، یکی از مهم‌ترین و بهترین راه‌های مقابله با آنان، احیای فرزندگان و عالمان ربانی است که با گذر زمان به دست فراموشی سپرده شدند.

عارف کامل، فقیه مبارز، محدث بزرگ، متکلم سترگ، ادیب توانمند، عالم مجاهد و ربانی حضرت آیت‌الله العظمی محمدحسن بارفروشی مشهور به **شیخ کبیر** رحمته‌الله که هم‌چون خورشیدی درخشان در خطه‌ی شمال کشور می‌درخشید، دارای حیات روحانی و زاهدانه‌ای بود که از خرمن وافر علوم وی، شاگردان بسیار زیادی مرزوق و منور شده‌اند.

توجه و تأمل به زندگی‌نامه‌ی ایشان که برادر ارجمند و محقق گرامی، جناب آقای حامد ابراهیم‌زاده بازگیر، به تفحص و تحمل زحمت، آن را تألیف و جمع‌آوری نمودند، سبب رشد معنوی و ارادت به مقام علم و فقاہت می‌باشد.



امید است مطالعه‌ی این اثر ارزشمند که گوشه‌ای از شخصیت الهی و علمی آن فرزانه را بیان‌گر می‌باشد، راه و روش زندگی شایسته را برای همه‌ی مشتاقان دین و کمال‌جویان بوجود آورد.

والسلام علی من اتبع الهدی

تبرستان عسکر نصیرایی

تولیت و امام‌جماعت مسجد مقدس محدثین

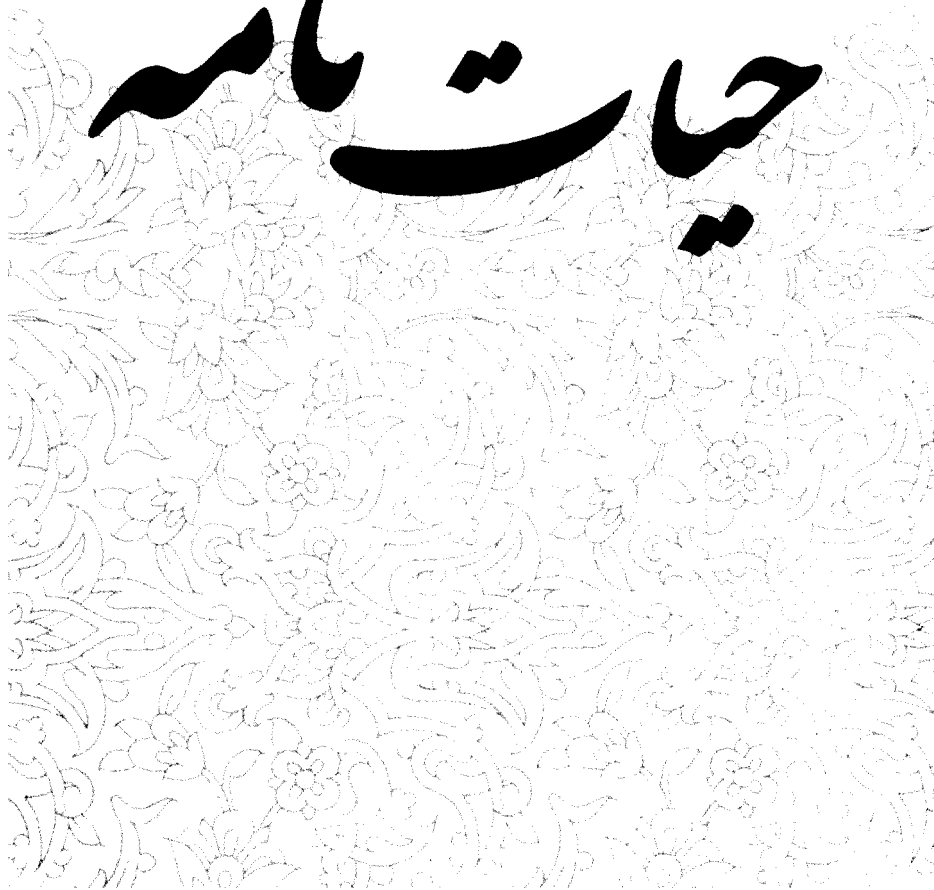
www.tabarestan.info

## فصل اوّل

تبرستان

[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

# چهار نامہ



تبرستان

[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

## سپیده دم آغاز

در حدود سال ۱۲۴۰ ه. ق. در یکی از خانواده‌های مذهبی و روحانی در بارفروش ( بابل ) پسری به دنیا آمد که با آمدنش فرشتگان از عرش به فرش برای پایبوسش آمده و در حلقه‌ی عارفان و سرمستان مهمه‌ای به پا شد:

باز آمد آن مهی که ندیدش فلک به خواب آورد آتشی که نمیرد به هیچ آب  
بنگر به خانه‌ی تن و بنگر به جان من از جام عشق او شده این مست و آن خراب

پدرش «ملا صفرعلی بابل‌کناری» که برخی‌ها او را به اشتباه ملا صفرعلی لاهیجی قزوینی معرفی کرده‌اند و یا لاقبل با وی اشتباه گرفته‌اند، از اعظام علمای آن خطه به شمار می‌رفت و دارای ملک و املاک فراوانی نیز بود.

ملا صفرعلی نام این فرزند خود را محمدحسن نهاد. محمدحسن که بعد از عبدالوهاب و حسین، سومین فرزند ملا صفرعلی بشمار می‌رفت دارای هوش و نبوغ سرشاری بود.

پدر، محمدحسن را بسیار دوست می‌داشت و در تربیت او جدیت وافر به خرج داد و از همان دوران طفولیت او را با مکتب اهل بیت علیهم‌السلام آشنا

ساخت و عشق به حق را در ضمیرش شعله‌ور ساخت. محمدحسن نیز از آن‌جا که در محیط علم و دانش پرورش یافت و عشق به علوم اسلامی را در خود حس می‌نمود، از همان دوران کودکی، البته به کمک و نظارت پدر، به سوی تحصیل معارف و علوم اسلامی گام برداشت و با تلاش و علاقه‌ای که از خود نشان داد، پله‌های پیشرفت و ترقی را هر روز بهتر از گذشته سپری کرد و بعدها در ردیف علمای طراز اول شیعه قرار گرفت.

## خانواده

آقای احمد کبیری فرزند مرحوم علی اکبر (برادرزاده‌ی شیخ کبیر) می‌گوید: از مرحوم ابوی خود شنیده‌ام که پدر بزرگشان، مرحوم ملا صفر علی (پدر شیخ کبیر) فرزند مراد علی بوده و همسر ایشان زکیه<sup>۱</sup> نام داشت.

حاصل ازدواج صفر علی و زکیه هفت فرزند بود به نام‌های:

۱. شیخ عبدالوهاب، ۲. شیخ حسین، ۳. محمدحسن (شیخ کبیر)،
  ۴. کربلایی عباس، ۵. شیخ محسن، ۶. شیرین خانم، ۷. خانم کوچک (البته چهار نفر اول نامشان در اسناد موجود از آن زمان ذکر شده است).
- شیخ محمدحسن که بعدها به «شیخ کبیر» معروف شد، با شخصی به نام

<sup>۱</sup> به نقل از کلثوم کبیری.

خدیدجه خانم ملقب به «دوستی»<sup>۱</sup> ازدواج کرد. ایشان حدود ۱۰۵ سال عمر کردند و صاحب فرزندی نشدند. تمامی برادرزاده‌های شیخ کبیر و فرزندان آنها تا به امروز به سبب خویشاوندی با معظم‌له به نام‌خانوادگی «کبیری» مشهورند.

## قزوین یا بارفروش؟

در مورد این که ملا صفرعلی و پسرش محمدحسین (شیخ کبیر) اصالتاً اهل قزوین بودند یا بارفروش (بابل)، میان تراجم‌نگاران اختلاف نظرانی وجود دارد. برخی‌ها معتقدند که آنها اهل قزوین بوده، درحالی‌که چنین ادعایی واقعیت ندارد.

به چند نمونه از افرادی که ملا صفرعلی، پدر شیخ کبیر را اهل قزوین معرفی نموده‌اند، اشاره می‌کنیم:

۱. علامه‌ی خبیر شیخ آقا بزرگ تهرانی. ظاهراً ایشان اولین نفری بودند که در کتاب اعلام الشیعه (نقباءالبشر، جلد اول، صفحه ۴۰۴) و (الکرامالبرره، جلد دوم، صفحه ۶۷۲)، ملاصفرعلی، پدر شیخ کبیر را از علمای بزرگوار قزوین معرفی کرده‌اند.

۲. آقایان جوادی، خرمشاهی و فانی در صفحه ۲۳ از جلد سوم کتاب «دایرة المعارف تشیع»، پدر شیخ کبیر را «شیخ ملاصفرعلی بارفروش لاهیجانی قزوینی» معرفی می‌کنند.

<sup>۱</sup> به نقل از روح‌انگیز صفاریان و کلنوم کبیری.

۳. آقای صمد صالح طبری در کتاب «بابل سرزمین طلای سبز»، پدر آیت‌الله‌العظمی شیخ کبیر، را «ملا صفرعلی بارفروشی لاهیجانی قزوینی» معرفی می‌کند.

۴. آقای عسکر نصیرایی در کتاب «خورشیدپنهان»، صفحه ۳۲ می‌گوید: پدر آیت‌الله‌العظمی شیخ محمدحسن کبیر (شیخ کبیر)، «ملا صفرعلی» از فلاسفه‌ی بزرگ و مشهور قزوین است.

۵. آقای حسن قلی‌پور در کتاب «مشعل‌داران هدایت»، صفحه ۵۱ می‌گوید: پدر شیخ کبیر از فلاسفه‌ی بزرگ و مشهور قزوین، معروف به «ملا صفرعلی لاهیجی قزوینی» می‌باشد.

**حال به چند نمونه از افرادی که شیخ کبیر را اصالتاً اهل قزوین دانسته‌اند اشاره می‌کنیم:**

۱. مؤلفان کتاب «دایرة المعارف تشیع» در صفحه ۲۳ از جلد سوم این کتاب می‌گویند: شیخ محمدحسن در سال ۱۲۴۲ ه. ق. در قزوین ولادت و نشأت یافت و پس از اخذ مقدمات و علوم عربی، فقه و اصول را از حوزه‌ی درس حسن برغانی و شهید ثالث فرا گرفت. وی هم‌چنین علوم عقلی را از حوزه‌ی درس پدرش که از فلاسفه‌ی عصر خویش بود، در مدرسه‌ی صالحیه قزوین تلمذ کرد و سپس به عتبات هجرت کرد و در کربلا اقامت گزید و از حوزه‌ی درس حسن برغانی صالحی و شیخ محمدتقی هروی حائری بهره‌مند گشت و به مرتبه‌ی اجتهاد رسید. سپس به موطن خود

قزوین بازگشت و بعد از مدتی به شهر بارفروش رفت و آن سامان را مسکن دایمی خود قرارداد و از مراجع تقلید و بزرگان مجتهدین آن سامان بود.

۲. آقای صمد صالح طبری، در صفحه‌ی ۲۵۲ کتاب «بابل، سرزمین طلای سبز» عیناً عبارت فوق کتاب «دایرة المعارف تشیع» را نقل می‌کند.

۳. آقای عسکر نصیرایی، در صفحه‌ی ۳۲ کتاب «خورشید پنهان» می‌نویسد: آیت‌الله‌العظمی شیخ محمدحسن کبیر (شیخ کبیر) در حدود سال ۱۲۴۰ در قزوین به دنیا آمد. در کودکی در تعالیم پدرش با مکتب اهل بیت علیهم‌السلام آشنا شد و پس از تحصیلات مقدماتی در قزوین، سطوح عالی فقه و اصول را از عالمان برجسته شیخ محمد صالح برغانی و برادرش شهید برغانی آموخت و فلسفه و عرفان را نزد پدرش فرا گرفت. سپس راهی عراق شد و در شهر مقدس کربلا سکنی گزید. وی پس از هجرت به بابل، مرجعیت و زعامت منطقه سرسبز مازندران به ویژه بابل را بر عهده داشت.

۴. آقای عبدالرحمن باقرزاده، در صفحات ۱۳۸-۱۴۰ کتاب «فرزانگان بابل» می‌نویسد: معظم‌له تحصیلات مقدماتی را در حضور اساتید قزوین فرا گرفت، آن‌گاه سطوح عالی فقه و اصول را در محضر فقهای عالیقدر شیخ محمدصالح برغانی حائری و برادر گرانقدرش شهید برغانی فرا گرفت و هم‌چنین فلسفه و عرفان الهی را در محضر پدر والا مقامش آموخت و سپس راهی عتبات شد و در شهر مقدس کربلا سکنی گزید. به هر حال آن عالم جلیل‌القدر پس از رسیدن به مقام رفیع اجتهاد راهی



قزوین شد و پس از مدتی کوتاه دست به هجرتی دیگر زد و عازم شهر بابل گردید.

۵. آقای مرتضی میر سراجی، در صفحات ۷۶-۸۰ کتاب «مسجد مقدس محدثین» عیناً از عبارت فوق در کتاب «فرزندگان بابل» استفاده می‌کند.

۶. آقای حسن قلی‌پور، در صفحه ۵۱ کتاب «مشعل‌داران هدایت» می‌نویسد: شیخ محمدحسن در حدود سال ۱۲۴۰ شمسی در قزوین دیده به جهان گشود [البته باید یادآور شویم که ولادت شیخ کبیر در حدود سال ۱۲۴۰ قمری بوده است نه شمسی].

اما ما نظر این آقایان را قبول نداریم و برای این ادعای خود چند دلیل می‌آوریم:

#### الف) به روایت آثار

شیخ کبیر رحمته الله چندین بار در آثار و تألیفات خود با عبارت:

«فیقول الفقیر الی الله الغنی محمدحسن بن صفرعلی

المازندرانی البارفروشی؛ پس می‌گوید نیازمند به سوی خداوند

بی‌نیاز محمدحسن بن صفرعلی مازندرانی بارفروشی»

به معرفی خود می‌پردازد و حتی برای یک بار هم که شده از پسوند

قزوینی برای معرفی خود استفاده ننمود.

### ب) نظر برخی از مؤلفین

۱. آیت‌الله‌العظمی مرعشی نجفی رحمته‌الله که خودشان نیز به دریافت اجازه‌نامه‌ی روایی از مرحوم شیخ‌کبیر مفتخرگردید<sup>۱</sup>، در صفحه‌ی ۱۶۷ کتاب «الاجازة الکبيرة» آیت‌الله شیخ محمدحسن، مشهور به شیخ کبیر مازندرانی را فرزند «مولى صفرعلى بارفروشى (بابلى)» می‌دانند.
۲. شیخ عباس قمی، در صفحه‌ی ۴۵۲ کتاب «فوائد الرضویه» از شیخ با عنوان «محمدحسن بارفروشى مازندرانی» معروف به شیخ کبیر طبرسی یاد می‌کند.
۳. سید محسن امین، در صفحه‌ی ۱۷۱ از جلد ۹ کتاب «اعیان‌الشیعه»، عیناً از ایشان با عبارت فوق شیخ عباس قمی یاد می‌کند.
۴. آقای محمد علی مدرس تبریزی، در صفحه ۳۳۱ کتاب «ریحانة‌الادب» از شیخ کبیر با عنوان «محمدحسن بن صفرعلى بارفروشى مازندرانی» یاد می‌کند.
۵. آقای محمد شریف رازی، در صفحه ۳۶ از جلد ۷ کتاب «گنجینه دانشمندان» عیناً از ایشان با عبارت فوق در کتاب «ریحانة‌الادب» یاد می‌کند.
۶. آقای حسن مرسلوند، در صفحه ۱۵۰ از جلد چهارم کتاب «زندگینامه رجال و مشاهیر ایران» از ایشان با عنوان شیخ محمدحسن ملقب به شیخ کبیر فرزند «صفرعلى بارفروشى مازندرانی» یاد می‌کند.

<sup>۱</sup> فرزنانگان بابل، ص ۱۳۹؛ خورشید پنهان، ص ۳۳.

۷. در صفحه ۲۲۹ کتاب «بابل، شهر بهار نارنج» گفته شده است: محمدحسن (شیخ کبیر) فرزند صفرعلی، دانشمند، فقیه و مرجع تقلید، اهل بابل کنار می باشد.

۸. آقای اسدالله ربانی، در صفحه ۳۰۰ کتاب «فیض عرشی» یکی از اساتید آیت الله العظمی کوهستانی را شیخ محمدحسن فرزند صفرعلی بارفروشی معروف به شیخ کبیر می داند.

۹. در صفحه ۳۵۶ کتاب «از کلینی تا خمینی» نوشته ی جرفادقانی آمده است: حاج شیخ محمدحسن مازندرانی فرزند ملا صفرعلی (بارفروشی) یکی از علماء و مراجع مازندران در قرن اخیر بود.

۱۰. در صفحه ۳۳۴ از جلد اول کتاب «فرزندگان مازندران»، نوشته ی گلبرار ریسی آتنی آمده: شیخ کبیر در بابل کنار از توابع شهرستان بابل به دنیا آمد.

۱۱. آقای خان بابا مشار، در صفحه ۱۷۳۴ از جلد دوم کتاب های چاپی فارسی از ایشان با عنوان «شیخ محمدحسن بن صفرعلی بارفروشی مازندرانی» یاد می کند.

### ج) اقرار برخی مطلعین

۱. آقای علی اکبر عابدپور، که حدود ۸۰ سال به نوکری اهل بیت علیهم السلام پرداخته و مرحوم شیخ کبیر را نیز در سنین کودکی درک کرده است، می گوید: منزل موجود در طوق داربن بابل، منزل آباء و اجدادی مرحوم شیخ است.

۲. آقای علی اکبر کثیریان، از قول مرحوم پدرش که از مریدان حضرت آیت‌الله‌العظمی شیخ کبیر بوده است، نقل می‌کند: که مرحوم شیخ اصالتاً اهل بابل کنار بود و منزل ایشان هنوز در محله‌ی طوق‌دارین بابل موجود می‌باشد.

۳. آقای محمدصادق اکبرین، یکی از مطلعین و ارادتمندان علمای بزرگوار بابل می‌گوید: برخی‌ها کم‌تلفی کرده، ملا صفرعلی را قزوینی‌الاصل معرفی نموده‌اند، درحالی‌که صفرعلی، بارفروشی‌الاصل بوده است.

۴. آقای ابراهیم آرامی می‌گوید: شیخ کبیر اصالتاً اهل بابل کنار بوده است.

۵. آقای اسماعیل کبیری، از بستگان شیخ کبیر می‌گوید: ایشان اصالتاً اهل بابل کنار بودند و منزل موجود در طوق‌دارین متعلق به شیخ است.

۶. مداح اهل بیت علیهم‌السلام آقای علی اکبر بخشایش، از قول مادر بزرگ مادری خود، مرحومه مشهدی زبیده حسین‌زاده، که از خادمان بیت آیت‌الله‌العظمی شیخ کبیر علیه‌السلام بود، می‌گوید: مرحوم شیخ اصالتاً اهل بابل کنار بودند.

#### (د) بستگان نسبی

از آن‌جا که مرحوم شیخ کبیر «اعلی‌الله مقامه الشریف» فرزندی نداشتند، ولی تعداد بسیار زیادی از بستگان نسبی ایشان که همگی از نسل برادرهای ایشان می‌باشند و بواسطه‌ی خویشاوندی با معظم‌له به نام‌خانوادگی «کبیری» نیز مشهورند، در منطقه‌ی بابل کنار و بابل سکونت دارند. آیا در شهر قزوین نیز کسی می‌باشد که ادعای خویشاوندی با ایشان را داشته باشد؟!

### ه) اسناد و دست‌نوشته‌ها

یکی دیگر و در حقیقت مهم‌ترین دلیل ما اسناد و دست‌نوشته‌هایی است که از آن دوران بر جای مانده که با مطالعه‌ی اسناد شماره ۱۱، ۱۲ و ۱۵ در فصل دوم این کتاب، می‌شود به راحتی دریافت پدر شیخ (ملا صفرعلی) اهل بابل‌کنار از توابع شهرستان بابل بوده، نه قزوین و مرحوم شیخ نیز در بارفروش (بابل) متولد و در آن شهر می‌زیستند، نه قزوین. حال به تحلیل این اسناد می‌پردازیم:

۱. در سند شماره ۱۲، نام ملاصفرعلی با پسوند بابل‌کناری همراه با نام یکی از فرزندانش آخوند ملا محمدحسن (شیخ‌کبیر) آمده، درحالی‌که به راحتی می‌توانستند در صورت قزوینی بودن، ایشان را ملا صفرعلی قزوینی مورد خطاب قرار دهند و موضوع سند نیز در خصوص قطعه زمینی واقع در روستای کاردبکلا از روستاهای بابل‌کنار می‌باشد که متعلق به ملا صفرعلی پدر شیخ‌کبیر بوده است. سؤالی که در این قسمت مطرح می‌گردد و می‌تواند در اثبات بارفروشی‌الاصل بودن ملا صفرعلی به ما کمک کند، آن است که اولاً اگر ایشان اهل قزوین بودند، چرا با پسوند بابل‌کناری مورد خطاب قرار می‌گیرند؟ و ثانیاً چگونه فردی که اهل قزوین بوده، در منطقه‌ی بابل‌کنار از توابع شهرستان بابل ملک و املاک فراوانی دارد که یک نمونه‌ی آن موضوع این سند می‌باشد؟ و هم‌چنین یقیناً ملا صفرعلی آن همه املاک در منطقه‌ی بابل‌کنار را از پدر و مادر خود به ارث برده، چرا که خرید این همه املاک در آن منطقه توسط کسی که اهل قزوین است و از آن‌جا به بابل‌کنار هجرت کرده است، بعید به نظر می‌رسد و این مطلب

نیز می‌تواند گواه روشنی بر این مدعا باشد که ملا صفرعلی، بارفروشی الاصل است.

۲. در سند شماره ۱۱ آمده «ملا عبدالوهاب، پسر مه القاب ملا صفرعلی بابل‌کناری» و این سند متعلق به تاریخ ۱۲ رمضان المبارک سال ۱۲۵۸ ه. ق. می‌باشد که موضوع آن در خصوص قطعه زمینی واقع در روستای کبریاکلا، یکی دیگر از روستاهای بابل‌کنار، می‌باشد.

آنچه از این سند بر می‌آید آن است که مرحوم شیخ‌کبیر در این تاریخ حدود ۱۸ سال داشتند که پدرشان با پسوند بابل‌کناری خطاب و زمین مذکور که آن نیز در منطقه‌ی بابل‌کنار واقع شده است، را به فرزندش ملا عبدالوهاب برادر بزرگتر شیخ‌کبیر فروخته است. با این وجود آیا باز هم می‌شود مدعی قزوینی بودن ملا صفرعلی و فرزندش شیخ‌کبیر شد؟ شاید پرسیده شود که چگونه دریا بیم ملا عبدالوهاب پسر ملا صفرعلی بابل‌کناری که نامش در سند شماره ۱۱ آمده، برادر شیخ‌کبیر می‌باشد و شاید ایشان فرزند یک ملا صفرعلی دیگری به غیر از پدر شیخ باشد؟ با مطالعه‌ی سند شماره ۱۵ می‌توان به پاسخ این سؤال دست یافت. زیرا در این سند خطاب به مرحوم شیخ پرسیده شد که: [آیا صحت دارد] زمین .... که در دو طرف پل واقع است، در سابق ملک مرحومه والدهی حضرت اجل عالی بوده [که والده محترمه آن زمین را] صلح نموده، به دو پسر خود خلد آشیان، مرحوم ملا شیخ حسین و غفران مآب ملا عبدالوهاب [یا خیر] و مرحوم شیخ در پاسخ به این سؤال در قسمت بالای آن که با مهر خودشان نیز تأیید نموده، فرمودند: زمین .... که در تصرف کربلایی

عباس (برادر شیخ) بوده، مرحوم والده صلح کرده به مرحومین آقا شیخ حسین و ملا عبدالوهاب (دو برادر دیگر شیخ).

با این وجود چگونه ممکن است به گفته‌ی آقایان عبدالرحمن باقرزاده در «فرزانگان بابل»، عسکر نصیرایی در «خورشید پنهان»، صمد صالح طبری در «بابل سرزمین طلای سبز»، مرتضی میرسراجی در «مسجد مقدس محدثین» و هم‌چنین نویسندگان «دایرة المعارف تشیع» مرحوم شیخ‌کبیر در قزوین متولد و دروس مقدماتی را در آن‌جا آموخته، سپس جهت نیل به مقامات عالی‌تر علمی رهسپار عتبات عالیات شده و پس از کسب علوم دینی و رسیدن به مقام اجتهاد در عتبات راهی قزوین و از آن‌جا دست به هجرتی دیگر بزنند و راهی شهر بارفروش شود و آن شهر را مسکن دائمی خود قرار دهد؟

به‌راستی همه‌ی این مراحل (یعنی تولد در قزوین و آموختن دروس مقدماتی در آن شهر و سپس رهسپار عتبات و کسب فیض از محضر علمای آن‌جا تا به مرحله‌ی اجتهاد و مجدداً راهی قزوین شدن و مدتی در آن‌جا اقامت و سرانجام هجرت به بارفروش جهت سکونت دائمی در آن شهر) چند سال زمان می‌برد و شیخ در چند سالگی دست به هجرت زده و بارفروش را به عنوان مسکن دائمی خود قرار دادند، در حالی که ایشان وقتی ۱۸ سال داشتند، پدرشان با پسوند بابل‌کناری مورد خطاب قرار می‌گرفتند؟ و تازه چرا مرحوم شیخ در میان این همه شهر در ایران، بارفروش را به عنوان مسکن دائمی خود انتخاب می‌کند که در آن‌جا عالم بزرگواری به نام ملا صفرعلی بابل‌کناری سکونت داشته که ایشان را با ملا صفرعلی

لاهیجی قزوینی (که به قول برخی آقایان پدر شیخ کبیر می‌باشد)، اشتباه گرفت. به‌راستی چرا؟

شاید در این‌جا عنوان شود که ممکن است ملا صفرعلی، پدر شیخ کبیر، چند سالی برای امر تدریس و یا تحصیل و یا تجارت و ... به قزوین مهاجرت کرده و در این مدت شیخ کبیر در آن شهر به دنیا آمده و از این حیث است که شیخ کبیر را اهل قزوین معرفی کرده‌اند. باید بگوییم که این فرضیه نیز نمی‌تواند معتبر باشد؛ چرا که اولاً همه‌ی این آقایان همان‌گونه که قبلاً بیان گردید، ملا صفرعلی را نیز اهل قزوین می‌دانند و ثانیاً با مطالعه‌ی اسناد شماره ۱۳ و ۱۴ که ممه‌ور به مهر ملا صفرعلی نیز می‌باشد، می‌توان دریافت که ملا صفرعلی چند سال قبل از تولد شیخ کبیر، یعنی در سال‌های ۱۲۳۴ و ۱۲۳۵ قمری، در بابل زندگی می‌کردند و ثالثاً این آقایان بیان نمودند که مرحوم شیخ کبیر وقتی از قزوین برای کسب مقامات عالی‌تر به عتبات رهسپار و پس از کسب فیض از محضر علمای آن سامان و رسیدن به مقام اجتهاد از آن‌جا راهی قزوین و از آن شهر، دست به هجرتی دیگر زد و بابل را به عنوان مسکن دائمی خود قرار داد و این ادعا نیز محال به نظر می‌رسد. چرا که با مطالعه‌ی اسناد شماره ۷ و ۹ که ممه‌ور به مهر ملا صفرعلی می‌باشد، می‌توان دریافت که وی در سال‌های ۱۲۶۸ و ۱۲۶۹ یعنی زمانی که شیخ کبیر حدود ۲۸ سال داشت، در بارفروش می‌زیستند و شیخ کبیر پس از مراجعت از عتبات در قزوین کسی را نداشت که به آن‌جا برود و پس از مدتی دست به هجرت بزند و بارفروش را به عنوان مسکن دائمی خود قرار دهد. در این‌جا تنها یک راه باقی می‌ماند و آن



این است که مرحوم شیخ کبیر در طول مدت تحصیل خود چند صباحی به قزوین رفته تا از محضر درس اساتید آن سامان کسب فیض نماید که آن هم دلیل بر قزوینی بودن ایشان نمی‌شود.

#### و) استناد بر «الکرام البرره»

همان‌طور که در ابتدای این مبحث آمده، علامه شیخ آقا بزرگ تهرانی اولین نفری هستند که ملا صفرعلی، پدر شیخ کبیر، را اهل قزوین معرفی نمودند. نکته‌ی جالب توجه آن است که ایشان در صفحه ۶۷۲ از جلد دوم کتاب «الکرام البرره»، وفات صفرعلی لاهیجی قزوینی را قبل از سال ۱۲۶۴ ه. ق. بیان نمودند، ولی با مطالعه‌ی تاریخ درج شده در پایان اسناد شماره ۷ و ۹ که ممه‌ور به مهر ملا صفرعلی (پدر شیخ کبیر) نیز می‌باشد، می‌شود به راحتی دریافت که پدر شیخ کبیر حدود ۵ سال بعد از تاریخی که علامه شیخ آقا بزرگ تهرانی آن سال را سال وفات ایشان بیان نمودند، یعنی در سال ۱۲۶۸ و ۱۲۶۹ در قید حیات بودند.

بنابراین ما با بیان دلایل فوق معتقدیم که ملا صفرعلی و پسرش شیخ کبیر، بارفروشی الاصل می‌باشند و ملا صفرعلی لاهیجی قزوینی<sup>۱</sup> را جدای از ملا صفرعلی بابل کناری (پدر شیخ) می‌دانیم.

شهر بابل زادگاه آن عزیز پیر بود مثل او در خطه‌ی ما بی نظیر هست هنوز

<sup>۱</sup> اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۳۸۹؛ فواید الرضویه، ص ۲۱۶؛ قصص العماء، ص ۹۳.

## چرا محمدحسن را شیخ کبیر خواندند؟

در زمان محمدحسن بن صفرعلی، عالم بزرگوار و برجسته‌ای در بارفروش (بابل) زندگی می‌کردند، به نام شیخ محمدحسن بارفروشی معروف به کفاش و شیخ کبیر که از اعظم و بزرگان علمای مروج دین در بارفروش بودند و در سال ۱۲۹۲ ه. ق. وفات نمودند.

بعد از وفات ایشان شیخ محمدحسن بن صفرعلی به علت تشابه اسمی و به جهت این‌که از لحاظ علمی، عالم و فاضلی برجسته بودند، در میان مردم به «شیخ کبیر دوم» ملقب گشت. بعدها شیخ کبیر دوم شهرتش در میان مردم و جامعه‌ی علمی و فقهی از شیخ کبیر اول بیشتر شد. شاید شهرت روز افزون شیخ کبیر دوم (محمدحسن بن صفرعلی) که سبب شد شیخ کبیر اول از خاطرها محو شود، اولاً محبوبیت فوق‌العاده‌ی ایشان در جامعه حتی در میان قوم یهود بود و ثانیاً جامعیت آن شیخ کبیر باشد که در اکثر علوم حوزوی، آثار و تألیفات گرانبها و ارزنده‌ای از خود به یادگار گذاشته‌اند که تا به امروز نیز برخی از اقوال آن آثار گرانسنگ در حوزه‌های مختلف شیعه تدریس می‌شود.<sup>۱</sup>

## درک‌کنندگان محضرش

۱. آقای کربلایی علی‌اکبر عابدپور، که بیش از نود سال عمر دارد و به گفته‌ی خودش حدود ۸۰ سال است که به نوکری اهل بیت علیهم‌السلام می‌پردازد

<sup>۱</sup> الکرام البرره، ج ۱، ص ۲۹۶؛ فرزاتگان بابل، ص ۴۰؛ بابل شهر زیبای مازندران، ص ۵۸۰؛ مسجد مقدس محدثین، ص ۸۰؛ مجله خانواده سبز، ش ۱۸۴، شهریور ۸۶.

و چند سال گذشته در حسینیه‌ی جماران در مراسمی از وی به عنوان پیرغلام اهل بیت علیهم‌السلام تجلیل شده، می‌گوید: به یاد دارم کودکی چند ساله بودم، مرحوم شیخ کبیر را که پیرمردی تقریباً قد بلند با عمامه‌ای بزرگ بر سر، صورتی کشیده و محاسن بلند که ایشان را سوار بر الاغ و به مسجد جامع بابل جهت اقامه‌ی نماز جماعت می‌آوردند، درک کردم.

۲. آقای ابوالحسن علاقه‌بندزاده، مشهور به ملاش، متولد سال ۱۲۹۲ هجری شمسی، پیرمردی که مرحوم شیخ کبیر را در دوران نوجوانی خود درک کرده است، می‌گوید: به یاد دارم مرحوم شیخ کبیر را سوار بر الاغ به مسجد جامع بارفروش (بابل) می‌آوردند. جمعیت کثیری جهت اقامه‌ی نماز جماعت به امامت ایشان می‌آمدند، تا جایی که مکان برای خواندن نماز بین نمازگزاران خرید و فروش می‌شد. روز تشییع جنازه‌ی مرحوم شیخ، شهر بابل یکپارچه تعطیل شده بود و تمام کسبه‌ها به احترام شیخ کبیر مغازه‌هایشان را بستند. ولی من در مغازه‌ای کار می‌کردم که استادم مغازه‌اش را تعطیل نکرد. من از مغازه فرار کردم و به تشییع جنازه‌ی مرحوم شیخ رفتم. جمعیت کثیری آمده بودند. یهودی‌ها نیز که به ایشان ارادت خاصی داشتند، در مراسم تشییع معظم‌له حضور گسترده‌ای داشتند.

۳. خانم کلثوم کبیری، مشهور به خاله گلین، فرزند غلامحسین و نوه‌ی کربلایی عباس (برادر شیخ) که حدود ۱۰۰ سال دارد، این‌طور می‌گوید: محضر مبارک شیخ کبیر علیه‌السلام که عموی پدرم بود، را درک کرده‌ام. به خاطر دارم قدشان بالای متوسط و در اثر کهولت سن خمیده و نابینا شده بود و

محاسن بسیار بر صورت داشتند. ایشان چون فرزندی نداشت به من خیلی محبت می نمودند که این امر موجب حسادت ندیمه های منزلش می شد.

۴. آقای کاظم مدرس، فرزند حضرت آیت الله شیخ ولی الله مدرس، می گوید: در سنین خردسالی مرحوم شیخ کبیر را در حالی که سوار بر الاغ بود و عمامه ای بزرگ بر سر داشت که ظاهراً ایشان را جهت اقامه ی نماز جماعت به مسجد جامع بابل می بردند، درک کرده ام. در آن زمان به حدی خردسال بودم که چهره ی مبارک ایشان را به خاطر ندارم.

### احترام به مسجد مقدس محدثین

مرحوم شیخ کبیر برای مسجد مقدس محدثین ارزش و احترام خاصی قائل بودند و همیشه از درب کوچکی که در کوچه ی مقبره وجود داشت، وارد مسجد می شدند. ایشان وقتی به درب حیاط مسجد می رسیدند، نعلین را از پای خود در آورده و زیر بغل می گذاشتند و با نعلین دیگری که مخصوص مسجد بود، وارد می شدند. معظم له تا این اندازه برای مسجد محدثین ارزش و احترام قائل می شدند و با این عمل شیخ، می توان پی به عظمت آن مسجد مقدس برد!

### ارادت خاص یهودیان به شیخ

در زمان آیت الله العظمی شیخ کبیر رحمته الله یهودیان زیادی در شهر بارفروش (بابل) زندگی می کردند که با مسلمانان اختلافاتی داشتند و این اختلافات

<sup>۱</sup> به نقل از ابراهیم آرامی و محمدحسن گلزارگر.

موجب درگیری شدید و حتی قتل و غارت و خونریزی بین آنان می‌شد. در کتاب «سفرنامه‌ی استرآباد و مازندران و گیلان»، که در حدود سال ۱۲۷۶ ه. ق. توسط میرزا ابراهیم نامی نوشته شده است، آمده: «شهر بارفروش ۳۵ محله دارد که از جمله‌ی آن «یهود محله» می‌باشد که پنجاه خانوار دارد و سیصد سال بالاتر است که در بارفروش ساکن می‌باشند ... و یهودیان در آن جا دو باب تورات‌خانه (کنیسه) و یک باب مکتب‌خانه دارند!»<sup>۱</sup>

آقای کاظم موسوی بجنوردی، در صفحه ۲۸ از جلد ۱۱ کتاب «دایرة المعارف بزرگ اسلامی» می‌نویسد: «در دوره‌ی قاجاریه در شهر بارفروش یک محله‌ی یهودی‌نشین با ۸۵ خانه، دو کنیسه و یک مدرسه که به زبان عبری تدریس می‌شد، وجود داشته است».

آقای رابینو در کتاب «سفرنامه‌ی مازندران و استرآباد» که از سال ۱۳۲۴ تا ۱۳۳۰ ه. ق. رخ داده است، می‌نویسد: «در شهر بارفروش ۷۴۰ نفر یهودی زندگی می‌کنند»<sup>۲</sup>.

آقای اسماعیل مهجوری، در صفحه ۲۰۹-۲۱۱ از جلد دوم کتاب «تاریخ مازندران» می‌نویسد: «در بارفروش محله‌ای به یهودیان اختصاص داشت که میان آنان و شیعیان عداوتی شدید بود. در حدود سال ۱۲۸۷ ه. ق.، حادثه‌ای در بارفروش بدین‌گونه اتفاق افتاد که مردی عراقی، غریب و تنگ‌دست با دخترک خود در گوشه‌ی مدرسه‌ی کاظم‌بیگ بسر می‌برد. روزی این مرد برای دختر خود از فردی یهودی، یراقی خرید، ولی دخترک

<sup>۱</sup> دانشنامه جهان اسلام، ج ۱، ص ۸۹.

<sup>۲</sup> همان، ص ۹۰.

آن را نپسندید و با پدر به سوی خانه‌ی آن مرد یهودی روانه و خود به درون خانه رفت تا یراق را به صاحبش برگرداند. ولی مرد یهودی آن را نپذیرفت و کارشان به نزاع کشید. دخترک در منازعه بیهوش به زمین افتاد و پدرش که در بیرون درب ایستاده بود، با ناله‌ی دخترک سراسیمه به درون خانه رفت و او را بر دوش گرفته به خانه‌ی خود برگشت. چیزی نگذشت که دخترک جان باخت و پدرش ناله‌کنان پیشامدش را به همه گفت. مردم عامی ازدحام کردند و به سوی محله‌ی یهودیان هجوم برده و از صبح تا ظهر، چهارده نفر از زن و مرد یهود را کشته و خانه‌هایشان را پس از چپاول آتش زدند و بزرگ یهودیان به نام **دانیال** را پس از زجر بسیار، در لحاف آغشته به نفت پیچیدند و آتش زدند. دیگر یهودیان از ترس جان خود به خانه‌ی مسلمانان پناهنده شده و به صورت ظاهر خود را مسلمان نمایانند. تا هشت ماه بدین‌گونه یهودیان در ترس و اضطراب بسر می‌بردند، تا آن‌که به دستور دولت به این تعقیب و آزار پایان داده شد و برای جبران خسارت از اهالی بارفروش حدود چهل هزار تومان پول جمع‌آوری و میان یهودیان قسمت شد و ایشان را به تجدید بنای خانه‌های ویرانشان واداشتند».

شاید در همین سال‌ها بود که مرحوم شیخ کبیر رحمته الله علیه پس از کسب فیض از محضر درس علمای عتبات و نائل شدن به مقام رفیع اجتهاد به وطن بازگشت و اوج قدرت علمی و معنوی وی بر مردم بارفروش آشکار گشت. تا جایی‌که معظم‌له در میان مردم بارفروش از محبوبیت خاصی برخوردار شده و روز به روز بر خیل مشتاقان و ارادتمندان ایشان افزوده می‌شد. حتی

ناصرالدین شاه در سفر دوم خود به مازندران که ۵ سال بعد از این واقعه (۱۲۹۲ ه. ق.) رخ داد، به منزل ایشان جهت دیدار مشرف شد. با توجه به این که شاه قاجار در سفر اول خود به مازندران که ۵ سال قبل از این واقعه اتفاق افتاد (۱۲۸۲ ه. ق.)، نامی از معظم‌له به عنوان یکی از علمای شهر نمی‌برد، می‌شود این گونه احتمال داد که مرحوم شیخ کبیر هنگام درگیری بین مسلمانان و یهودیان در بارفروش حضور نداشت.

از آن جا که پیشامد بین یهودیان و مسلمانان با پیشامد دوران آیت‌الله‌العظمی سعیدالعلماء رحمته‌الله یعنی درگیری مسلمانان با فرقه‌ی ضاله‌ی بابیت که سبب قتل و غارت و خونریزی و موجبات ناامنی در شهر بارفروش شده بود، فاصله‌ی زیادی نداشت، این طور به نظر می‌رسد که مرحوم شیخ کبیر بیم آن داشت که مبدا قتل و غارت و خونریزی که هم در زمان آیت‌الله سعیدالعلماء میان مسلمانان و بابیت، و هم در زمان خود وی میان مسلمانان و یهود اتفاق افتاد، در بارفروش به صورت یک سنت درآید.

البته باید یادآور شویم که درگیری میان مسلمانان و بابیت به حق بود؛ زیرا بابیت یک فرقه‌ی ضاله و به طرز عجیبی در منطقه‌ی مازندران نفوذ پیدا کرده بود و اگر درایت و موضع‌گیری به موقع آیت‌الله سعیدالعلماء در برابر آن‌ها تا نابودی کامل آن‌ها و قتل محمدعلی باب (قدّوس)، یکی از سران آن‌ها نبود، شاید امروز نامی از اسلام در مازندران نبود. ولی یهود یک دین الهی و دارای پیامبر و کتاب آسمانی است، لذا شیخ کبیر با درایت و زیرکی خاص این قضیه را مدیریت کرده و همیشه مسلمانان را به صلح و دوستی با یهودیان دعوت و به آنان سفارش می‌کرد تا به یهودی‌ها آزار

نرسانند، چرا که آنان نیز مانند ما دارای دین الهی و کتاب آسمانی هستند، که اینک در پناه اسلامند و مسلمانان نیز به جهت تبعیت محض از شیخ کبیر دیگر به یهود آزار نمی‌رسانند.

به دلیل این لطف بزرگ مرحوم شیخ کبیر در حق یهود، آن‌ها ارادت خاصی به معظم‌له پیدا کرده و همیشه مرحوم شیخ را مورد احترام و تکریم خود قرار می‌دادند و حتی برای دست‌چوس به منزل ایشان مشرف می‌شدند. امروزه با گذشت سالیان سال از آن دوره و مهاجرت همه‌ی یهودیان ساکن در آن منطقه، هنوز نیز بازماندگان یهود که در کشور ما زندگی می‌کنند، گاهاً برای زیارت قبر آن بزرگوار به بابل می‌آیند و این بیان‌گر عظمت و جایگاه مرحوم شیخ کبیر در میان قوم یهود است.<sup>۱</sup>

### ملقب شدن سید احمد به «استاد»

حضرت آیت‌الله سید احمد حسینی معروف به «استاد بزرگ»، یکی از علمای بزرگوار بارفروش (بابل) بودند، که در نجف اشرف هم‌درس با آیت‌الله‌العظمی سید ابوالحسن اصفهانی و از محضر درس حضرات آیات عظام آخوند خراسانی، شیخ عبدالله مازندرانی، سید محمدکاظم یزدی، ملا فتح‌الله شیخ الشریعی اصفهانی کسب فیض نمود. ایشان پس از رجعت به بارفروش، در مسجد آقا شیخ عبدالصمد محله‌ی حصیرفروشان اقامه‌ی نماز می‌نمودند.

<sup>۱</sup> به نقل از علی اکبر کثیریان، ابراهیم آرامی، کریم رضاپور، ابرهیم رستم پور، عباس مهدوی شیرازی، اسماعیل کبیری، ابوالحسن علاقه بندزاده، رضا امیدی، فرهاد ترابیان و کلثوم کبیری.



روزی سیداحمد در بارفروش در کلاس درس مرحوم شیخ کبیر حضور می‌یابد. شیخ کبیر رحمته الله علیه در حین تدریس مسأله‌ای را مطرح می‌نمایند که هیچ یک از حاضران قادر به پاسخ آن مسأله نشدند، سید احمد پاسخ مسأله‌ی شیخ را تمام و کمال می‌دهد، شیخ کبیر از آن جا که چشمانش کم‌سو شده بود، فرمود: چه کسی پاسخ مسئله را بیان کرده است؟ حاضران گفتند: سیداحمد. شیخ کبیر فرمود: «سیداحمد، استاد است». از آن روز به بعد سیداحمد حسینی، به «سیداحمد استاد» مشهور و نام خانوادگی فرزندان و نوادگان ایشان به استاذزاده معروف گشت. حضرت آیت‌الله سیداحمد استاد، در سال ۱۳۶۵ ه. ق. وفات نمودند و در آرامگاه معتمدی بابل به خاک سپرده شد.<sup>۱</sup>

### مراجعه به شیخ کاظم

آقای محمد صادق اکبرین، از قول حضرت حجة الاسلام والمسلمین شیخ احمد محامدی نقل می‌کند: در زمان آیت‌الله العظمی شیخ کبیر رحمته الله علیه، عالم بزرگواری به نام آیت‌الله شیخ کاظم نوری، متوفی ۱۳۴۵ ه. ق. در بابلسر می‌زیستند که در امامزاده ابراهیم آن شهر مدفون است.<sup>۲</sup> وقتی مردم از بابلسر و فریدونکنار و روستاهای اطراف برای پرداخت وجوهات به بارفروش نزد مرحوم شیخ کبیر می‌آمدند، معظم‌له آن‌ها را مورد عتاب و

<sup>۱</sup> به نقل از سید محسن استاذزاده (نوهی ایشان).

<sup>۲</sup> بابل سرزمین طلای سبز، ص ۲۵۳.

سرزنش قرار می‌دادند و با تندی می‌فرمود: مگر شما در آن‌جا شیخ کاظم ندارید که نزد من می‌آیید؟ بروید وجوهات را به شیخ کاظم بدهید.

### غیب شدن شیخ

آقای فرهاد ترابیان، از قول آقای غلامرضا ابراهیم پور که پدرش از خادمان بیت آیت‌الله‌العظمی شیخ کبیر بوده است، نقل می‌کند: در زمان حیات مرحوم شیخ کبیر رحمته الله علیه روس‌ها در کشور قتل و غارت زیادی انجام می‌دادند و مرحوم شیخ در یکی از منبرهای خود سخنرانی تندی علیه روس‌ها ایراد فرمودند، که خشم آن‌ها را برانگیخت. به همین دلیل روس‌ها در صدد دستگیری شیخ بر آمدند و به سمت منزل ایشان حرکت نمودند. به مرحوم شیخ کبیر خبر دادند روس‌ها برای دستگیری شما به سمت منزل‌تان می‌آیند و بهتر است اجازه فرمایید شما را از منزل خارج و در مکان امنی مخفی نماییم. مرحوم شیخ کبیر با کمال آرامش و طمأنینه فرمودند: شما به فکر خودتان باشید و نگران من نباشید.

با نزدیک شدن روس‌ها، اهل خانه همه متواری شدند و مرحوم شیخ تنها در خانه ماندند. روس‌ها به منزل شیخ آمدند و یکی از خدمتگزاران را که در حال متواری شدن بود، یافتند و با ضرب و شتم سراغ شیخ را از وی گرفتند که پاسخ شنیدند شیخ درون خانه است. روس‌ها به درون خانه رفتند و تمام اتاق‌ها را به دقت گشتند، ولی شیخ را نیافتند و سرانجام دست خالی برگشتند. با رفتن روس‌ها، اهل خانه به منزل برگشتند و با کمال

تعجب دیدند، شیخ در اتاق خود و سر جایشان نشسته‌اند. آن‌ها از شیخ پرسیدند: شما کجا بودید که روس‌ها شما را نیافتند؟ مرحوم شیخ فرمودند: من همین جا نشسته بودم ولی آن‌ها کور بودند که مرا ندیدند!<sup>۱</sup>

## خرید و فروش مکان نماز

آیت‌الله‌العظمی شیخ کبیر رحمته‌الله بعد از فوت آیت‌الله‌العظمی ملا محمد اشرفی، به‌علت احترام خاصی که برای ایشان قائل بودند، امامت جماعت مسجد جامع بارفروش (بابل) را قبول نفرمودند و آن را به فرزند مرحوم اشرفی، جناب **محمدعلی مجتهد** تفویض فرمود و بعد از فوت آن جناب، امامت جماعت مسجد جامع به مرحوم شیخ کبیر سپرده شد.<sup>۲</sup>

نکته‌ی حائز اهمیت و درخور توجه که بیان‌گر عظمت و جایگاه شیخ در جامعه می‌باشد، آن است: زمانی که ایشان امامت جماعت مسجد جامع بارفروش را عهده‌دار بودند، جمعیت کثیری برای اقامه‌ی نماز جماعت، به امامت ایشان به مسجد می‌آمدند. نقل است ازدحام جمعیت به اندازه‌ای بود که کل مسجد و حیاط آن به انضمام خیابان اطراف مملو از جمعیت نمازگزاران مشتاقی می‌شد که اقامه‌ی نماز به امامت آیت‌الله‌العظمی شیخ کبیر را تبرک دانسته تا جایی که مکان نماز، بین نمازگزاران خرید و فروش می‌شد و معمولاً افراد فقیر و مستمند چند ساعتی زودتر به مسجد

<sup>۱</sup> همین قضیه را آقای کمال امینی از قول مادر بزرگشان نقل نمودند، ولی بجای روس‌ها از واژه‌ی «برقی‌ها» استفاده نموده‌اند.

<sup>۲</sup> زندگی‌نامه شیخ ولی‌الله مدرس، ص ۲۲.

می آمدند و مکانی را برای خود انتخاب می کردند، تا موقع نماز آن را به افراد ثروتمند بفروشنند. این شیوه تا زمانی که مرحوم شیخ کبیر در مسجد جامع نماز می خواندند، ادامه داشت<sup>۱</sup>.

### تنش میان ظهیرالدوله و شیخ کبیر

در زمان مظفرالدین شاه قاجار حادثه‌ای تاسف‌بار در بارفروش (بابل) رخ داد که موجب درگیری میان علی خان ظهیرالدوله (داماد ناصرالدین شاه و ولایتدار مازندران در سال ۱۳۱۹-۱۳۲۰ ه. ق.) با شیخ محمدحسن (شیخ کبیر) گشت.

ریشه‌ی اختلاف ظهیرالدوله با شیخ کبیر را شاید بتوان از آن جا دانست که ظهیرالدوله پس از ورود به بارفروش به سنت حکام پیشین که عرف شده بود، از شیخ کبیر دیدن ننمود. مرحوم شیخ آن را حمل بر بی‌اعتنایی نمود و این امر بهانه‌ای برای بروز اختلاف میان این مجتهد دارای نفوذ اجتماعی و ظهیرالدوله صوفی مسلک گشت.

در سال ۱۳۲۰ ه. ق. وقتی مظفرالدین شاه از سفر اروپا باز می‌گشت، حادثه‌ای در بارفروش رخ داد که منجر به مخالفت چند تن از علمای شهر مخصوصاً شیخ کبیر با ظهیرالدوله گشت که سرانجام منجر به عزل ظهیرالدوله شد. آن ماجرا از این قرار بود:

<sup>۱</sup> به نقل از علی اکبر عابدپور، علی اکبر کنیریان، محمدصادق اکبرین، ابراهیم آزامی، ابراهیم رستمپور، کریم رضاپور، عباس مهدوی شیرازی، اسماعیل کبیری، حسین باقریان، ابوالحسن علاقه‌بندزاده، گل باجی زمانی امیر و کمال امینی.

درویش ظهیرالدوله از بارفروش برای استقبال شاه به بادکوبه رفت. در غیاب ظهیرالدوله، میرزا حسن خان مبصرالممالک کاشانی (نایب الحکومه) عهده‌دار امور حکومت شد. در بارفروش قتلی رخ می‌دهد و قاتل در خانه‌ی کربلایی عباس (برادر شیخ کبیر) به بست نشست. در آن ایام رسم بر آن بود خانه‌ی هر مجتهد، اعیان، سلطان، دالان و سخن امام‌زاده‌ها، بست خوانده می‌شد و اگر مجرمی می‌توانست خود را به بست برساند، از هر نوع گزند در امان می‌ماند. قوای حکومتی برای گرفتن قاتل به خانه‌ی کربلایی عباس آمدند. میان قوای حکومتی با نوکران کربلایی عباس و جمعی از مردم شهر برخوردی صورت گرفت و غوغایی به پا شد. در این درگیری عده‌ای زخمی و یک نفر هم کشته شد. در همین حین ظهیرالدوله از سفر استقبال بازگشت و کربلایی عباس (برادر شیخ) را تنبیه کرد. شیخ کبیر از این ماجرا خشمگین شد و به جهت مخالفت شیخ با این عمل حکومت، جمعی از مردم به دارالحکومه‌ی بارفروش ریختند و مجدداً درگیری عظیمی به پا شد. فردای آن روز به دستور ظهیرالدوله، رئیس قشون مازندران (میرزا مسرورالسلطنه) با ۹۰۰ سرباز از ساری به بارفروش آمد. رویارویی آنان با مردم موجب شد که تجمع و هیاهو فرو نشیند. در این واقعه نیز ۳۰ تن کشته و زخمی شدند، خانه‌ی شیخ کبیر و حکومت خساراتی دیدند. آقای احمد کبیری (نوه‌ی کربلایی عباس) می‌گوید: در این درگیری حکومتی‌ها به خانه‌ی شیخ کبیر و پدر بزرگم هجوم برده و تمام ظروف مسین و کتاب‌های شیخ را به درون چاه ریختند.

ظهیرالدوله دستور مجازات چند تن از عاملین این درگیری و هم‌چنین اخراج شیخ کبیر از شهر را صادر کرد، اما روحانیون بارفروش مانع اخراج شیخ از شهر شدند. با این وجود شیخ کبیر تا مدتی از رفتن به مسجد، منبر و مجلس درس محروم و مجبور شد تا با امضای نامه‌ای که حکومت آن را نوشته بود، انزجار خود را از اهل غوغا اعلام کند. به هر حال روحانیون و مردم بارفروش از ظهیرالدوله به شاه و صدراعظم شکایت بردند و عده‌ای از طلاب سراسر مازندران نزد سید عبدالله بهبهانی رفتند و علمای تهران نیز از نظر شیخ کبیر حمایت کردند. با وساطت بهبهانی، طلاب متحصن متفرق شدند و به دستور مظفرالدین شاه، ظهیرالدوله که از عمر حکومت وی در مازندران حدود یک سال بیشتر نمی‌گذشت، معزول و از مازندران رفت.<sup>۱</sup>

### شهادت شیخ غلامعلی شریعتمدار

نقل قول‌های متعددی در مورد شهادت آیت‌الله شیخ غلامعلی شریعتمدار برادرزاده‌ی مرحوم شیخ کبیر رحمته‌الله وجود دارد. آقای نیاکی در کتاب «بابل شهر زیبای مازندران» سه قول را به شرح ذیل نقل می‌کند:

۱. حادثه‌ای در ساری روی داد که منجر به کشته شدن پسر ظهیرالدوله «ولایت‌دار مازندران» گشت و این تصور برای حکومت پیش آمده بود که آن قتل به تحریک شیخ غلامعلی شریعتمدار انجام گرفت. زیرا شریعتمدار

<sup>۱</sup> بابل شهر زیبای مازندران، ص ۱۰۲-۱۱۲؛ بابل شهر بهار نارنج، ص ۱۷۷؛ تاریخ مازندران، ج ۲، ص ۲۲۶؛ برگمی از تاریخ، ص ۱۰۹-۱۱۸.

مایل به حکومت ظهیرالدوله نبود. به دستور حکومت، قزاق‌ها به خانه‌ی شریعتمدار رفتند که او را به اداره‌ی حکومتی بارفروش ببرند. عده‌ای از هواداران شریعتمدار به تلاطم آمدند و سردار مکرم برای اسکات خلق توسل نمود که شریعتمدار را به منزل او بفرستند، تا در مورد قتل پسر ظهیرالدوله استنطاق شود. پنج نفر از قزاق، شریعتمدار را به منزل سردار مکرم بردند. هواخواهان شریعتمدار [در منزل سردار مکرم] ازدحام کردند و خواستند ایشان را از چنگ قزاق‌ها نجات دهند، چون عده‌ی قزاق‌ها کم بود، دو سه تیری برای شریعتمدار و مردم خالی کردند. نتیجتاً چند نفر با شریعتمدار به قتل رسیدند و در مازندران اغتشاش کلی پدید آمد و ظهیرالدوله پس از مطلع شدن از این قضیه به مازندران نرفت.

۲. بر سر تولیت دهکده‌های خطیرکلا و سیاکلامحله در حومه‌ی گنج‌افروز بارفروش (بابل) که وقف بود، شیخ غلامعلی شریعتمدار کشته شد.<sup>۱</sup>

۳. در اواخر سال ۱۳۳۵ ه. ق. اختلاف و کشمکشی بین شیخ غلامعلی و مشارالملک بر سر املاکی که به اجاره یا امانی در اختیار و مباشرت ضرغام (غلامحسین باوند) بود، بوجود آمد. شیخ غلامعلی خواست آن املاک را پس بگیرد، ولی ضرغام تمکین نکرد که سرانجام کشته شد. پس از کشته شدن ضرغام چند نفر قزاق حکومتی، مأمور شدند که شیخ غلامعلی را از بارفروش با نظارت حسن خان مفتخرالممالک نایب‌الحکومه‌ی بارفروش به ساری ببرند. اما حسن خان مفتخرالممالک، شیخ را حبس نظر کرد و چون

<sup>۱</sup> بابل شهر زیبای مازندران، ص ۱۱۶.

وجود او را مخالف اجرای مقاصد خود می دانست، شبانه در ساعتی که آمد و شد کوچه و خیابان قطع شده بود، ایشان را به صورت ظاهر آزاد و مأموران به بهانه‌ی این که شیخ را به منزل برسانند، به همراه او رفتند و چون به محله‌ی آستانه رسیدند، در کنار مجری آستانه از پشت سر با شلیک چند گلوله به زندگی ایشان پایان بخشیدند.<sup>۱</sup>

اما خانم روح انگیز صفاریان، نوه‌ی دختری آیت‌الله شیخ غلامعلی شریعتمدار، ماجرای شهادت پدر بزرگش را که بیش از ده بار از مادر بزرگش خانم کلثوم صرافی (دختر محمد تقی صرافی<sup>۲</sup> و همسر شیخ غلامعلی شریعتمدار) شنیده است، این گونه نقل می کند:

حسن خان مفتخرالممالک، نایب الحکومه‌ی بارفروش، آیت‌الله شریعتمدار را به منزل آقای اردبیلی دعوت می کند. بعد از صرف شام هنگامی که شیخ غلامعلی خواست به منزل بروند، حسن خان به چند مأمور دستور می دهد ایشان را تا منزلشان مشایعت کنند. با نزدیک شدن به محله‌ی آستانه، مأموران کمی از شیخ فاصله گرفته و از پشت سر بر ایشان شلیک می نمایند. مأموران بعد از شلیک به شیخ نزدیک شده و با مشاهده‌ی بدن نیمه جان وی، تیر خلاص را بر بدن ایشان فرود می آورند و سپس با کمال وقاحت، جسارت کرده و آلت تناسلی ایشان را از بدن جدا می نمایند.

یکی از دوستان شیخ غلامعلی به نام میرزا علی اکبر صابری که از تجار شهر بود، جنازه‌ی ایشان را به حمام برده و با کمک کارگران غسل داد.

<sup>۱</sup> بابل شهر زیبای مازندران، ص ۵۸۴ - ۵۸۵.  
<sup>۲</sup> به نقل از ابوالحسن علاقه بندزاده.



مردم بارفروش به جهت هراس از حکومت و به سبب بارندگی شدید<sup>۱</sup> در تشییع جنازه‌ی ایشان شرکت نمودند و مراسم تشییع، ساده و خالی از جمعیت برگزار شد.

### انتقام از حسن خان

آقای اسماعیل مهجوری، در صفحه ۲۸۷ از جلد دوم کتاب «تاریخ مازندران» می‌نویسد: «گرچه نفوذ و قدرت حسن خان مفتخرالممالک در بابل موجب ترس و بیم همگان شده بود ولی کشته شدن شیخ غلامعلی شریعتمدار بعضی از مریدان شیخ کبیر را نسبت به وی بدگمان و از طرفی میان او و یکی از بازرگانان و مالکان برای منافع ملکی دهکده ترک محله اختلاف شدید پدید آمد، تا آن که صفر گیلک به تحریک حسین قفقازی به خانه‌ی مفتخرالممالک رفته و او را در تاریکی شب با شلیک چند تیر از پای درآورد».

خانم روح انگیز صفاریان، از قول همسر شیخ غلامعلی شریعتمدار، در مورد کیفیت به قتل رساندن حسن خان می‌گوید: رییس قزاق‌های تهران<sup>۲</sup> که دایی همسر مرحوم شریعتمدار بود، در صدد انتقام از حسن خان مفتخرالممالک بر می‌آید و پیشکار منزل وی را با پول فراوانی به اطاعت خود درآورد. آن‌ها این‌گونه قرار گذاشتند تا در شبی که از پیش تعیین کرده بودند، وقتی درب خانه‌ی حسن خان به صدا درآمد و گفته شد از

<sup>۱</sup> به نقل از کلثوم کبیری.

<sup>۲</sup> ظاهراً وی همان حسین قفقازی می‌باشد که آقای مهجوری در «تاریخ مازندران» بیان نمود.

روستا آمدیم و عریضه‌ای برای حسن خان آوردیم، پیشکار به بهانه‌ای فانوس را روشن نکند و حسن خان را برای باز نمودن درب مشایعت ننماید. شب موعود فرا رسید و درب خانه‌ی حسن خان به صدا در آمد، وقتی پرسیده شد کیستید و برای چه کاری آمدید، پاسخ داده شد از روستا آمدیم و نامه‌ای برای حسن خان آورده‌ایم. حسن خان مفتخرالممالک که برای قضای حاجت به حیاط رفته بود، هر چه فریاد زد تا فانوسی بیاورند به بهانه‌ای اطاعت نشد و در نتیجه وی در آن تاریکی بدون فانوس پشت درب می‌رود، به محض باز شدن درب خانه، چند گلوله به سمت وی شلیک و نهایتاً حسن خان کشته و قاتل از محل متواری می‌شود. دایی همسر مرحوم شریعتمدار (رییس قزاق تهران) برای خواهرزاده‌ی خود پیغام می‌فرستد: «انتقامت را گرفتم تا بلکه با کشته شدن قاتل شوهرت، قدری دلت آرام بگیرد».

شایان ذکر است آیت‌الله شیخ غلامعلی شریعتمدار، برادرزاده‌ی مرحوم شیخ کبیر، آثار ارزنده‌ای از خود به یادگار گذاشتند که عبارت‌اند از:

۱. رساله‌ای در دماء ثلاثه
۲. رساله‌ای در قاعده امکان
۳. مشکاة الهدایة فی شرح الکفایة
۴. المسائل الفقهیة

### شیخ کبیر، مشروطه یا مشروعه

بارفروش (بابل) در دوران مشروطیت نقش بسزایی را ایفاء کرده و موافقان و مخالفان برجسته‌ای داشته است. اگر چه در بارفروش، مشروطه‌خواهان

فراوانی وجود داشتند، اما دو تن از آنها چهره‌های ممتاز مشروطه در مازندران بودند:

۱. ملا محمدجان علامه مجتهد: ایشان فرزند شیخ محمدحسن قاسمی علامه و عموی شیخ محمدصالح علامه حائری و شیخ علی علامه حائری (پدر شیخ جلال‌الدین علامه حائری) بودند.

۲. میر محمدعلی معین‌التجار: وی از بازرگانان روشنفکر و عالم به تاریخ بود و به زبان‌های روسی و ترکی نیز سخن می‌گفت. این دو برای استقرار مشروطیت زحمات بسیار و مشقات زیادی کشیدند.<sup>۱</sup>

حوزه‌ی روحانی نجف نیز به رهبری حاجی میرزا حسین میرزا خلیل، آخوند ملا محمدکاظم خراسانی و شیخ عبدالله مازندرانی از بدو انقلاب مشروطیت به حمایت مشروطه قیام کردند و طی تلگرافی از آقایان حجج‌الاسلام بهبهانی و طباطبایی در تهران و خطاب به مردم ایران اعلام کردند:

«صاحب منصبان و امراء، قزاق و نوکرهای نظامی، عشایر و ایلات و سردمداران، سلام مخصوص وافر می‌داریم، حفظ حدود و نفوس و اعراض و اموال مسلمین بر عهده‌ی آن برادران بوده و هست و همگی بدانند که همراهی با مخالفین اساسی مشروطیت هر که باشد محاربه با امام زمان علیه السلام است، باید اقدام برضد مشروطیت ننمایند.

حسین حاجی خلیل، محمد کاظم، عبدالله مازندرانی «

<sup>۱</sup> بابل شهر زیبای مازندران، ص ۱۱۹-۱۲۰.

آنان تلگراف دیگری نیز از نجف به محمدعلی شاه قاجار در تهران بدین شرح فرستادند:

«بر احدی از مسلمانان مخفی نماند که از بدو سلطنت قاجاریه صدمات فوق العاده‌ای بر مسلمین وارد شده است، قفقاز و شروانات، بلاد ترکمان بحر خزر، هرات و افغانستان و بلوچستان، بحرین و مسقط و غالب جزایر خلیج فارس، عراق عرب و ترکستان تمام از ایران مجزا شد... دو ثلث تمام از ایران رفت و زمام این یک ثلث باقی مانده را نیز به انحاء مختلف به دست اجانب دادند و در این زمان شیعیان آل محمد یک باره حرکت نمود و برای حفظ باقی مانده‌ی مملکت و نجات از سفاکی و استبداد قاجاریه با مال و جان حاضر شده... داعیان نیز حسب وظیفه شرعی... فرو گذار نخواهیم کرد و عموم مسلمین را به تکلیف خود آگاه خواهیم ساخت.

الاحقر محمد کاظم الخراسانی، الاحقر نجل المرحوم میرزا خلیل، الاحقر عبدالله المازندرانی»<sup>۱</sup>

در شهر بارفروش مردم مشروطه‌خواهان را کافر و بی‌دین می‌پنداشتند که در رأس آن‌ها یکی از معاریف علمای بارفروش یعنی شیخ غلامعلی شریعتمدار (برادرزاده‌ی شیخ کبیر) بود.

شیخ غلامعلی از نفوذ معنوی عمویش شیخ محمدحسن کبیر که یکی از اعظام مجتهدین ایران و دارای تألیفات متعدد بود و به جهت کبر سن نیز اکثر قریب به تمام اهالی بارفروش بعد از شادروان حجة الاسلام اشرفی تابع

<sup>۱</sup> بابل شهر زیبای مازندران، ص ۱۲۳-۱۲۴.

محض ایشان بودند، نهایت استفاده را نمود و به دستگیری مریدان شیخ کبیر با ملا محمدجان علامه و سران مشروطیت سخت مخالفت نمود<sup>۱</sup>.  
 شیخ کبیر که از علمای فحول مازندران بود با وجود کهولت سن و علیل و نابینا بودن، بر ضد مشروطه برآمد و با جماعت ملا محمدجان علامه طرف شد. حال برای آشنایی بیشتر با مواضع شیخ کبیر در قبال مشروطه به بیان تلگراف‌ها، احکام و فتاوی‌ای ایشان می‌پردازیم:

#### تلگراف حضرت حجت الاسلام والمسلمین آقای شیخ کبیر «دامت برکاته»:

«حضور مبارک اعلیحضرت قدر قدرت اقدس ظل الله اسلامیان پناه متع المسلمین بطول بقائه معروض می‌دارم، دستخط تلگرافی اعلیحضرت شهریاری که خطاب به عموم بود به زیارت آن نائل، عموماً از توجهات و اقدام حالیه اعلیحضرت ظل الله متشکر، سابقاً اقدامات عدد معدود که از اهل فسادند، خود را منشأ بی‌نظمی مملکت و انهدام بنیاد شریعت قرار دادند. داعی واقعی به عرض حضور مبارک رسانیده از نرسیدن جواب یک مشت خلق ضعیف ناچار بر حسب ظاهر ساکت بوده، در تقیه بودند، بحمدالله حال که دولت در مقام مجازات اهل فساد برآمد، نهایت امیدواری حاصل، عموم طبقات به دعاگوئی ذات ملکوتی صفات حضرت ظل الله قیام نموده از حضرت رب‌العززه مسئلت دارند در نقطه [نظفه] اهل فساد منهدم شوند که مملکت منظم، حدود شریعت محکم، رعایا و برایا آسوده خاطر به عبادت پروردگار قایم و به دعای دوام دولت ابد مدت قاهره مشغول باشند.

« [شیخ کبیر] »

<sup>۱</sup> بابل شهر زیبای مازندران، ص ۱۳۳-۱۳۴.

سوال از حضرت حجت الاسلام ابوالارامل والایتام حافظ الشرایع و الاحکام مقلد الخواص و العوام آقای آقا شیخ محمدحسن کبیر  
«دامت برکاته» :

«بسم الله خیر الاسماء و اعوذ به من شرور اهل الهوا.

معروض محضر منور می دارد در توفیق مقدس حضرت ولی عصر عجل الله فرجه به ما پیروان مذهب جعفری خطاب مستطاب چنین صادر شده است که اما الحوادث الواقعه فارجموا فیها الی رواه اخبارنا. یکی از حوادث بزرگ که در عصر ما واقع شد در مخالفت کردن و موافقت نمودن آن، تکلیف ما مسلمانان رجوع به شما سلسله‌ی جلیله‌ی مجتهدین، داستان مشروطه بود که همه دیدید و شنیدید این وضع مستحدث که از مخترعات مردم اروپا بود و معمول به آن ملل در هیئت اجتماعیه خودشان است آیا با دین مبین اسلام سازگار است یا خیر؟ و قانون مساوات و حریت که اساس عمده‌ی این وضع است با قوانین مقدسه‌ی شرع مطاع منطبق می‌شود یا خیر؟ تکلیف کافه اهل قبله، خاصه دار الشوکه در ابقا، و افناء مشروطه در ممالک اسلامیة چه چیز است؟ چون سلیقه های عوام الناس و جاهل باید به حکم عقل رجوع به عالم نماید لهذا به توسط این چند سطر در مقام تصدیح برآمد.  
قال الله تعالی: ﴿فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون﴾»

جواب از شیخ کبیر:

«بحمدالله تعالی مذهب جعفری سلام الله علیه مشروطه ای است که قانون آن قرآن و مبلغ آن پیغمبر آخرالزمان علیه و علی آله صلوات الله الملك المنان و مبین آن علمای اعلام و مجری آن سلطان اسلام است. دارند این وضع مستحدث را که بعضی برای پیشرفت مقاصد باطله‌ی خود مقدم شده مشروطه‌اش نام نهادند چنان چه در این مدت مرئی و مسموع شد موجب تهدیم بنیاد شریعت و تخریب آثار ملت است.  
نمقه الجانی محمدحسن الکبیر المازندرانی»

جواب صادره از طرف حضرت مستطاب حجت الاسلام شیخ کبیر و

جم غفیری از سایر فقهاء عظام «دامت برکاتهم»:

« بسم الله الرحمن الرحيم.

قال الله تعالى:

﴿هل يستوى الذين يعلمون والذين لا يعلمون افمن كان مومنا كمن كان فاسقا لا يستون﴾

چون اغلب از احکامات محکمه‌ی الهی جلت عظمت مبنی بر عنوان عدالت و دیانت می‌باشد مشروطیت و حریت که مشتمل است بر تسویه بین مسلم و کافر، عادل و فاسق، عالم و جاهل، لاشک و لاریب فی حرمتها و چنانچه کسی حلال بداند تقویت آن را و اعانت نماید اساس آن راه از ربقه‌ی اسلام و ایمان و عقل خارج است. در این مدت دو سال آنچه از مشروطیت مجلس دیدیم و شنیدیم جز سفک دما، محترمه و نهیب اموال و تقویت اهل ضلال و نشر انواع منکرات و هتک شرف رؤسا دین و ملت و تجری اهل شقاق و نفاق، دیگر چیزی نبود.

فعلیهذا اعانت مشروطه و مجلس حرام و بدعت است و تجدید آن هدم بنیاد اسلام و تقویت آن تضعیف قوانین شریعت حضرت خیر الانام «ص» و تسدید و تشدید آن معاندت و محاربه با امام زمان (عج) است. عجل الله فرجه لقد حکمت بذلك و قد صدرالحکم به.

من الاحقر قولاً سابقاً نمقه الجانی محمدحسن الکبیر،

الاحقر شیخ جعفر، الاحقر علی اصغر،

الاحقر محمد رفیع، الاحقر شیخ یوسف،

الاحقر محمد، الاحقر شیخ علی امام»

## تلگراف عموم علمای اعلام و حجج اسلام مازندران (بارفروش) «دامت

برکاتهم»:

«به توسط حضرت مستطاب حجت الاسلام آیت الله فی الانام آقای حاج شیخ فضل الله [نوری] دامت برکاته، به ساحت قدس اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاه اسلام پناه ابدالله عیشه و انصاره معروض می دارد دو سال است نتیجه و خیمه مشروطه ایران و قبیح اعمال مشروطه طلبان و آشوب خواهان را در این مملکت دیدیم و همه به ملاحظه اعلیحضرت همایون روح العالمین فدا نمودند، غمض عین نمودیم تا آنچه خواستند با ضعف اسلام و تقویت کفر و آزادی و برابری و توهین به سلسله علماء و هتک عرض محترمه و نهیب اموال در اطراف مملکت کوتاهی نمودند تا اینکه به توجه صاحب شریعت مطهره و همت بلند ملوکانه خداوندشان از سر مسلمانان کوتاه نفرماید، حالا دوباره شنیدیم دست خط اجازه‌ی تشکیل مجلس شوری و تجدید اوضاع سابقه به آنها مرحمت فرموده اید. عموم دعاگویان آرام نداریم و مسلم می دانیم این دفعه با متدینین چه خواهند کرد، چنانچه ما را از این ملت و اهالی این مملکت محسوب می فرمائید صریحاً عرض می کنیم مشروطه و مجلس نمی خواهیم و هرگز اطاعت اکثریت آراء، نخواهیم کرد مگر آنکه امر فرمائید عموم دعاگویان از خاک ایران جلای وطن نموده و به مملکت دیگر دعاگو باشیم. اعلیحضرت همایونی را به روح پاک ائمه اطهار علیه السلام قسم می دهیم که دوباره راضی به زوال دولت اثنی عشری و آئین مقدس محمدی نشوند و این راحت و امنیت حالیه را از ما رعایا که فرزند سلطنت هستیم سلب نفرمائید و ما را به دست اشرار سفله مملکت دچار نفرمائید.

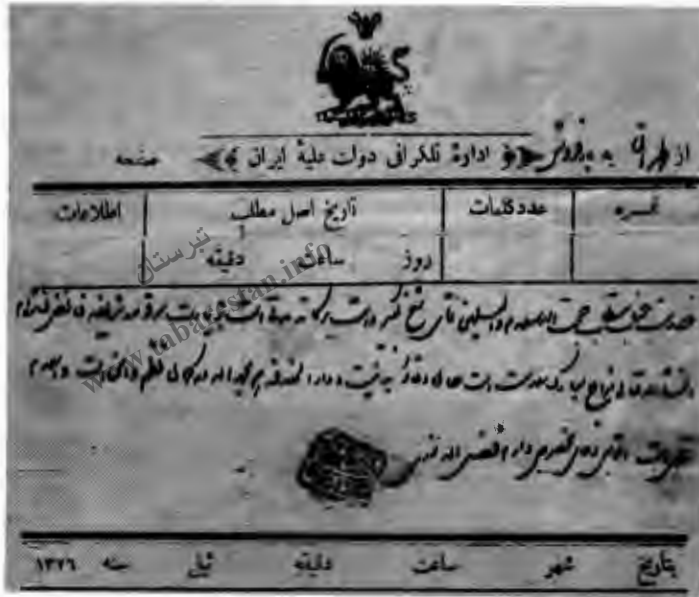
احقر محمدحسن کبیر (شیخ کبیر)،

دعاگو سیف الاسلام (سالکی)،

دعاگو شیخ جعفر (اشراقی) و...»<sup>۱</sup>



آقای نیکی در صفحه ۱۲۶-۱۲۸ کتاب « بابل، شهر زیبای مازندران » نکته‌ای را از نظر حقیقت‌گویی یادآوری می‌کند که ما نیز با نظر ایشان موافقیم و آن مطلب این است: « علمایی همانند شیخ کبیر که هم پای شیخ فضل الله [انوری] اگرچه با مشروطیت از در مخالفت درآمدند، ولی باید دانست که هیچ روحانی عالی‌مقام نبوده و نیست که با حکومت خودکامه موافق بوده و با آزادی ملت و مبارزه با ظلم و زور مخالفت داشته باشد. اختلاف بین مشروعه‌خواهان و طرفداران مشروطه موضوعی نبوده، بلکه اختلاف سلیقه در راه رسیدن به هدف بود که عده‌ای مشروطه و عده‌ای دیگر مشروعه را ترجیح می‌دادند. در بین مشروعه‌خواهان، عده‌ای از روز اول، با نهضت مشروطه مخالف بودند و تا زنده بودند در مسلک خود پابرجا و استوار ماندند و نباید آنان را با اشخاص دیگری که با رشوه و پول تن به طرفداری استبداد دادند و با محمدعلی شاه دمساز شدند، یکی دانست. عده‌ای نیز به واسطه‌ی ترس و ضعف نفس، راه چاکری دربار را پیش گرفتند. موافقان مشروطیت نیز از انتقاد مصون نیستند. جماعتی از آنان در عقیده‌ی خود صادق و استوار بودند و توانستند سرانجام موفق و کامیاب شوند، اما عده‌ای نیز هر روز به یک رنگ درآمدند و تا مجلس سرپا بود مشروطه‌خواه بودند و همین که مشروطه از میان می‌رفت، مستبد می‌شدند و بعد از فتح تهران دوباره مشروطه‌خواه می‌گشتند».



شکل ۱ - نامه شیخ فضل الله نوری به علامه شیخ کبیر رحمته الله علیه.

ما نیز نظر آقای نیایکی را تأیید می‌کنیم و دلیل واضح ما نظر شیخ عبدالله مازندرانی است که بعد از رحلت آخوند خراسانی، شیخ کبیر را شایسته‌ی جانشینی ایشان دانسته و به عنوان مرجع تقلید شیعیان جهان معرفی کرده است.<sup>۱</sup> در حالی که شیخ عبدالله مازندرانی به اتفاق آخوند خراسانی از موافقان سرسخت مشروطه بودند، تا جایی که مخالفت با مشروطه را در حکم محاربه‌ی با امام زمان علیه السلام می‌دانستند و مرحوم شیخ کبیر نیز بر خلاف آن‌ها به اتفاق شیخ فضل الله نوری از حامیان

<sup>۱</sup> بابل شهر بهار نارنج، ص ۲۲۹؛ فرزاتنگان مازندران، ج ۱، ص ۳۴۵؛ سوادکوهی تباران نام‌آور، ص ۸۸.

سرسخت مشروعه بودند و مخالفت با مشروعه را در حکم محاربه با امام زمان علیه السلام می دانستند.

با این اوصاف می توان این گونه نتیجه گرفت که اختلاف بین علمای اعلام در رابطه با مشروطیت، اختلاف موضوعی نبوده و بلکه اختلاف سلیقه در راه رسیدن به هدف یعنی تقویت اسلام و حفظ آیین مقدس محمدی و تمامیت ارضی مملکت بوده است که عده ای مانند شیخ عبدالله مازندرانی و آخوند خراسانی مشروطه را پسندیده و عده ای مانند شیخ فضل الله نوری و شیخ کبیر، مشروعه را ترجیح دادند.

## ناصرالدین شاه در محضر شیخ کبیر

ناصرالدین شاه قاجار در سفر دوم خود به مازندران که در سال ۱۲۹۲ ه. ق. رخ داد، جهت دیدار شیخ کبیر رحمته الله علیه به منزل ایشان رفتند. ناصرالدین شاه قاجار می‌گوید: «عصر روز یکشنبه، ۲۱ شوال سال ۱۲۹۲ ه. ق.، به خانه‌ی شیخ محمدحسن رفتم. وی مردی آسوده و فهیم که معروف به شیخ کبیر است، در آن حین که من آنجا بودم شیخ را تب و لرز شدیدی گرفت»<sup>۱</sup>.



شکل ۲ - ناصرالدین شاه قاجار

<sup>۱</sup> سفرنامه ناصرالدین شاه به مازندران، ص ۱۰۰؛ تاریخ مازندران، ج ۲، ص ۱۹۳؛ از آستارا تا آستارباد، ج ۴، ص ۲۴۸؛ تاریخ ادبیات مازندران، ج ۱، ص ۲۱۲.

## عذر خواهی مظفرالدین شاه قاجار

علمای اعلام نجف و کربلا که آن زمان از علمای بزرگ شیعه محسوب می‌شدند، وقتی از درگیری میان شیخ کبیر رحمته الله و ظهیرالدوله (داماد ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه که در آن عهد ولایتدار مازندران بود) که منجر به اخراج شیخ کبیر از شهر و منع ایشان از رفتن به مسجد، منبر و مجلس گشت، اطلاع یافتند همگی دست از درس و مسجد برداشتند و به مظفرالدین شاه و سایر سلاطین اطلاع دادند که آمر و محرک این‌گونه عمل، بی‌دین و کافر است و نزدیک بود که حکم کفر به پادشاه نمایند که مظفرالدین شاه بی‌دست و پا شده و حکم به قتل ظهیرالدوله نموده است. رجال دولت شفاعت کردند تا مظفرالدین شاه از قتل ظهیرالدوله گذشت و وی را تا ابد از منصب حکومتی عزل کرد.

شاه قاجار برای اینکه از شیخ کبیر دلجویی کند، انگشتر و عبا برای ایشان فرستاد و عریضه‌ی عذر خواهی برای معظم‌له نوشت. بدین ترتیب شیخ کبیر را خداوند عزت و کرامت فرمود و مشهور و معروف تمام نجف و کربلا که مهم‌ترین پایگاه دینی شیعه محسوب می‌شد، گشت و حاسدین او را خوار و بی‌قدر و خفیف و ذلیل ساخت.<sup>۱</sup>

چراغی را که ایزد برفروزد هر آن کس پف کند ریشش بسوزد

<sup>۱</sup> برگی از تاریخ، ص ۱۱۸-۱۲۲.

## در خواست محمدعلی شاه قاجار

بعد از آن که محمدعلی شاه قاجار در روز سه‌شنبه ۲۳ جمادی‌الاول سال ۱۳۲۶ ه. ق. (۱۲۸۶ شمسی) مجلس را به توپ بست<sup>۱</sup> و ناجوانمردانه تنی چند از آزادی‌خواهان را به قتل رسانید، سرانجام در مقابل ملتی که با عزمی استوار برای رسیدن به مشروطیت قیام کرده بودند، نتوانست مقاومت کند و با رسیدن قوای سردار اسعد بختیاری (جعفرقلی خان) و سپهسالار تنکابنی (محمدولی خان) به تهران و حوادثی که گذشت به سفارت تزاری روسیه پناهنده شد و کمیسیون عالی از مشروطه‌خواهان در اولین جلسه‌ی خود در مورخه ۲۶ تیر ماه ۱۲۸۸ او را از سلطنت عزل کرد<sup>۲</sup>.

با این وصف شاه مخلوع در اواسط رجب سال ۱۳۲۹ ه. ق. (۱۲۹۰ شمسی) به منظور استرداد تاج و تخت بر باد رفته، از روسیه وارد گمش تپه (گنبد) شد و روز ۱۲ مرداد سال ۱۲۹۰ ه. ش. وارد ساری گردید و پس از سه روز توقف به بارفروش (بابل) آمد و از آن جا به سوادکوه رفت تا شاید توفیق زیارت پایتخت را به دست آورد. وی از گمش تپه (گنبد) نامه‌ی زیر را برای شیخ‌کبیر نوشت و به بارفروش فرستاد:

«جناب مستطاب حجت الاسلام آقای شیخ‌کبیر دامت برکاته،

انشاءالله تعالی مزاج شریف شما در نهایت صحت و اعتدال است. در این موقع که جناب امیر مکرّم [لاریجانی، امیر مختاری] شرفیاب شده و مراجعت

<sup>۱</sup> بابل شهر زیبای مازندران، ص ۱۴۶؛ بابل شهر بهار نارنج، ص ۱۷۹.

<sup>۲</sup> بابل شهر زیبای مازندران، ص ۱۳۹؛ روز شمار تاریخ ایران از مشروطیت، ج ۱، ص ۷۱.

می‌نماید لازم آمد از سلامتی مزاج شریف که وجود محترم و مغتنم است استفسار شود. نظر به عقیده‌ی مذهبی ما، امروز بر هر مسلمان اثنی عشری مذهب، اطاعت [از] آن جناب [شیخ کبیر] فرض است. امورات الحمد لله در نهایت خوبی و کارهای ما روز به روز در ترقی و تکامل است. باطن شریعت و توجه حضرت حجت عصر، خصم بی دین را، که از هیچ یک از ادیان قوانین شرع بونی نبرده به جز آدم کشی و پامال کردن حقوق حقه‌ی مخلوق خدا قصدی نداشته و ندارد چنان مستأصل و پریشان کرده که به کلی غرق دریای حیرت و گرفتار سیئات عمل خود شده‌اند که ان احسنتم احسنتم لانفسکم وان استتم فلا.

پیران سالخورده چه خوش گفت با پسر کی نور چشم من به جز از کشته ندروی ما همیشه باید از امورات جاریه تجربه حاصل کرده مغتنم شویم امنیت که یکی از اهم مقاصد ما و آسایش رعیت که نهال باغ الهی هستند ظلم و تعدی نشده به شهادت خدای یگانه که عالم القلوب و السرائر است دائماً در این خیال هستم که طوری بشود که به رعیت و مردم ستم نشود و امیر مکرم که صدیق خیر خواه اهل بلد است دستورالعملهای لازم داده و به اشجع الملک حکمران سفارشات اکید شده، جناب شما، تمام طبقات را از نیات حسنه‌ی من مطلع کرده و به تمام آنها اطمینان بدهید که در نیمه های شب چشم خلق به خواب است من بیدار به رعیت خود نگران و آسایش و راحتی آنها را از خدای خود خواستارم. مخصوصاً التماس دعا دارم.

محمدعلی شاه قاجار<sup>۱</sup>.

از جواب شیخ کبیر و عکس‌العمل ایشان اطلاعی در دست نیست و همین قدر معلوم است که محمدعلی میرزا دو سپاه تشکیل داد: یکی به ریاست

<sup>۱</sup> نامه به خط شماع‌السلطنه برادر محمدعلی شاه است، ولی جمله‌ی آخر به خط خود اوست.

ارشدالدوله که از راه شاهرود عازم تهران شد و دیگری به ریاست رشیدالسلطان که به سوی مازندران حرکت کرد و شهرهای علی‌آباد (ظاهراً قائم‌شهر) و بارفروش (بابل) و مشهدسر (بابلسر) را گرفت و محمدعلی میرزا به این نواحی آمد. شاه مخلوع نصف شب ۱۵ مرداد ۱۲۹۰ ه. ش. وارد بارفروش شد و به منزل شیخ‌کبیر رفت و صبح فردای آن شب، به اردوی خود در باغ شاه (بحر ارم) پیوست. آن چه مسلم است پس از شکست کامل سپاه ارشدالدوله هنوز قسمتی از سپاهیان محمدعلی میرزا به همراه خود وی در مازندران بودند، تا این که به دستور صمصام‌السلطنه بختیاری رئیس الوزراء، سپاهی از فیروزکوه به فرماندهی معزالسلطان و معین همایون سردار جوان بختیاری به مقابله با سپاه محمدعلی میرزا آمدند و پیرم‌خان ارمنی رئیس کل نظمیه، از راه دریا خود را به مازندران رسانید و از پشت به قوای محمدعلی میرزا حمله کرد که سرانجام رشیدالسلطان فرماندهی سپاه محمدعلی میرزا در تنگه‌ی سلسله کوه‌های شمال شرقی فیروزکوه از قوای دولتی شکست خورد و اسیر گردید (جمعه، ۲ شهریور ۱۲۹۰ ه. ش.). محمدعلی شاه نیز پس از شکست مجدداً به روسیه فرار کرد. این لشکرکشی نابخردانه نه تنها حاصلی برای شاه معزول به بار نیاورد و وی نتوانست تاج و تخت از دست رفته را مجدداً تصاحب نماید، بلکه مصیباتی را برای مردم مازندران به ویژه مردم بارفروش به بار آورد. زیرا ترکمانانی که همراه سپاه محمدعلی میرزا بودند، بارفروش را مانند سایر شهرهای مسیر خود چپاول کردند و اغتشاشات فراوان بوجود آوردند.



سرانجام محمدعلی شاه معزول در ۱۶ فروردین ۱۳۰۳ در سن ۵۴ سالگی درگذشت.<sup>۱</sup>

## ترور شیخ کبیر

ماجرای ترور آیت‌الله‌العظمی محمدحسن بن صفرعلی (شیخ کبیر) را برخی‌ها نقل کرده‌اند<sup>۲</sup>، اما این که ترور ایشان توسط چه کسانی و با چه هدفی صورت گرفته است، را کسی بیان نکرد. آقای ابراهیم آرامی که ترور شیخ کبیر را به طور کامل از قول پدربزرگش نقل کرده است با تردید می‌گوید: ترور ایشان توسط رضاشاه صورت گرفت، اما این دلیل محال به نظر می‌رسد، چون رضا شاه از شیخ هراس داشت و برای ایشان ارزش و احترام ویژه‌ای قائل بود.<sup>۳</sup>

طبق مطالبی که در مبحث «شیخ کبیر، مشروطه یا مشروعه» بیان گردید، وقتی کمسیون عالی از مشروطه‌خواهان محمدعلی شاه قاجار را به دلیل پناهندگی به سفارت روسیه از سلطنت عزل کرد، بعد از گذشت دو سال از آن ماجرا، شاه معزول به منظور استرداد تاج و تخت به باد رفته، از روسیه وارد گمش تپه (گنبد) شد و در آن‌جا نامه‌ای به آیت‌الله‌العظمی شیخ کبیر در بارفروش (بابل) نوشت. وی در ضمن نامه به آیت‌الله شیخ کبیر

<sup>۱</sup> بابل شهر زیبای مازندران، ص ۱۳۹-۱۴۶.

<sup>۲</sup> به نقل از ابراهیم آرامی، کلتوم کبیری، ابوالحسن علاقه‌بندزاده و کریم رضایور.

<sup>۳</sup> به نقل از علی‌اکبر کتیریان، عباس مهدوی شیرازی و رضا امید.

بیان داشت: «امروز بر هر مسلمان اثنسی عشری مذهب، اطاعت از آن جناب فرض است» و در پایان نامه با خط خود نوشت: «مخصوصاً التماس دعا دارم. محمدعلی شاه قاجار».

شاه مخلوع چند روز بعد، خود شخصاً در نیمه شب ۱۵ مرداد ۱۲۹۰ ه. ش. وارد بارفروش شد و به منزل شیخ کبیر رفت و فردای آن روز به لشکر خود در باغ شاه (بحرام) پیوست. اولاً از آن جا که از گفتگوی بین شاه مخلوع و شیخ کبیر اطلاعاتی در دسترس نیست، شاید بتوان این گونه نتیجه گرفت که محمدعلی میرزا در این دیدار از مرحوم شیخ تقاضای کمک و حمایت نمود که با پاسخ منفی شیخ مواجه شد. ثانیاً همان طور که قبلاً در مبحث «درخواست محمدعلی شاه از شیخ کبیر» عنوان گردید، این لشکرکشی نابخردانه، نه تنها حاصلی برای شاه مخلوع به بار نیاورد و وی نتوانست تاج و تخت به باد رفته را مجدداً تصاحب نماید، بلکه برای مردم مازندران از جمله مردم بارفروش نیز مصیبت بار بود و ترکمانان، که همراه وی بودند، بارفروش را مانند سایر شهرهای مسیر چپاول کرده و اغتشاشات فراوان بوجود آوردند.<sup>۱</sup> با این تفصیل می توان این گونه احتمال داد که ترور مرحوم شیخ کبیر در همان ایام، که شهر بارفروش در آشوب و اغتشاش به سر می برد، توسط نیروهای محمدعلی شاه به سبب عدم حمایت شیخ از شاه مخلوع صورت گرفته است. والله اعلم.

<sup>۱</sup> بابل شهر زیبای مازندران، ص ۱۳۹-۱۴۶.

آقای ابراهیم آرامی ماجرای ترور آیت‌الله‌العظمی شیخ کبیر را این‌گونه بیان می‌کند: یک روز به پدر بزرگم، مهدی قلی (مشهدی استاد) خبر دادند امشب می‌خواهند به منزل شیخ کبیر هجوم ببرند و ایشان را به قتل برسانند. چون پدر بزرگم به لحاظ جسمی تنومند و قوی هیکل بود، مأمور شد تا شیخ که پیرمردی حدود ۹۰ ساله بود را به منزل آقای داداش‌پور از تجار مهم شهر برساند. پدر بزرگم شیخ را بر پشت خود نهاد و منزل به منزل تا خانه‌ی آقای داداش‌پور که روبروی مسجد خانم‌الاصیاء (بی‌سرتکیه) بود، رساند.

آقای ابراهیم آرامی می‌گوید: پدر بزرگم در راه برگشت به منزل، صدای شلیک چند گلوله را شنید. عوامل ترور به خیال خود که شیخ را کشته‌اند متواری شدند.<sup>۱</sup> در هر حال صبح با روشن شدن هوا چند جنازه در کوچه بر روی زمین افتاده بود.

## هراس رضا شاه از شیخ کبیر

هراس رضا شاه از شیخ کبیر رحمته‌الله‌علیه را برخی‌ها نقل کرده‌اند.<sup>۲</sup> آقای علی‌اکبر کثیریان، از قول پدرش مرحوم علی‌اصغر که از مریدان مرحوم شیخ بوده است، دلیلش را این می‌داند: چون رضا شاه اهل آلاشت بود و مرحوم شیخ کبیر اهل بابل کنار و از آن‌جا که آلاشت و بابل کنار از لحاظ جغرافیائی

<sup>۱</sup> و یا شاید متوجه شدند که شیخ در منزل خودشان نیست و معظم‌له را در مکانی مخفی نمودند، عصبانی شده و اقدام به تیراندازی در کوچه نمودند.  
<sup>۲</sup> به نقل از علی‌اکبر کثیریان، عباس مهدوی شیرازی، رضا امیدی و علی‌اکبر بخشایش.

هم‌مرزند، لذا شاه به خوبی از ابهت و نفوذ اجتماعی شیخ مطلع بود و جرأت جسارت به شیخ را نداشت.

خانم کلثوم کبیری، نوهی کربلایی عباس (برادر شیخ) دلیل دیگر آن را نسبت فامیلی شاه با شیخ کبیر می‌داند که این امر نیز بیان‌گر آن است که شاه به خوبی از ابهت و نفوذ اجتماعی مرحوم شیخ باخبر بود. خانم کلثوم کبیری، که مرحوم شیخ کبیر را درک کرده است، می‌گوید: رضاشاه چند بار به منزل ایشان در بارفروش آمد، دست شیخ را می‌بوسید و در یکی از دیدارها از ایشان خواست تا وی و حکومتش را تأیید کند، اما شیخ کبیر در جواب می‌فرمود: همان وزارت جنگ برای تو زیاد بود.

خانم گل باجی زمانی‌امیر، از قول مادرش آغاباجی کبیری، نوهی عبدالوهاب (برادر شیخ)، نقل می‌کند: یک بار رضاشاه به منزل شیخ آمد. ندیمه‌ها جلّاب<sup>۱</sup> برای شاه آوردند. مرحوم شیخ کبیر رحمته الله وقتی متوجه این قضیه شد، با عصبانیت فرمودند: چرا این کار را کردید؟ آخر او آدم خون‌خواری است.

## نامشروع بودن حکومت رضاشاه

زمانی که رضاشاه به قدرت رسید، برای مشروعیت بخشیدن حکومت خود اقدام به جمع آوری طومار با امضای علمای صاحب نام در سطح کشور نمود. روزی مأموران حکومت برای گرفتن امضاء به منزل شیخ کبیر رحمته الله در

<sup>۱</sup> نوعی شیرینی

بارفروش (بابل) آمدند، اما شیخ آن طومار را امضاء نکرد و فرمود: ما طومار را امضاء نمی‌کنیم، ولی برای وی دعا می‌کنیم. وقتی مأموران حکومت از منزل شیخ خارج شدند، خدیجه خانم، همسر شیخ، به نزد ایشان آمد و گفت چرا طومار را امضاء نکردید؟ این‌ها ما را مورد آزار و اذیت قرار می‌دهند (چون مدت زیادی از ماجرای ترور شیخ نمی‌گذشت و خدیجه خانم ترس از تکرار آن ماجرا داشت). مرحوم شیخ کبیر فرمودند: تو چه می‌دانی، من می‌دانم که این شخص (رضاشاه) برای یک مرغ آدم می‌کشد!

## مَرگَب شیخ

مرحوم شیخ کبیر الاغی داشتند که ترددشان بوسیله آن صورت می‌گرفت. الاغ ایشان ماجرابی دارد که شنیدن آن خالی از لطف نیست. زمانی که شیخ در مسجد جامع بارفروش (بابل) اقامه‌ی جماعت می‌کردند، ایشان را سوار بر الاغ، به مسجد می‌بردند.<sup>۱</sup> نقل است هر روز هنگام اذان الاغ شیخ جلوی درب خانه آمده، بی‌قراری کرده و دست و پایش را بر زمین می‌کوبید، صدای عرعرش بلند می‌شد و به محض آماده شدن مرحوم شیخ جهت رفتن به مسجد، آرام می‌گرفت و بر روی زمین می‌نشست تا مرحوم

<sup>۱</sup> به نقل از محسن روشن ضمیر، گل باجی زمانی امیر و ابراهیم آرامی.

<sup>۲</sup> به نقل از علی‌اکبر عابد پور، ابراهیم رستم‌پور، کریم رضاپور، اسماعیل کبیری، گل باجی زمانی امیر، ابوالحسن علاقه‌بندزاده.

شیخ سوار بر آن می‌شد و به سمت مسجد جامع به راه می‌افتاد<sup>۱</sup>. آفرین باد بر این مَرکب!

## نفرین شیخ

آقای حسین باقریان، پیرمرد نود ساله‌ای که اهلی روستای امیرکلا بابل کنار می‌باشد، از قول نبات خانم (برادرزاده‌ی شیخ) می‌گوید: روزی گالش<sup>۲</sup> شیخ کبیر، که در یکی از املاک ایشان در منطقه‌ی بابل کنار سرپرستی ملک، گاو و گوسفندها را به عهده داشت، با گالش آقای شجاعی (ظاهراً ارباب روستای گاوان کلا بود) درگیر می‌شود. گالش آقای شجاعی، گالش مرحوم شیخ را بدون عذر و تقصیر تا سرحد مرگ کتک می‌زند، به طوری که طفلک قادر به راه رفتن نبود. وی را با همان وضعیت به بارفروش (بابل) می‌آورند. آن‌ها هنگام عصر به منزل شیخ کبیر می‌رسند و شیخ که در حیاط منزل مشغول وضو ساختن بود با دیدن این صحنه متأثر می‌شود و می‌پرسد چه بلائی به سرش آمده؟ به عرض شیخ می‌رسانند گالش آقای شجاعی او را به این وضع درآورده است. شیخ که از بی‌تقصیر بودن گالش خود مطلع گشت، سه بار فرمود: «الهی

<sup>۱</sup> به نقل از کلثوم کبیری، محمدصادق سامانی، علی‌اکبر بخشایش.  
<sup>۲</sup> چوپان

جوان مرگ شود». آن شب گذشت و مردم بارفروش صبح درحالی از خواب برخاستند که در همه‌ی شهر پیچیده بود، گالش آقای شجاعی مُرد!

### زن صبح، مرد عصر

در سال ۱۳۲۲ ه. ق، حادثه‌ای در یکی از مزارع مرحوم شیخ کبیر که در خارج از شهر بارفروش (بابل) و ظاهراً در منطقه بابل کنار واقع بود، اتفاق افتاد. دختری که در مزرعه‌ی شیخ کبیر مشغول به کار بود، هنگام پریدن از خندق احساس ناراحتی کرده، تغییر جنس داد و مرد شد. او را با سر و صدای زیاد به منزل شیخ در بارفروش بردند. مردم شهر دسته‌دسته برای تماشای او که صبح، زن بود و عصر مرد شده بود، به منزل شیخ هجوم نمودند. بعدها روزنامه‌ی نوبهار در شماره‌ی ۲۰ روز پنج‌شنبه مورخه ۶ رجب ۱۳۴۱ ه. ق. به نقل از نامه‌ای به امضای حسن مدیر تحت عنوان «زن صبح، مرد عصر، کیجا ریکا بیّه» نوشت: «در مسافرتی که سابقاً به طرف مازندران پیش آمد کردم... پس از رسیدن به بارفروش در سرای تجارتنی حاج حسن منزل کردم. یک روز مهمه و هیاهو در شهر بلند شد و اهالی دسته‌دسته می‌دویدند. جويا شدم چه خبر شده، که یکی گفت: کیجا ریکا بیّه (دختر پسر شد). کنجاو شدم تا اصل واقعه را بدست آورم. برای تماشا به سمت خانه‌ی دانشمند فاضل آقای شیخ کبیر رحمته‌الله روی آوردم».

<sup>۱</sup> خانم حوریان زمانی امیر می‌گوید: همین مطلب را از شوهرم مرحوم محمدتقی کبیری و پدرشوهرم مرحوم محمدعلی کبیری فرزند محمدتقی و نبات خانم (برادرزاده‌های شیخ) شنیدهام.

معلوم شد آقای شیخ کبیر در خارج از شهر زمین کشاورزی در اختیار داشت، که روزها زن‌ها و دختران منطقه به اصطلاح ما گیلانی‌ها یاور داده (یا به اصطلاح مازندرانی‌ها، کایر) تا عمل کشاورزی زودتر پایان پذیرد. اتفاقاً آن روز دختری با سایر دختران و زنان مشغول کشت بوده و در موقع استراحت بنای تفریح و مشغول تعاقب کردن یکدیگر بودند. همان دختر را رفقاییش تعاقب کرده، از پیش می‌دود و حین دویدن به خندقی می‌رسد که به ناچار باید از آن عبور کند و به آن طرف برود، آن دختر به محض پریدن از خندق درد شدیدی را احساس می‌کند. در مقام تفتیش معلوم می‌شود که موقع پریدن، موضع مخصوص، شکاف خورده و آلت رجولیت خارج و ظاهر گردیده و به همین جهت وی را به خانه‌ی شیخ کبیر آورده و مردم نیز از اطراف و اکناف برای رویت کسی که صبح، زن و عصر مرد شده بود، می‌آمدند. این حوادث در تاریخ‌نظایری نیز داشته که از جمله‌ی آن: ابن‌اثیر در فصل حوادث سال ۶۲۳ ه. ق. می‌نویسد: «در همسایگی او چنین اتفاقی افتاده است. حمدالله مستوفی نیز در «نزهةالقلوب» نقل می‌کند که در قمشه‌ی اصفهان (شهرضا)، در زمان سلطنت سلطان محمد خدابنده، نظیر این اتفاق رخ داده است»<sup>۱</sup>.

<sup>۱</sup> بابل شهر زیبای مازندران، ص ۱۱۲-۱۱۳.



## پرهیز از اسراف

مرحوم آیت‌الله‌العظمی شیخ کبیر رحمته‌الله دستور می‌دادند تا هر سال ایام ماه مبارک رمضان خدمه‌ها در منزل ایشان افطاری و سحری طبخ نمایند تا خود و اهل خانه از آن بخورند و بین همسایه‌ها و اهل محل نیز قسمت نمایند. بعد از پخت طعام اگر یک تکه هیزم در دل آتش باقی می‌ماند معظم‌له می‌فرمود آن را با آب خاموش نموده و در وعده‌ی دیگر از آن استفاده نمایند و با این عمل خود اطرافیان را متوجه می‌ساختند که هرگز در زندگی خود اسراف نکنند.<sup>۱</sup>

## نیروهای قزاق و شیرهای پیرامون شیخ

آقای علی‌اکبر بخشایش، از مداحان اهل‌بیت علیهم‌السلام فعال در شهرستان بابل، نقل می‌کند: از مادر بزرگ مادری خود مرحومه مشهدی زبیده حسین‌زاده که افتخار خدمتگزاری بیت مرحوم شیخ کبیر رحمته‌الله را داشته، شنیده‌ام که: در سال‌های پایانی عمر شیخ، روزی قزاق‌ها برای آزار و اذیت و یا دستگیری به منزل ایشان آمدند. دو نفر از آن‌ها درون اتاق رفتند تا شیخ را بیرون آورند. آن دو مأمور قزاق به محض ورود نعره‌کشان از اتاق بیرون دویدند. حاضرین علت را پرسیدند، آن‌ها گفتند: دو شیر خشمگین در اطراف شیخ کبیر دیدیم که مهیای حمله به سمت ما بودند. بقیه نیروهای قزاق با شنیدن این مطلب وحشت‌زده منزل شیخ را ترک کردند. با رفتن

<sup>۱</sup> به نقل از گل باجی زمانی امیر.

قزاق‌ها اهل خانه به اتاق شیخ رفتند و با کمال تعجب دیدند شیخ کبیر درون اتاق نشسته و خبری از شیرهای خشمگین نیست.

## آزمودن شیخ ولی الله

عالم ربانی و مجتهد عظیم‌الشان آیت‌الله العظمی شیخ ولی‌الله مدرس بابلی، در دهم جمادی‌الاول سال ۱۲۹۷ ه. ق. پیاپی به عرصه‌ی گیتی نهاد. ایشان پس از فرا گرفتن علوم دینی در بارفروش (بابل) و تهران با فروختن کتاب‌های مهم و ارزشمند خود، پیاده رهسپار عتبات عالیات گشت و از محضر درس علمای بزرگوار کربلا و سامراء و نجف بهره‌ها برد<sup>۱</sup>.

شیخ ولی‌الله، زمانی که در نجف از محضر درس آیات عظام آقا سید محمد کاظم یزدی و آخوند ملا محمدکاظم خراسانی کسب فیض می‌نمود، باخبر شد پدرش حاج شیخ حسین بهنمیری (متوفی ۱۳۲۹ قمری) که از علمای یگانه‌ی دوران بود، دار فانی را وداع گفت. مردم بارفروش با ارسال نامه‌های مکرر به محضر استادش، آقا سید محمدکاظم یزدی در نجف اشرف خواستار مراجعت شیخ ولی‌الله به بارفروش گردیدند و آن بزرگوار نیز به امر استاد در سال ۱۳۳۰ ه. ق. عازم وطن گشت. ایشان به هنگام ورود از سوی مردم بارفروش مورد استقبال شایانی قرار گرفت و در محله‌ی پدری واقع در نقیب‌کلا سکنی گزید<sup>۲</sup>.

<sup>۱</sup> نشریه چشمه، ش ۲۵، ص ۳۶.

<sup>۲</sup> فرزانهگان بابل، ص ۲۱۶.

آقای کاظم مدرس، فرزند ایشان، می‌گوید: مردم شهر تا چند روز جهت خوش‌آمدگویی و خیر مقدم به منزل پدرم رفت و آمد می‌کردند. بعد از چند روز فرصتی دست داد تا شیخ ولی‌الله به جهت ملاقات آیت‌الله‌العظمی شیخ کبیر رحمته‌الله که از اوتاد و در رأس علمای شهر بود، به منزلشان مشرف شود. پدرم می‌گفت در محضر مرحوم شیخ نشسته بودیم که استفتایی مطرح شد و پاسخی که شیخ کبیر به آن استفتاء دادند، اشتباه بود. اما من که حدود ۳۳ سال سن داشتم و تازه پس از کسب فیض از محضر درس علمای کربلا، سامراء و نجف از عتبات به بارفروش برگشته بودم، دریافتم که مرحوم شیخ قصد آزمودن مرا دارد. به همین دلیل جرأت یافتم تا به ایشان عرض کنم: آقا جان، پاسخ مسأله این‌گونه که من می‌گویم نیست؟ شیخ کبیر با شنیدن پاسخ درست، مرا تحسین نمود و خطاب به محرررش فرمودند: همان‌گونه که شیخ ولی‌الله گفت بنویس.

## عصبانیت شیخ کبیر

آقای کاظم مدرس فرزند آیت‌الله‌العظمی شیخ ولی‌الله مدرس می‌گوید: از مرحوم پدرم شنیده‌ام: حضرت آیت‌الله‌العظمی شیخ کبیر که در اواخر عمر مبارکش به علت کهولت سن قادر به اقامه‌ی جماعت در مسجد جامع نبود، روزی باخبر شد یکی از علمای شهر برای اقامه‌ی نماز جماعت به مسجد جامع رفت. شیخ کبیر با شنیدن این مطلب عصبانی شد و چند بار سعی نمود برخیزد تا به مسجد رود، ولی نتوانست. شیخ که تلاش برای

رفتن به مسجد را بی فایده دید، فرمود: عجب! تا پیغمبر زنده است خلیفه نماز می خواند؟

شاید شیخ کبیر از آن جا که امام راتب مسجد جامع بود این عمل آن عالم بزرگوار که بدون اجازه‌ی شیخ کبیر اقدام به این کار نمود را حمل بر بی احترامی نمود و یا شاید علمای گران قدر دیگری در شهر بارفروش (بابل) بودند که برای امامت مسجد جامع از او شایسته تر بودند و بالاخره این که شاید شیخ کبیر با توجه به شناختی که از آن عالم بزرگوار داشت، به خوبی می دانست که وی توان اداره‌ی مسجد جامع که تولیت موقوفات قهار قلی خان نیز به عهده‌ی امام راتب آن مسجد بود را ندارد و به این دلایل از این عمل آن عالم بزرگوار ناراحت شده و آن جمله را فرمودند.

به هر حال با وفات شیخ کبیر حقیقت مطلب روشن می شود و آن عالم بزرگوار همان طور که مرحوم شیخ کبیر احتمال می داد، قادر به اداره‌ی مسجد جامع نبود چرا که آیت الله احمد صابری همدانی در کتاب «شرح حال آیت الله شیخ ولی الله مدرس» می نویسد: «می شود گفت با غروب آفتاب عمر شیخ کبیر، کوکب سعادت و عزت مسجد جامع نیز غروب نمود و به روزگار بدی دچار آمد و مسجد جامع دیگر آن روحانیت و عظمت ادوار گذشته را نداشت.»

## آیت‌الله العظمی خوئی و سراج‌الأمه

جناب آقای کاظم مدرس، از قول مرحوم ابوی خود حضرت آیت‌الله العظمی شیخ ولی‌الله مدرس نقل می‌کند: یکی از آشنایان که برای زیارت عتبات عالیات به عراق سفر کرده بود، در نجف اشرف خدمت حضرت آیت‌الله العظمی سید ابوالقاسم خوئی رحمته الله رسید. آیت‌الله العظمی خوئی به وی فرمود: به شیخ ولی‌الله بگوئید کتاب سراج‌الامه مرحوم شیخ کبیر رحمته الله را تهیه و برای ما بفرستد. وقتی آن شخص پیغام آیت‌الله خوئی را به شیخ ولی‌الله رساند، ایشان کتاب مذکور را تهیه و برای آقای خوئی در نجف فرستاد.

این بیان‌گر عظمت علمی مرحوم شیخ کبیر ۶ می‌باشد که علمای گران‌قدری چون حضرت آیت‌الله العظمی خوئی در نجف اشرف آثار ایشان را جستجو می‌کنند.

## آغاز وصال

روزی مرحوم شیخ کبیر ۶ را سوار بر الاغ و جهت استحمام به گرمابه می‌بردند. در بین راه جوان غریبه‌ای با وی همراه و هم‌صحبت می‌شود. ناگهان نعلین از پای شیخ به زمین افتاد و آن جوان خم شد، نعلین را از روی زمین برداشت. آن‌ها در حالی که سرگرم گفتگو بودند، به راه خود ادامه دادند تا شیخ به مقصد رسید. جوان غریبه نعلین را به شیخ داد و از هم جدا شدند.

همان شب آن جوان به منزل شیخ آمد و دقایقی با هم به گفتگو پرداختند. ایشان هنگام خداحافظی خطاب به شیخ فرمود: تو آقای کم‌محبتی هستی. شیخ با تعجب گفت: چطور؟ مهمان غریبه فرمود: به خاطر می‌آوری امروز در مسیر گرمابه با تو همراه شدم، در حالی که تو سوار بر الاغ بودی و من پیاده؟ شیخ گفت: بله. آن شخص فرمود: به یاد داری که نعلین از پایت رها شد و به زمین افتاد و من خم شدم، آن را برداشتم؟ شیخ عرضه داشت: بله. جوان غریبه فرمود: تو حتی به من تعارف نکردی که سوار بر الاغ شوم و نعلین را از دستم برنداشتی. این‌ها را گفت و از نظر شیخ پنهان شد. این‌جا بود که بر دل شیخ الهام شد آن شخص مولایش حضرت مهدی علیه السلام بودند. سپس با حسرت بر سر خود زد و با چشمان پر از اشک گفت: «الهی، ای چشم کور شوی که مولایت را دیدی و نشناختی!»<sup>۱</sup> نقل است مدتی بعد از این ماجرا بود که مرحوم شیخ نابینا شدند.<sup>۲</sup>

## شکاندن مهر (امضاء)

آقای محمدصادق اکبرین، یکی از محققین و ارادتمندان به ساحت مقدس علمای شهر بابل، از قول حضرت آیت‌الله سید زین‌العابدین عدنانی، نقل می‌کند: زمانی که مرحوم شیخ کبیر علیه السلام نابینا شده بود، روزی همهی علمای

<sup>۱</sup> البته خانم مریم حجتی در کتاب «آسمان در آینه» نظیر همین جمله را در ماجرای تشریف علامه ملامحمد اشرفی نیز بیان نموده است.

<sup>۲</sup> به نقل از گل باجی زمانی امیر.

شهر را به منزلشان دعوت کردند. بعد از صرف ناهار دستور داد تا مهرش را بیاورند. سپس خطاب به علماء فرمودند: امروز در دنیا و فردا در قیامت مهر را از گردن درآوریم و به آیت‌الله شیخ جعفر اشراقی فرمود: مهرم را بشکنید. چکشی آوردند و شیخ جعفر مهر را شکاند و همه‌ی علمای حاضر در مجلس آن را تصدیق نمودند.<sup>۱</sup>

### دلایل شکاندن مهر (امضاء)

در گذشته علماء نقش بسزائی در رفع معضلات، مشکلات و رتق و فتق امور جامعه ایفا می‌کردند. مردم نیز جهت رفع مشکلاتشان در تمام زمینه‌ها به علماء رجوع می‌کردند. از جمله‌ی آن موارد خرید و فروش ملک و اراضی بود که وقتی ممهور به مهر و امضای علماء می‌گشت، از ارزش و اعتبار ویژه‌ای برخوردار می‌شد.

در منطقه‌ی بارفروش (بابل)، مهر مرحوم شیخ کبیر دارای اعتبار خاصی بود. وقتی قباله‌ها و دست‌نوشته‌های انتقال ملک و املاک با مهر مرحوم شیخ تأیید می‌شد، در حکم سند رسمی سازمان ثبت و اسناد امروزی به شمار می‌رفت و جنبه‌ی اجرائی و قانونی داشت.

اولاً از آن‌جا که مرحوم شیخ در رأس علمای شهر و عهده‌دار تولیت مسجد جامع بارفروش بودند، اداره‌ی موقوفات شهر نیز به عهده‌ی ایشان

<sup>۱</sup> خورشید پنهان، ص ۳۴؛ مجله خانواده سبز، ش ۱۸۴، شهریور ۸۶؛ و به نقل از علی اکبر کتیریان، ابراهیم رستم‌پور، فرهاد ترابیان، محمدصادق سامانی.

بود و ثانیاً چون معظم‌له در اواخر عمر نابینا شده بودند و برادرزاده‌ی گران‌قدرشان آیت‌الله شیخ‌غلامعلی شریعتمدار که امین ایشان بود و تمام امورات شیخ به دست وی بود، توسط حسن‌خان مفتخرالممالک ترور شد و به شهادت رسید. لذا زمینه برای سوء استفاده از مهر شیخ توسط برخی اطرافیان مساعد شد که ملک مردم را به دیگری انتقال یا زمین‌های وقف را به ملک تبدیل کنند.

عوامل مذکور شیخ کبیر ۶ را بر آن داشت تا دستور دهد در حضور علمای شهر مهرش شکسته شود و امکان سوء استفاده از مهر ایشان برای برخی از اطرافیان وجود نداشته باشد. اما با این وجود، به اقرار برخی مطلعین، گه‌گاهی در اواخر عمر شیخ و حتی بعد از فوت ایشان، تعدادی از بستگان و اطرافیان با جعل مهر مرحوم شیخ سوء استفاده‌هایی نمودند.

### شیخ در حرم امام حسین (علیه السلام)

همیشه در طول تاریخ اسلام، انسان‌های وارسته‌ای بودند که در اثر کثرت زهد و عبادت به مرتبه‌ای از تقوا رسیدند که قادر به انجام اعمالی شدند که از عهده و اراده‌ی بشر خارج بود. مرحوم شیخ کبیر نیز جزء آن دسته از بزرگوارانی بود که این لطف الهی شامل حال ایشان شده بود. برگشت نعلین<sup>۱</sup> و داشتن طی الارض<sup>۲</sup> از جمله مواردی است، در وصف ایشان که

<sup>۱</sup> به نقل از رضا امیدی، احمد کبیری، حسین باقریان و کلنوم کبیری.

<sup>۲</sup> به نقل از کریم رضا پور، علی اکبر کبیری، محمدصادق سامانی.



تعدادی از مطلعین در بابل که آن را سینه‌به‌سینه از گذشتگان خود شنیده‌اند، بیان نمودند.

حجة الاسلام و المسلمین محسن روشن ضمیر، از قول مرحوم ابوی خود که همسایه‌ی دیوار به دیوار حضرت آیت‌الله‌العظمی شیخ کبیر ۶ بوده است، نقل می‌کند: در زمان حیات مرحوم شیخ کبیر، عده‌ای از اهالی بارفروش (بابل) جهت زیارت عتبات عالیات به کربلا می‌معلی مشرف شدند. یکی از خادمان حرم آقا اباعبدالله الحسین (علیه السلام) وقتی متوجه شد که آن‌ها اهل بارفروش ایران و هم ولایتی مرحوم شیخ هستند، جویای احوال معظم‌له شده و مقداری از تربت اصل کربلا را به آن‌ها داد تا وقتی به بارفروش رسیدند، آن را تقدیم شیخ کنند. آن‌ها با تعجب پرسیدند: شما شیخ را از کجا می‌شناسید؟ خادم حرم امام حسین (علیه السلام) پاسخ داد: آقا محمدحسن (شیخ کبیر) اکثر اوقات شب‌های جمعه مهمان ما هستند و به زیارت حرم امام حسین (علیه السلام) مشرف می‌شوند. این در حالی بود که مرحوم شیخ سال‌ها به کربلا مشرف نشده بودند و تشرف ایشان به طریق طی الارض صورت می‌گرفت.

## ازدواج میر علی اکبر

آقای علی اکبر کثیریان، از قول مرحوم ابوی خود نقل می‌کند: فردی سفیه و ساده‌دل در بارفروش (بابل) زندگی می‌کرد به نام میرعلی اکبر

معروف به مشهدی آقا، که از طبقه‌ی ضعیف جامعه محسوب و «یا حسین گو»<sup>۱</sup> بود. عده‌ای خواستند برای وی که از سن ازدواجش گذشته بود، همسری اختیار کنند که گروهی دیگر مانع شده و می‌گفتند وی حتی از احکام اولیه ازدواج مانند غسل اطلاعی ندارد، زیرا به سبک ابداعی خود غسل می‌نمود.

ماجرا را به عرض مرحوم شیخ کبیر رسانده و ایشان فرمودند: همان غسل از وی قبول است و مانعی برای ازدواجش نیست. با این جمله‌ی شیخ کبیر رحمته الله علیه مردم شهر برای وی همسری اختیار و جشن عروسی با شکوهی بر پا نمودند که حتی ثروتمندان و اعیان برای فرزندان‌شان همچین هزینه‌ای نمی‌کردند. میرعلی اکبر با این ازدواج صاحب فرزندی شد و چندین نوه و نتیجه از وی از نسل پیامبر صلی الله علیه و آله زیاد شد.

## غیب‌گویی شیخ

فردی روستایی برای فروش شکر و تهیه‌ی مایحتاج زندگی خانواده‌اش از حواشی شهر بارفروش (بابل) به سمت شهر به راه افتاد. آیت‌الله العظمی شیخ کبیر رحمته الله علیه یکی از خادمانش را فرا خواند و فرمود: به پل محمدحسن خان می‌روی، شخصی با چنین مشخصات ظاهری که یک خمره شکر بار الاغ نموده و برای فروش به شهر می‌آید را یافته و به

<sup>۱</sup> در گذشته رسم بر آن بود به هنگام منبر رفتن روحانی، فردی با صدای بلند و البته کشیده ذکر مظلوم، غریب، شهید را به زبان می‌آورد و همه‌ی جمعیت با صدای بلند می‌گفتند: حسین. به این افراد در اصطلاح «یا حسین گو» می‌گفتند.

نزد من می‌آوردی. خدمتگزار شیخ، بر سر پل محمدحسن خان می‌رود و با اندکی انتظار آن شخص را می‌یابد و به منزل مرحوم شیخ می‌آورد. شیخ کبیر دستور می‌دهد خمره را بشکنید، اما صاحب خمره التماس کنان تقاضا می‌کند تا از این کار صرف نظر کنند. ولی التماس ثمری نداشت و شیخ کبیر به شکاندن خمره اصرار ورزید. سرانجام خمره را شکاندند و حاضرین دیدند ماری بزرگ و سمی، درون خمره بود که اگر کسی از شکر موجود در آن خمره استفاده می‌کرد، یقیناً جان می‌باخت. آن‌گاه با دستور شیخ کبیر پول خمره و شکر را به آن شخص دادند و وی شادمان از محضر شیخ خداحافظی کرد.<sup>۱</sup>

**توضیحات:** مجله‌ی خانواده سبز در شماره‌ی ۱۸۴ مورخه اول شهریور ۱۳۸۶ از قلم حجة الاسلام والمسلمین عسکر نصیرایی، ماجرای مذکور را به حضرت آیت‌الله‌العظمی ملانصیرا نسبت داد. در حالی که عده‌ای از مطلعین در بابل معتقدند این ماجرا در زمان آیت‌الله‌العظمی شیخ کبیر رخ داد. نکته جالب توجه آن است که همه‌ی آنانی که معتقدند ماجرای مذکور در زمان شیخ کبیر رخ داده، به اتفاق آقای نصیرائی که آن را به آیت‌الله ملانصیرا نسبت داده‌اند، نام پل محمدحسن خان را در مطالب خود بیان نموده‌اند که بخشی از ماجرای فوق‌الذکر بر سر پل محمدحسن خان رخ داد. حال به بررسی ماجرا از منظر تاریخ می‌پردازیم:

<sup>۱</sup> به نقل از علی‌اکبر کبیری، ابراهیم آرامی، کریم رضاپور، رضا امید، فرهاد ترابیان، محمدصادق سامانی، حوریان زمانی امیر و کلثوم کبیری.

## الف) قدمت پل محمدحسن خان

۱. آقای سید مصطفی میرسلیم، در صفحه ۸۵ از جلد اول کتاب «دانشنامه جهان اسلام» می‌نویسد: «پل محمدحسن‌خان در سال ۱۱۶۸ ه. ق. بر روی رود بابل به طول صد متر، ارتفاع هشت متر و با هشت چشمه احداث شده است».

۲. آقای جعفر نیاکی در صفحه ۳۰۱ کتاب «بابل، شهر زیبای مازندران» می‌نویسد: «در حدود سال ۱۱۶۴ ه. ق.، آقا محمدحسن‌خان قاجار که مازندران را به تصرف خود درآورد و بارفروش را دارالحکومه قرار داد، با صرف دوازده هزار تومان، پل عظیمی با ده طاق بنا کرد که به نام خود او، به پل محمدحسن‌خان معروف گردید». شایان ذکر است آقای نیاکی منبع این مطلب را کتاب «تاریخ تبرستان»، جلد دوم، صفحه ۴۳ ذکر کرده است.

۳. آقای منوچهر ستوده، در صفحه ۱۹۹ از جلد چهارم کتاب «از آستارا تا استارباد» می‌نویسد: «در نیمه‌ی دوم قرن دوازدهم ه. ق. محمدحسن‌خان قاجار (جد آقامحمدخان) با صرف دوازده هزار تومان پل عظیمی بنا کرد که به نام وی به پل محمدحسن‌خان معروف گردید». گفتنی است ایشان نیز سند این مطلب را بسان آقای نیاکی کتاب «تاریخ تبرستان» جلد دوم صفحه ۴۳ بیان کردند که یقیناً منظورشان از نیمه‌ی دوم قرن دوازدهم همان سال ۱۱۶۴ ه. ق. که آقای نیاکی گفتند، می‌باشد.

۴. در صفحه‌ی ۵۲۵ کتاب «بابل، شهر بهار نارنج» نوشته‌ی گروه مؤلفان آمده: «در اوایل حکمرانی کریم‌خان زند، در سال ۱۱۴۶، به امر

محمدحسن خان که در آشفته بازار سیاسی آن عهد، حکومت مستقلی را برای خود در مازندران ایجاد کرده بود و بعدها به دست کریم خان زند کشته شد، با صرف دوازده هزار تومان پل باشکوهی بر سر راه قدیم بارفروش و آمل بنا شد. نکته جالب توجه آن است که مؤلفان این کتاب سند مطلب فوق را کتاب «از آستارا تا استارباد» نوشته‌ی آقای منوچهر ستوده، صفحه ۱۹۹ و ۲۰۰ ذکر کرده‌اند. در حالی که آقای ستوده تاریخ ساخت پل را نیمه دوم قرن دوازدهم که می‌تواند شامل سال‌های ۱۱۵۱ تا ۱۱۹۹ باشد، ذکر کرده‌اند و می‌بینیم سال ۱۱۴۶ نمی‌تواند در این میان جای بگیرد. ظاهراً منظور مؤلفان کتاب «بابل، شهر بهار نارنج» از سال ۱۱۴۶ همان ۱۱۶۴ بوده که جای عدد ۶ و ۴ در اثر اشتباه تایپی عوض شده است و اگر غیر از این باشد تاریخ ۱۱۴۶ قمری با سندی که آورده‌اند یعنی صفحه ۱۹۹ و ۲۰۰ از کتاب «از آستارا تا استارباد» که گفته شد نیمه‌ی دوم قرن دوازدهم منافات دارد.

۵. نویسندگان کتاب «عکس‌های تاریخی بابل» در صفحه ۲۳ این کتاب، تاریخ ساخت پل محمدحسن خان را سال ۱۱۴۶ ه. ق. ذکر کرده‌اند و از آن‌جا که آن‌ها سند مطلب خود را عنوان نکردند و چون این کتاب شش سال بعد از کتاب «بابل، شهر بهار نارنج» به چاپ رسیده، به نظر می‌رسد سند مطلب‌شان همان کتاب «بابل، شهر بهار نارنج» باشد که در بالا دلیل اشتباه بودن تاریخ سال ۱۱۴۶ را بیان نمودیم.

۶. علاوه بر این‌ها آقای اسماعیل مهجوری، اولاً در صفحه ۱۲۲ از جلد دوم کتاب «تاریخ مازندران» تاریخ تولد محمدحسن خان قاجار را سال ۱۱۲۷ ه. ق. ذکر می‌کند و این بدان معناست که محمدحسن خان در سال ۱۱۴۶ حدود ۱۹ سال داشتند و محال به نظر می‌رسد که وی در این تاریخ چنان قدرتی پیدا کند که بتواند برای خود نیروی نظامی فراهم کند و بنا به گفته آقای نیاکی در مازندران حکومت مستقل تشکیل دهد و بارفروش را دارالحکومه قرار دهد تا دستور ساخت پلی به نام خودش محمدحسن خان را بدهد. لذا باور این مطلب در سال ۱۱۶۴ قمری که محمدحسن خان حدود ۳۷ سال دارد، بهتر امکان‌پذیر است و ثانیاً آقای مهجوری در صفحه ۱۲۳ این کتاب آورده محمدحسن خان از سال ۱۱۶۵ ه. ق. به بعد به بهشهر (اشرف) رفت و برای گرفتن آمل و کوهستان اندیشه کرد (از آن‌جا که پل محمدحسن خان بر سر راه جاده‌ی قدیم بابل به آمل ساخته شده است و طبق این مطلب محمدحسن خان نیز بعد از این تاریخ پایش به بارفروش باز شد و آن شهر را دارالحکومه قرار داد، می‌توان این‌گونه نتیجه گرفت که این پل در همان سال‌ها یعنی از سال ۱۱۶۵ ه. ق. به بعد ساخته شده است).

### ب) وفات آیت‌الله ملانصیرا

آقای نصیرائی تاریخ وفات آیت‌الله ملانصیرا را در حدود سال‌های ۱۱۵۰-۱۱۶۰ قمری بیان نمودند که اخیراً در مرمت و بازسازی سر درب

مسجد مقدس محدثین که تولیت آن مسجد مقدس به عهده‌ی ایشان می‌باشد، تاریخ وفات آیت‌الله ملانصیرا را سال ۱۱۵۰ ه. ق. ذکر شده است. حال با توجه به تاریخ ساخت پل محمدحسن‌خان و تاریخ وفات آیت‌الله ملانصیرا می‌توان به این نتیجه رسید که این پل لااقل در حدود ۵ و یا ۱۵ سال بعد از وفات مرحوم آیت‌الله ملانصیرا ساخته شده و در زمان حیات مرحوم آیت‌الله ملانصیرا اصلاً پلی به نام محمدحسن‌خان در بارفروش وجود نداشت. حال چگونه ممکن است که این ماجرا در زمان حیات مرحوم ملانصیرا اتفاق افتاده باشد؟!

ثانیاً همه‌ی آنانی که ماجرای فوق را نقل نمودند که متن مصاحبه‌ی آنان با امضای خودشان در اختیار مؤلف موجود می‌باشد، معتقدند که ماجرا در زمان مرحوم شیخ‌کبیر رخ داده است.

ثالثاً آقای نصیری محتویات درون خمره که صاحبش آن را برای فروش به شهر آورده بود را شیر دانستند. ولی باید بگوئیم محتویات خمره، شیر نمی‌توانست باشد چرا که اگر مار درون خمره‌ی شیر بیافتد به راحتی می‌تواند از آن خارج شود تا نجات یابد ولی از آن جا که شکر به گفته‌ی آقای آرامی به صورت مایع و چسبناک بود، مار نمی‌توانست از آن خارج شود تا نجات یابد.

با توجه به مطالب فوق و دلایلی که آورده شد می‌توان به این نتیجه رسید که این ماجرا در زمان حیات مرحوم شیخ کبیر اتفاق افتاده است.<sup>۱</sup>

### قبر پیغمبر ﷺ اینجاست

حاج علی اکبر کثیریان می‌گوید: شبی در عالم خواب یکی از دوستانم مرحوم دکتر طبری پور<sup>۲</sup> را دیدم که به من گفتند: چرا مردم این همه هزینه می‌کنند تا برای زیارت قبر پیغمبر ﷺ به مدینه روند؟ از وی پرسیدم پس چه کنند؟ دکتر طبری پور در جوابم گفت: پیغمبر در شهر خودمان بابل مدفون است. با تعجب گفتم در شهر خودمان؟! پاسخ داد بله. گفتم می‌شود قبرش را به من نشان دهی؟ گفت آری، سپس دستم را گرفت و به مسجد مقدس محدثین کنار قبر مرحوم شیخ کبیر رحمته الله آورد و گفت: قبر پیغمبر اینجاست.

این در حالی است که علمای گران‌قدر دیگری مانند آیت‌الله ملانصیرا، سعیدالعلماء، حاجی اشرفی و دیگران در این شهر مدفونند. سپس من نشستم و فاتحه‌ای قرائت کردم. آقای کثیریان می‌گوید استنباط من از این خواب فرموده‌ی رسول اکرم صلی الله علیه و آله است که فرمودند:

«علماء امتی افضل من انبیاء بنی اسرائیل»<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> البته مقام و موقعیت علمی و معنوی آیت‌الله العظمی ملانصیرا بر کسی پوشیده نیست و ما نیز به آن ایمان داریم ولی ماجرای مذکور با توجه به دلایلی که آورده شد، نمی‌تواند در زمان ایشان اتفاق افتاده باشد.  
<sup>۲</sup> مرحوم دکتر سیدعلی طبری پور یکی از خیرین بابل بود که مدتی ریاست دانشگاه آزاد آن شهر را عهده‌دار و در چند رشته علمی دارای مدرک عالی بودند و دانشگاه طبری بابل به نام اوست.  
 سب‌های پیشاور، ج ۱، ص ۵۴۷.



علمای امت من از انبیاء بنی اسرائیل برترند».

و یقیناً مرحوم شیخ در آن دنیا جایگاهی هم‌چون جایگاه انبیاء دارد.

## احترام به آیت الله ملانصیرا

حضرت آیت‌الله‌العظمی محمدنصیر، مشهور به ملانصیرا که مسجد مقدس محدثین به دستور امام زمان عج و توسط ایشان بنا شده است، از اکابر علمای شیعه در قرن دوازدهم بود. برخی‌ها به اشتباه مرحوم شیخ کبیر را از شاگردان ایشان معرفی کرده‌اند. با اندکی دقت در تاریخ وفات آیت‌الله ملانصیرا که در حدود سال ۱۱۵۰ ه. ق. رخ داد و تاریخ ولادت مرحوم شیخ کبیر که در حدود سال ۱۲۴۰ ه. ق. اتفاق افتاده است، می‌توان به این نکته پی برد که مرحوم شیخ کبیر اصلاً مرحوم ملانصیرا را درک نکرده تا چه رسد به این که از محضر درسش کسب فیض نموده باشد، زیرا حدود ۹۰ سال فاصله‌ی زمانی میان تاریخ وفات آیت‌الله ملانصیرا و تاریخ ولادت آیت‌الله شیخ کبیر وجود دارد.

نقل است مرحوم شیخ کبیر به سبب احترام خاصی که برای مرحوم ملانصیرا قائل بودند بارها وصیت کرده‌اند مرا در کنار ایشان دفن نکنید و قبرم را بلندتر از قبر ایشان قرار ندهید. بعد از فوت مرحوم شیخ به وصیتش

عمل شد و قبرش را در پائین پای مرحوم ملانصیرا و کوتاه‌تر از قبر وی قرار داده‌اند.<sup>۱</sup>

## پیرمرد چوپان و طی الارض شیخ

پیرمرد چوپانی برای زیارت حرم امیرالمومنین علیه السلام به نجف اشرف مشرف شد. در آن جا تمام پولش را دزد می‌زند و او سرگردان و حیران راهی حرم و متوسل به حضرت می‌شود. همان شب امام علی علیه السلام به خوابش آمده و فرمود: فردا صبح به دروازه‌ی شهر می‌روی و حاجتت را برای اولین شخصی که مشاهده کردی بازگو نموده تا وی مشکلاتت را بر طرف نماید. پیرمرد صبح زود به دروازه‌ی شهر می‌رود و اولین نفری که مشاهده نمود، انسانی معمولی به نظرش آمد. به همین جهت نزد وی نرفت. شب دوم نیز حضرت به خوابش آمد و همان مطلب شب گذشته را بیان فرمود. پیرمرد چوپان مجدداً به دروازه‌ی شهر می‌رود و با کمال تعجب همان شخص روز گذشته را می‌بیند که به نزدش نمی‌رود. برای بار سوم امیرالمومنین علیه السلام به خواب پیرمرد آمدند و آن چه در شب‌های گذشته گفته بود، را بیان فرمود. پیرمرد چوپان این بار نیز به دروازه‌ی شهر می‌رود و آن چه که در روزهای گذشته رخ داده بود، را مشاهده می‌نماید. ولیکن به نزد آن شخص می‌رود و ماجرا را بازگو می‌کند، آن شخص به پیرمرد

<sup>۱</sup> بابل سبز دیار، ص ۲۰۰؛ خورشید پنهان، ص ۳۴؛ مجله خانواده سبز، ش ۱۸۴، شهریور ۸۶؛ و به نقل از علی‌اکبر کثیریان، علی‌اکبر کبیری، محمدصادق اکبرین، اسماعیل کبیری، رضا امید، علی‌اکبر بخشایش، محسن روشن‌ضمیر.

می‌گوید: دست‌هایت را در دست‌های من بگذار و چشمانت را ببند. لحظاتی بعد فرمود: چشمانت را باز کن. پیرمرد چوپان در حالی چشمانش را گشود که خود را در روستایش مشاهده نمود. سپس نام آن شخصیت بزرگوار را پرسید که متوجه شد نامش محمدحسن بن صفرعلی مشهور به شیخ کبیر و ساکن بارفروش (بابل) ایران است<sup>۱</sup>.

تبرستان  
www.tabarestan.info

## وعده‌ی باران

مردم کشاورز منطقه‌ای از بارفروش<sup>۲</sup> (بابل) در بی‌آبی به سر می‌بردند و امیر اجازه نمی‌داد که آب رودخانه به مردم آن منطقه برسد. از این جهت مردم به همراه روحانیون آن دیار به بارفروش منزل شیخ کبیر رفتند. دم در صدای «یاعلی» سر دادند و از دست امیر و کدخدایشان شکایت داشتند. آقا دستور دادند نماینده‌هایشان داخل شوند. شیخ کبیر به نماینده‌های مردم فرمودند: شکایت از امیر به مصلحت نیست. من از امیر می‌خواهم که پنج روز آب رودخانه را در مسیر رودخانه‌ی شما هدایت کند، بعد از پنج روز من نیز پنج روز از خدا برای شما آب می‌گیرم. به دستور شیخ کبیر، امیر به مدت پنج روز آب را به مسیر رودخانه‌ی آن‌ها هدایت نمود و بعد از پنج روز آب را بست. اهالی آن سامان نگران بسته شدن آب از ناحیه‌ی امیر شدند که به ناگاه رعد و برق ایجاد شد و باران شدید آن منطقه را فرا گرفت و تا

<sup>۱</sup> به نقل از کریم رضاپور، علی‌اکبر کبیری.

<sup>۲</sup> روستای جلال ازرق (به نقل از آقای یوسفعلی خلیل‌تبار پدر شهید حسین خلیل‌تبار).

پنج روز ادامه یافت. اهالی متوجه شدند که این پنج روز به برکت نفس گرم و دعای مرحوم شیخ کبیر بوده که باران رحمت الهی بر آنان نازل شد<sup>۱</sup>.

## عذرخواهی آیت‌الله علامه حائری

آقای علی علامه حائری در صفحه‌ی ۳۵ کتاب «مرگ مجاهدی پرفروغ» می‌نویسد: «مرحوم آیت‌الله‌العظمی محمدحسین بن صفرعلی صاحب شرح کبیر<sup>۲</sup>، معروف به شیخ کبیر مازندرانی طی مرقومه‌ای آیت‌الله العظمی شیخ جلال‌الدین علامه حائری را برای شرکت در انتخابات مجلس شورای ملی دوره، معرفی فرموده بودند که مرحوم حائری پس از قرائت مرقومه‌ی حضرت شیخ کبیر برای مردم بارفروش (بابل) در مسجد علامه از اقدام به این کار معذرت خواست و عین مرقومه را به حضور شیخ کبیر رحمته‌الله تقدیم کردند».

برای ما جای سوال است که مرحوم شیخ کبیر همان گونه که در مبحث «شیخ کبیر، مشروطه یا مشروعه» بیان گردید، از مخالفان سرسخت مشروطه و خواهان مشروعه بودند و خودشان نیز در یکی از تلگرافات خطاب به محمدعلی شاه قاجار فرمودند: «ما مشروطه و مجلس نمی‌خواهیم و هرگز اطاعت اکثریت آراء نخواهیم کرد». با این وجود چگونه ممکن است افرادی را برای ورود به مجلس شورا معرفی نمایند؟! مگر این

<sup>۱</sup> برگی از تاریخ، ص ۱۲۱-۱۲۲؛ آقای یوسفعلی خلیل‌تبار.  
<sup>۲</sup> شاید منظور شرح بر فرائد شیخ انصاری باشد.

که از مواضع گذشته‌ی خود دست کشیده باشند و یا شاید با استقرار مشروطیت و تشکیل مجلس شورا، شیخ کبیر تشخیص داد که افراد موجه و شایسته‌ای چون شیخ جلال‌الدین به مجلس راه یابند، بهتر است از افرادی که صلاحیت و لیاقت این کار را نداشته و بویی از اسلام نبرده‌اند. والله اعلم.

### دعای سفر برای آیت‌الله شریف طبرستانی

آیت‌الله شیخ محمدعلی شریف طبرستانی فرزند حضرت آیت‌الله شیخ محسن شریف طبرستانی یکی از علمای گران‌قدر بابل می‌باشد که در سال ۱۳۱۵ ه. ق. به دنیا آمد. ایشان پس از فراگیری علوم مقدماتی در بارفروش (بابل) جهت نیل به مقامات عالی علوم حوزوی به شهر مقدس قم عزیمت نمود.

آن چه که در هنگام عزیمت ایشان جالب به نظر رسید، آن بود که مرحوم شیخ کبیر رحمته الله در جمع علمای شهر مراسم دعای سفر را برای ایشان بجای آوردند<sup>۱</sup> [که شاید برای دیگران چنین عملی را انجام ندادند].

### هاله‌ی نور

اهمیت قائل شدن برای اقامه‌ی نماز شب سیره‌ی مردان خداست که بواسطه‌ی آن و تزکیه نفس به مراتب بالای معنوی می‌رسند. چنانچه می‌گویند هر وقت بنده‌ای به نماز شب می‌ایستد، از همان مکان نوری

<sup>۱</sup> فرزاتگان بابل، ص ۲۹۳.

به سمت آسمان صعود می‌کند و خداوند فرشتگان آسمان را مورد خطاب قرار می‌دهد که ببینید در آن نقطه از زمین بنده‌ی من به نماز شب ایستاده است.

آیت‌الله‌العظمی شیخ کبیر رحمته‌الله نیز همیشه مردم و اطرافیان خود را به برپا داشتن نماز و نماز شب توصیه می‌فرمود. آقای احمد کبیری می‌گوید از مرحوم ابوی خود علی اکبر (برادرزاده‌ی شیخ) شنیده‌ام: همه شب که مرحوم شیخ کبیر رحمته‌الله به نماز شب می‌ایستاد، هاله‌ای از نور سراسر اتاق ایشان را فرا می‌گرفت که به وضوح قابل لمس و درک بود و هر بیننده‌ای با دیدن آن صحنه متوجه می‌شد که مرحوم شیخ به نماز شب ایستاده است.

## برخورد با محتکرین

احتکار و محتکر دو واژه‌ی آشنا برای مردم همه‌ی دوران‌ها می‌باشد. زمان مرحوم شیخ کبیر رحمته‌الله نیز افراد سودجویی بودند که مایحتاج مردم را در انبارها ذخیره می‌کردند و به محض آن که این اجناس در بازار کم و یا اصلاً یافت نمی‌شد، آن را با قیمت گزافی به مردم می‌فروختند. خانم کلثوم کبیری، نوه‌ی کربلایی عباس (برادر شیخ) که مرحوم شیخ کبیر را درک کرده است، می‌گوید: هرگاه چنین اتفاقی در جامعه رخ می‌داد، مرحوم شیخ

دستور می‌دادند تا آن کالاها را از انبار خارج و بین مردم و فقرا تقسیم نمایند.<sup>۱</sup>

## مهمانان غیبی

زمانی که مرحوم شیخ کبیر رحمته الله علیه نابینا بودند، بارها اتفاق افتاد که به ندیمه‌ها دستور می‌دادند چای و نبات به همراه چند استکان و نعلبکی به اتاق ایشان ببرند. سپس می‌فرمود از اتاق بیرون روند و درب را پشت سر خود ببندند. اما حس کنجکاوی ندیمه‌ها را تحریک می‌کرد تا پشت درب اتاق بایستند و ببینند چه خبر است. بعد از لحظاتی از درون اتاق شیخ زمزمه‌هایی توأم با صدای استکان و نعلبکی بلند می‌شد و این‌گونه به نظر می‌رسید که چند نفری درون اتاق ایشان هستند و مشخص نبود که از چه طریقی وارد شدند. مدتی بعد که مرحوم شیخ ندیمه‌ها را فرامی‌خواند تا ظروف را جمع آوری کنند همه با تعجب می‌دیدند چای و نبات مصرف شده، ولی استکان و نعلبکی‌ها شسته شده سر جای شان باقی است و کسی غیر از مرحوم شیخ درون اتاق نیست.<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> شاید منظورشان این باشد که با قیمت عادلانه می‌فروختند.

<sup>۲</sup> به نقل از کلثوم کبیری نوهی کربلایی عباس (برادر شیخ کبیر).

## محبت به کودکان

یکی از اعمال نیکو و پسندیده که سیره‌ی بزرگان و علمای دین مبین اسلام نیز بود، محبت نمودن به کودکان می‌باشد. حتماً بارها شنیده‌اید که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در ایام خردسالی امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام خم می‌شدند و آن‌ها را بر پشت خود نشانده و این‌گونه با آنان به بازی می‌پرداختند و یا در روز دیگر سجده‌ی نماز پیامبر صلی الله علیه و آله به طول انجامید. بعد از سلام نماز، از حضرت سؤال پرسیدند که چرا سجده را تا این اندازه طول داده‌اید؟ فرمودند: حسین بر پشتم سوار بود و من نخواستم برخیزم مبادا که وی بیافتد.

مرحوم آیت‌الله شیخ کبیر رحمته الله علیه چون صاحب فرزندى نشدند و از این نعمت خداوندی بی‌بهره ماندند، به اطفال و کودکان علاقه‌ی زیادی داشت و به آن‌ها محبت وافری می‌نمود.

خانم کلثوم کبیری که خود مرحوم شیخ را درک کرده است، می‌گوید: محبت مرحوم شیخ به من تا اندازه‌ای بود که حسادت ندیمه‌های بیت ایشان را بر می‌انگیخت.

خانم روح انگیز صفاریان می‌گوید: مرحوم شیخ کبیر به پدر بزرگم آیت‌الله شیخ غلامعلی شریعتمدار که برادرزاده‌ی ایشان بود، علاقه‌ی زیادی داشت و ایشان را برای کسب علوم دینی به عتبات فرستاد و پدر بزرگم در سنین جوانی به درجه‌ی اجتهاد نائل آمدند.



خانم گل‌باجی زمانی امیر نیز بیان داشت: آقا شیخ کبیر اکثر اوقات فردی را به بابل کنار می‌فرستاد تا کودکان فامیل را به شهر و منزل ایشان ببرد و من از مادرم شنیده‌ام که شیخ هر روز صبح دستانش را به زیر تشک می‌بردند و مبلغی پول به وجه رایج آن زمان به همهی کودکان خرجی می‌داد و با آن کهولت سن و نابینا بودن و آن درجه و مرتبه‌ی علمی و معنوی با آن‌ها به بازی می‌پرداختند.

## امتناع علماء از پذیرش وجوهات

آقای محمدصادق اکبرین نقل می‌کند: همهی علمای شهر بارفروش (بابل) با وجود مرحوم شیخ کبیر رحمته الله علیه از مردم وجوهات نمی‌پذیرفتند و آن‌ها را به معظم‌له ارجاع می‌دادند. از جمله‌ی این علماء:

۱. آیت‌الله سید حسن پیش‌نماز، ابوی حضرات آیات سید علی و محمد

محقق

۲. آیت‌الله سید احمد استاد

۳. آیت‌الله شیخ محسن شریف طبرستانی

۴. حجة الاسلام شیخ مصطفی صمدی

بودند. این بزرگواران تا زمانی که مرحوم شیخ حیات داشتند، وجوهات نمی‌پذیرفتند و مردم را به ایشان ارجاع می‌دادند. مرحوم شیخ نیز آن وجوهات را دریافت و بین همهی علمای شهر تقسیم می‌کردند.

## اساتید

حضرت آیت‌الله‌العظمی محمدحسن بن صفرعلی مشهور به شیخ کبیر رحمته‌الله دروس فقه و اصول را از محضر فقهای عالی‌قدر، شیخ محمدصالح برغانی حائری و برادر گران‌قدرش شهید ثالث فرا گرفت. ایشان هم‌چنین فلسفه و عرفان الهی را در محضر پدر والا مقامش مرحوم ملاصفرعلی بابل‌کناری آموخت. سپس جهت نیل به مقامات عالی علمی راهی عتبات عالیات شد و در حوزه‌های علمی کربلا و نجف اشرف از محضر درس علمای بزرگ شیعه چون حضرات آیات عظام، مولی محمدتقی هروی اصفهانی، شیخ محمدحسن نجفی اصفهانی (صاحب جواهر)، فاضل اردکانی، سید محمدباقر حجة الاسلام شفتی، آخوند خراسانی، علامه یزدی، مجاهد شیرازی و علمای دیگر کسب فیض نمود و به مقام رفیع اجتهاد نائل آمدند.

علم دریائی است بی حد و کنار      طالب علم است غواص بحار  
گر هزاران سال باشد عمر او      او نگردد سیر خود از جستجو

معظم‌له از علماء و فقهای صاحب نام به اخذ اجازه‌ی اجتهاد و روایت مفتخر گردید و در ردیف مجتهدین محقق و علمای کامل قرار گرفت و سال‌ها در مازندران زعیم شیعه و مرجع خاص و عام بود<sup>۱</sup>.

<sup>۱</sup> فرزاتگان بابل، ص ۱۳۸؛ بابل سرزمین طلای سبز، ص ۲۵۲؛ از کلینی تا خمینی، ص ۲۵۶.

## شاگردان

مرحوم آیت‌الله‌العظمی محمدحسن بن صفرعلی (شیخ‌کبیر) در بارفروش (بابل) حوزه‌ی درس مفصلی داشتند و جلسه‌ی درس ایشان از اهمیت خاصی برخوردار بود.

آقای افضل‌الملک معاون ایالت مازندران در خاطرات خود می‌نویسد: هر روز صبح آیت‌الله شیخ‌کبیر در حالی که ۹۰ سال داشت، از اندرون بیرون آمده و طلاب دور ایشان جمع شده و فقه خارج درس می‌دهند. چون چشمان‌شان نابینا شد، احکام شرعیه از ایشان صادر نمی‌شود.

آقای محمدصادق اکبرین می‌گوید: زمانی که مرحوم شیخ در مدرسه‌ی صدر (خاتم‌الانبیاء) بارفروش تدریس می‌کردند و چون چشمانش نابینا بود، آقا میرزا ارشادی، پدر شیخ مرتضی ارشادی، کتب کفایة‌الاصول، عروة‌الوثقی و جواهر را با صدای بلند می‌خواندند و مرحوم شیخ آن را برای شاگردان توضیح می‌دادند.

یقیناً مشتاقان زیادی توفیق آن را داشتند که از محضر درس مرحوم شیخ‌کبیر رحمته‌الله کسب فیض نمایند و بدیهی است بسیاری از آنان به مقام اجتهاد نائل آمدند و هر یک از آنها شمع فروزانی برای جهان تشیع گشتند. متأسفانه از تعداد دانش‌آموختگان درس مرحوم شیخ اطلاعات دقیقی در دست نیست ولیکن در این جا تنی چند از بزرگوارانی که توفیق کسب فیض از محضر درس معظم‌له نصیبشان شد، را معرفی می‌نمائیم:

## ۱. حضرت آیت‌الله‌العظمیٰ مرعشی نجفی: معظم‌له از جمله کسانی بودند

که از محضر درس مرحوم شیخ کبیر کسب فیض نموده و یا لااقل به دریافت اجازه‌نامه از ایشان مفتخر گردیدند. این مرجع عالی‌قدر شیعه در صفحه ۱۶۷ از کتاب «الاجازة الکبيرة» از مرحوم شیخ کبیر به عنوان یکی از مشایخ روایی خود یاد می‌کند.

الف) دکتر نیکی در صفحه ۵۸۱ کتاب «بابل، شهر زیبای مازندران» آیت‌الله مرعشی نجفی را از جمله شاگردان معروف شیخ کبیر خواند و می‌گوید: شادروان سید شهاب‌الدین مرعشی به دریافت درجه اجتهاد از شیخ نائل آمد.

ب) حجة الاسلام والمسلمین عسکر نصیرایی در صفحه ۳۳ کتاب «خورشید پنهان» می‌گوید: بسیاری از علماء مانند آیت‌الله‌العظمیٰ مرعشی نجفی رحمته الله از شیخ کبیر اجازه‌نامه دریافت کردند. مرحوم نجفی به شیخ کبیر و مسجد مقدس محدثین ارادت می‌ورزیدند و در زمان حیات خود کتاب‌هایی به این مسجد اهداء کردند.

ج) حجة الاسلام والمسلمین عبدالرحمن باقرزاده نیز در صفحه ۱۳۹ کتاب «فرزندگان بابل»، بزرگانی چون آیت‌الله‌العظمیٰ مرعشی نجفی را از جمله کسانی دانستند که مفتخر به دریافت اجازه‌نامه‌ی روایی از مرحوم شیخ کبیر گردید.

## ۲. عالم جلیل‌القدر مرجع گرانقدر حضرت آیت‌الله‌العظمیٰ شیخ محمد

کوهستانی: معظم‌له یکی از کسانی بودند که از محضر درس حضرت

آیت‌الله‌العظمی شیخ محمدحسن بارفروشی معروف به شیخ کبیر کسب فیض نمودند.

**الف)** آقای سید علی‌اکبر حسینی شیرازی، در کتاب «کبیر کوهستان» می‌گوید: طلبه‌ی کوهستانی پس از بهره‌مندی از اساتید بهشهر با مصاحبت شیخ احمد گرجی راهی مدرسه‌ی کاظم‌بیگ بابل گردید. او در اقامت کوتاه خود در این شهرستان توانست از محضر پرفیض استاد شیخ محمدحسن بارفروشی معروف به شیخ کبیر بهره‌مند شود. شیخ که ریاست تامه‌ی روحانیون را در این حوزه‌ی علمیه بر عهده داشت، تأثیرات بسزائی بر تفکر طلبه‌ی کوهستان بر جای گذاشت، که بعدها بهره‌برداری از آن گنجینه‌ی گرانبهائی گردید.

**ب)** آقای عبدالکریم کوهستانی در کتاب «بر قلعه‌ی پارسایی» می‌گوید: آیت‌الله کوهستانی چند ماهی در حوزه‌ی علمیه‌ی بابل در مدرسه «کاظم‌بیگ» و «سقا» نزد اساتید آن سامان به تحصیل پرداخت. در آن عصر مدیریت حوزه‌ی بابل با حضرت آیت‌الله شیخ محمدحسن بارفروشی معروف به شیخ کبیر بود و شکوه و رونق بسیار می‌داشت.

**ج)** آقای اسدالله ربانی در کتاب «فیض عرشی» می‌گوید: از اساتید دیگر آیت‌الله کوهستانی، شیخ محمدحسن فرزند صفرعلی بارفروشی معروف به شیخ کبیر از فقهاء و محققان، صاحب آثار ارزنده‌ای است و در زمره‌ی فقهای بزرگی بود که در حوزه علمیه بابل ریاست تامه‌ی روحانیون را به عهده داشت و جلسه‌ی درسش دارای اهمیت بود.

### ۳. عالم کامل و فقیه عامل حضرت آیت‌الله سید عبدالرسول صدرائی:

ایشان یکی از ستارگان آسمان علم و فقاہت در بابل بودند، که در سال ۱۲۶۱ ه. ش. در یک خانواده‌ی روحانی دیده به جهان گشود. وی از همان کودکی عاشق قرآن و تشنه‌ی علوم دینی بود. ایشان با پشت سر نهادن دوران کودکی وارد حوزه‌ی علمیه گردید و سطوح مقدماتی و عالی را نزد دانشمندان و فرزاندگانی بزرگ چون سید احمد مدرس ثقه‌الاسلامی، شیخ محمدحسن معروف به شیخ کبیر، آقا شیخ علی علامه حائری و ... که همگی از اکابر علمای دوران بودند، فراگرفت ولی روح تشنه‌اش سیراب نگشت و برای نیل به مقام رفیع علمی و تکمیل مبانی فقهی خود راه نجف اشرف را در پیش گرفت و از محفل درس حضرات آیات عظام نجف کسب فیض نمود تا به مقام رفیع اجتهاد نائل آمد. سپس با اخذ اجازه‌های متعدد از علمای ساکن عراق راهی بابل گشته و در محله‌ی سرحمام کاظم‌بیگ ساکن گردید و به اقامه‌ی جماعت و تبلیغ و ترویج معارف بلند اسلامی و رسیدگی به امور محرومین و حل و فصل خصومات مشغول گردید. آن بزرگوار تألیفات متعددی با خط خود به یادگار گذاشت که در کتابخانه‌اش موجود بود، ولی به علت عدم قدرت مالی موفق به چاپ آن نشدند. معظم‌له پس از عمری کوتاه ولی مملو از تلاش و خدمت در سال ۱۳۲۳ ه. ش. در

۶۲ سالگی دار فانی را وداع گفته و پس از یک تشییع جنازه‌ی باشکوه در مقبره‌ی مرحوم قریشی امامزاده قاسم بابل به خاک سپرده شد.<sup>۱</sup>

#### ۴. فاضل ارجمند عالم فرزانه و فقیه گران‌قدر حضرت آیت‌الله شیخ

محمدرفیع محمدی امیرکلانی: ایشان از شخصیت‌های علمی نمونه مازندران و فقیهی صاحب نظر و بزرگ بودند که در سال ۱۲۸۲ ه. ق. در یک خانواده‌ی روحانی در امیرکلای بابل متولد شد. معظم‌له در سنین نوجوانی وارد مدرسه‌ی علوم دینیه آستانه بابل گردید و از محضر اساتیدی بزرگ چون ثقة‌الاسلامی، ملا محمدجان علامه، شیخ سلمان سیف‌الاسلام، شیخ عبدالصمد المشیری و حضرت آیت‌الله‌العظمی شیخ محمدحسن معروف به شیخ‌کبیر استفاده فراوان و برای نیل به مقامات عالی اجتهاد راهی عتبات عالیات گردید و با کسب فیض از محضر حضرات آیات عظام آن سامان به اخذ اجازه‌ی اجتهاد از علمای متعدد نائل آمد و سپس راهی بابل گردید و به خدمت و اقامه‌ی شعائر دینی و برقراری محافل علمی پرداخت. معظم‌له پس از عمری تلاش و کوشش در سال ۱۳۶۴ ه. ق. برابر با ۱۳۲۴ ه. ش. در سن ۸۲ سالگی دار فانی را وداع و در چهلستون امیرکلا در مقبره‌ی شخصی به خاک سپرده شده است.<sup>۲</sup>

#### ۵. عالم فاضل و روحانی والامقام مرحوم سید محمدباقر بارفروشی

معروف به امام جمعه: ایشان از برجستگان بابل می‌باشند که در سال

<sup>۱</sup> فرزاتگان بابل، ص ۱۹۰-۱۹۱.

<sup>۲</sup> همان، ص ۱۹۲-۱۹۴.

۱۲۵۰ شمسی در بابل دیده به جهان گشود و از محضر علماء و بزرگان حاضر در آن عصر چون شیخ کبیر مازندرانی و مقدس اشرفی و دیگر اکابر علمی بابل استفاده سرشار نموده و از روحانیون برجسته و شهیر شهر گردید. ایشان پس از مرحوم آیت‌الله سیدعبدالرسول صدرائی امامت مسجد کاظم‌بیگ را بر عهده گرفت و از طرف حکومت نیز به اقامه‌ی جمعه می‌پرداخت و در همین مدت مسجد کاظم‌بیگ را مقداری توسعه داد و به آن سر و سامان بخشید. آن بزرگوار پس از عمری تلاش و خدمت سرانجام در حدود ۷۶ سالگی در سال ۱۳۲۶ شمسی دار دنیا را وداع گفتند و بنا بر وصیت خودشان به شهر مقدس قم منتقل و در قبرستان نو در حدود قبر آیت‌الله فردوس مکان به خاک سپرده شد.<sup>۱</sup>

#### ۶. عالم جلیل‌القدر فاضل‌والا مقام و مبلغ توانا مرحوم حاج شیخ

**علیجان صالحی:** ایشان فرزند مرحوم ملا صالح از دیگر علمای بابل بودند که در سال ۱۲۹۹ ه. ق. در یک خانواده‌ی روحانی پا به عرصه گیتی نهادند. مرحوم صالحی در سنین جوانی جهت کسب علوم دینی وارد مدرسه صدر بابل گردید و از محضر اساتید معظم آن دوران من جمله حضرت آیت‌الله‌العظمی شیخ محمدحسن (شیخ کبیر) مازندرانی بهره برد و استفاده سرشاری نمود و علوم مقدماتی و سطوح متوسط و عالی را فرا گرفت. سپس در محفل فقه و اصول آیات عظام نجف شرکت جست و از استاد فرزانه مرحوم شیخ‌الشریعه اصفهانی به اخذ اجازه مفتخر گردید و جهت

<sup>۱</sup> فرزنانگان بابل، ص ۲۰۷-۲۰۸.



ادای وظیفه دینی به وطن مراجعت نمود. معظم‌له ضمن آن که عالمی زبردست و در فقه و اصول از مهارت بالائی برخوردار بودند. خطیب توانمند و متبحری نیز بود که منبرهایشان جذابیت خاصی داشت و زبانزد مردم بود. وی پس از عمری پربار و سرشار از خدمت سرانجام در سال ۱۳۲۹ ه. ق. در اثر عارضه‌ی قلبی دار فانی را وداع گفت و پس از نیک تشییع باشکوه در آرامگاه معتمدی بابل به خاک سپرده شد.<sup>۱</sup>

۷. شیخ ابوتراب مهدوی امیری (۱۲۸۵ - ۱۳۳۰) شمسی: ایشان مقدمات علوم حوزوی را در بارفروش (بابل) نزد حضرت آیت‌الله‌العظمی شیخ کبیر فرا گرفت. سپس به تهران رفت و از محضر میرزا طاهر تنکابنی بهره برد و موفق به اخذ اجازه‌ی اجتهاد شد و پس از آن به زادگاهش بازگشت. کتاب «خورشید هدایت» از تألیفات اوست.<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> فرزندگان بابل، ص ۲۴۵-۲۴۶.

<sup>۲</sup> عکس‌های تاریخی بابل، ص ۱۴۷.

## آثار و تألیفات

یکی از امتیازات برجسته‌ی آیت‌الله‌العظمی شیخ کبیر رحمته‌الله جامعیت ایشان می‌باشد، یعنی در زمینه‌های مختلف علوم حوزوی آثار گرانبھائی از خود به یادگار گذاشتند که هر یک از آن‌ها سرمایه‌ی ذی‌قیمتی در جهان تشیع محسوب می‌شوند. حال به معرفی مختصر هر یک از آثار ایشان می‌پردازیم:

۱. **نتیجة المقال فی علم الرجال**: این کتاب در علم رجال و تلخیصی از کتاب رجال شیخ محمدتقی هروی اصفهانی رحمته‌الله می‌باشد که مرحوم شیخ کبیر در سال ۱۲۸۴ از نوشتن آن فارغ شد.

۲. **سراج الامة فی شرح اللمعة**: شرح مفصلی است بر کتاب‌های طهارت و صلاة «لمعة شهید اول» به زبان عربی و به خط حاج میرزا عبدالله حائری که مرحوم شیخ آن را در فاصله‌ی سال‌های ۱۲۹۶ تا ۱۳۲۱ ه. ق. در هفت جلد نگاشته است. چهار جلد اول سراج الامة به کتاب طهارت و سه جلد آخر آن نیز به کتاب صلاة پرداخته است که مشخصات آن به شرح ذیل است:

### کتاب الطهارة:

- **جلد اول**: شروع؛ آغاز طهارت و اتمام آن کیفیت وضو که در ۲۱۰ صفحه و در سال ۱۲۹۶ ه. ق. به اتمام رسید.
- **جلد دوم**: شروع؛ مستحبات وضو و اتمام آن احکام حائض در ۱۴۵ صفحه که در سال ۱۲۹۸ ه. ق. اتمام یافت.
- **جلد سوم**: شروع؛ احکام استحاضه و اتمام آن مباحث اموات و کفن و دفن که در ۱۱۸ صفحه و در سال ۱۲۹۹ ه. ق. اتمام یافت.

- جلد چهارم: شروع؛ ادامه‌ی احکام اموات و اتمام آن آخر کتاب طهارت که در ۱۴۰ صفحه و در سال ۱۳۰۲ ه. ق. پایان یافت.

#### کتاب الصلاة،

- جلد پنجم: شروع؛ آغاز صلاة تا مکروهات نماز که در ۱۵۰ صفحه و در سال ۱۳۰۶ ه. ق. اتمام یافت.

- جلد ششم: از شرط رابع فی المکان تا صلاة الشکر که در ۲۴۴ صفحه و در سال ۱۳۱۷ ه. ق. به اتمام رسید.

- جلد هفتم: شروع: الفصل السابع فی بیان احکام الخلل تا آخر کتاب الصلاة که در ۱۳۵ صفحه و در سال ۱۳۲۱ ه. ق. پایان پذیرفت.

۳. حدیقة الشیعه فی الاخلاق: در مواعظ و اخلاق که به زبان فارسی در تهران به چاپ رسید.

۴. تتمیم الدرّه فی صلوة الجمعة: این کتاب به سبک شعر است و شیخ عباس قمی در کتاب «فوائد الرضویه» آن را به نهایت زیبایی و نیکی ستوده است.

۵. حاشیه بر شرح تصریف ملا سعد تفتازانی: که در سال ۱۳۱۳ ه. ق. به چاپ رسید.

۶. تعلیقه بر شرح تصریف: «شرح بر شرح تصریف سعدالدین تفتازانی» که به زبان عربی است.

### ۷. حاشیه بر فرائدالاصول (رسائل) شیخ مرتضی انصاری: این

کتاب شرح فرائدالاصول شیخ مرتضی انصاری و به زبان عربی است که در دو جلد در سال ۱۳۳۳ ه. ق. در تهران به چاپ رسید. مرحوم شیخ در جلد اول این کتاب که در سال ۱۳۱۴ ه. ق. از نوشتن آن فارغ شد و ۳۳۵ صفحه نیز دارد، به موارد قطع و برائت می‌پردازند. جلد دوم این کتاب نیز به استصحاب و تعادل و تراجیح تعلق دارد و شیخ که آن را در ۳۱۳ صفحه نگاشته است، در سال ۱۳۲۹ ه. ق. از نوشتن آن فارغ آمد. از آن جا که شیخ کبیر امامت مسجد جامع و تولیت موقوفات قهاریه (قهارقلی‌خان) بارفروش (بابل) را به عهده داشت، متن کامل وقفنامه معروف قهاریه را در آخر این کتاب به صورت ضمیمه به چاپ رسانید تا از گزند حوادث در مصون باشد. با درایت و هوشیاری مرحوم شیخ کبیر کشمکش‌هایی که بر سر این موقوفات در سال‌های ۱۳۲۰ الی ۱۳۴۰ ه. ش. اتفاق افتاد، نشان داد که دوراندیشی مرحوم شیخ کبیر در چاپ وقفنامه تا چه حد خردمندانانه بوده است.

### ۸. حدیقة العارفين: این کتاب به زبان عربی همراه با ترجمه فارسی به

خط جناب ملاهاشم است که در سال ۱۳۲۳ ه. ق. در ۵۳۵ صفحه به چاپ سنگی رسیده است. در مقدمه‌ی ترجمه‌ی این کتاب نوشته شده است:

«... چون بواسطه عربی اللسان بودن به اذهان عوام نزدیک نبوده و عامه ناس را از این فیض عظیم و فوز جسیم بهره نبود، لهذا عمدة الشیوخ و الاعاظم و زبدة العمائد و الاکارم جناب مستطاب آقا ملاهاشم زید اجلاله نهایت سعی و دقت را در ترجمه و تصحیح آن مبذول داشته و حواشی آن

را به تأیید جناب مستطاب قدوة الواعظین مولانا الشیخ محمدحسن... به ترجمه فارسی مزین و موشح فرمودند».

حال به گوشه‌ای از متن و ترجمه‌ی این کتاب می‌پردازیم:

«اما بعد فيقول الفقير الى الله الغني محمدحسن بن صفرعلى المازندراني لما خلع في ضميري ان اسود وريقات في فين الاخلاق والسلوك الى معرفة الله تعالى؛

اما بعد گوید نیازمند به سوی خداوند بی نیاز محمدحسن بن صفرعلی مازندرانی چون که آمد در دلم آن که بنویسم ورق‌هایی در علم اخلاق و سلوک به سوی شناسائی خدای تعالی».

در پایان کتاب تاریخ ختم تحریر آن نوشته شده است:

«و قد فرغت من تحريره و تسويده في ثالث عشر من شهر ربيع الثاني من شهر سنة الاتنين و ثلثمائة بعد الف (۱۳۰۲)».

۹. صراط النجاة: در مسائل و احکام که بعنوان رساله عملیه معظم‌له در اختیار مقلدین قرار داشت<sup>۱</sup>.

<sup>۱</sup> فرزندگان بابل، ص ۱۴۲-۱۴۳؛ بابل شهر زیبای مازندران، ص ۵۸۱-۵۸۲؛ کتاب‌های چاپی فارسی، ج ۲، ص ۱۷۳۴؛ فوائدالرضویه، ص ۴۵۲؛ تاریخ ادبیات مازندران، ج اول، ص ۲۱۳؛ گنجینه دانشمندان، ص ۳۶.

## نقدی بر کتاب ...

### ۱. سوادکوهی تباران نام آور

آقای محمدتقی لطیفی شیردار در کتاب **سوادکوهی تباران نام آور** می‌نویسد: «مرحوم شیخ کبیر پسر مرحوم صفرعلی از اهالی بابل کنار حوزه‌ی بابل می‌باشد». وی در ادامه می‌آورد «متأسفانه در بعضی از تألیفات ایشان را بارفروشی ذکر کرده‌اند».

باید عرض کنیم شاید آقای لطیفی نمی‌دانستند که بارفروش نام قدیمی شهر بابل می‌باشد. چرا که اگر مطلع بودند نمی‌بایست میان دو جمله‌ی فوق که در کتاب ایشان آمده منافاتی وجود داشته باشد. ایشان هم‌چنین در ادامه، ادعای جدیدی را مطرح می‌کند که «شیخ کبیر اصلیتش از منطقه‌ی آلاشت سوادکوه می‌باشد» و برای این ادعای خود دو دلیل می‌آورند:

**الف)** بسیاری از خویشاوندان شیخ با شهرت «کبیری» هنوز در امیرکلا بابل کنار ساکن‌اند.

**ب)** بسیاری از مراتع بابل کنار که با دستخط شیخ در وقف‌نامه او آمده، گواه این مدعاست.

حال از آقای لطیفی می‌پرسیم این دلایل، ادعای شما که می‌گویید شیخ اهل سوادکوه هست، را ثابت می‌کند یا حرف ما که معتقدیم ایشان اهل بابل است!؟

ثانیاً نمی‌دانم که آقای لطیفی تا چه اندازه از مقام و موقعیت علمی مرحوم شیخ کبیر رحمته الله اطلاع دارند، چرا که در صفحه‌ی ۹۰ همین کتاب، که به زندگی آیت‌الله شیخ مهدی طیبی می‌پردازد، می‌گویند: «شیخ مهدی طیبی از ناحیه‌ی یکی از هم‌ولایتیش مرحوم آیت‌الله‌العظمی شیخ کبیر راهی شهر بابل شد و امام جماعت مسجد طوق‌دارین گردید». اولاً باید بگوئیم که اطاعت از امر مرحوم شیخ کبیر توسط مرحوم شیخ مهدی طیبی به جهت هم‌ولایتی بودن با ایشان نیست. بلکه به جهت احترام به مقام و موقعیت معنوی و علمی مرحوم شیخ بوده است. چرا که معظم‌له در رأس علمای بارفروش و منطقه و هم‌چنین به عنوان یک مرجع تقلید صاحب‌نام در سطح کشور مطرح بودند و ثانیاً همان طور که آقای لطیفی در خط اول این بخش از کتاب خود گفتند، آیت‌الله شیخ مهدی طیبی از اهالی روستای درازکلای بابل کنار می‌باشد و این مطلب خود گواه دیگری است بر این که شیخ کبیر اهل بابل می‌باشد و نه اهل آلاشت سوادکوه. چون ایشان از عبارت «هم‌ولایتی» استفاده نمودند.

ثالثاً آقای لطیفی تاریخ وفات مرحوم شیخ را سال ۱۳۴۴ ه. ق. بیان کرده‌اند که تاریخ صحیح آن ۱۳۴۵ ه. ق. می‌باشد. رابعاً ایشان آقای کبیری، که نامشان در پاورقی قید شده است، را از بستگان سببی شیخ دانستند، که در واقع آقای کبیری از بستگان نسبی شیخ می‌باشد. چون وی نوه‌ی عبدالرحیم (برادرزاده‌ی شیخ کبیر) می‌باشد.

## ۲. بابل، سرزمین طلای سبز؛ بابل، سبزه دیار

آقای صمد صالح طبری در صفحه‌ی ۱۹۹ کتاب «بابل، سبزه دیار» می‌گوید: «مسجد مقدس محدثین به دست حضرت آیت‌الله‌العظمی ملانصیرا ساخته شده و کتیبه‌ی آن حاکی از آن است که این مسجد در ماه شعبان ۱۱۳۶ ه. ق. احداث شده که قبله‌ی آن با هیچ محاسبه‌ای درست در نمی‌آمد و حضرت ولی عصر علیه السلام دستور ساختن محراب به وضع موجود را در عالم شهود یا خفاء به مرحوم ملانصیرا داده و نام محدثین را حضرت بدان مسجد نهاد». وی در ادامه شیخ کبیر را شاگرد ملانصیرا می‌خواند و می‌گوید «مقبره‌ی ملانصیرا و شاگردش شیخ کبیر در محوطه‌ی مسجد محدثین می‌باشد».

ایشان هم‌چنین در صفحه ۲۵۲ کتاب دیگر خود به نام «بابل سرزمین طلای سبز»، می‌گوید: «شاید تولد شیخ کبیر در سال ۱۲۴۲ ه. ق. در قزوین بود و معظم‌له پس از اخذ مقدمات علوم عربی، فقه و اصول از حوزه‌ی ملامحمد برغانی و شهید ثالث و هم‌چنین فراگیری علوم عقلی از حوزه‌ی درس پدرش در مدرسه‌ی صالحیه قزوین راهی عتبات عالیات شد و از حوزه‌ی درس استاد حسن برغانی صالحی، شیخ محمدتقی هروری حائری، آخوند خراسانی، علامه یزدی، مجاهد شیرازی و دیگر آیات کسب فیض نمود و به درجه اجتهاد نائل و سپس به موطن خود قزوین بازگشت و پس از مدتی عازم شهر بارفروش شد و آن شهر را مسکن دائمی خود قرارداد».



با مطالعه و دقت دقیق مطالب فوق، درمی‌یابیم که منافات و تناقضاتی میان مطالب این دو کتاب آقای صالح طبری وجود دارد و ما در این جا به نقد آن می‌پردازیم:

**الف) فاصله زمانی:** همان طور که ایشان در کتاب «بابل، سبزه دیار» گفتند، مرحوم آیت‌الله ملانصیرا در سال ۱۱۳۶ ه. ق. اقدام به ساخت مسجد مقدس محدثین نمودند، حال اولین سؤالی که به ذهن می‌رسد آن است: مرحوم ملانصیرا در این تاریخ که اقدام به ساخت مسجد نمودند، حداقل سنی که می‌بایست داشته باشند تا به آن مرحله از ایمان، تقوا، علم، عمل و اخلاص برسد که توفیق زیارت امام زمان علیه السلام نصیب‌شان شود تا حضرت دستور ساخت مسجد را به ایشان بدهند چند سالگی می‌تواند باشد؟ و اگر آن عدد (؟) را با عدد ۱۰۶ که فاصله‌ی زمانی بین تولد شیخ کبیر (۱۲۴۲ ه. ق.) با تاریخ ساخت مسجد (۱۱۳۶ ه. ق.) است، جمع ببندیم حاصل چه عددی خواهد شد؟ با این وجود مرحوم شیخ کبیر اصلاً توانسته دوران آیت‌الله ملانصیرا را درک کند، تا توفیق کسب فیض از محضر ایشان را پیدا کند؟

**ب) فاصله مکانی:** سؤال دیگر ما از آقای صالح طبری آن است: اولاً مگر شما معتقد به تولد شیخ کبیر در قزوین نیستید که معظم‌له پس از آموختن برخی دروس در آن شهر راهی عتبات عالیات شد و از محضر درس علمای عتبات کسب فیض نمود تا به درجه‌ی اجتهاد نائل و سپس به موطن خود قزوین بازگشت و پس از مدتی عازم شهر بارفروش (بابل) شد؟ ثانیاً مگر

مرحوم ملانصیرا در همه‌ی این سال‌ها در بارفروش نمی‌زیستند؟ ثالثاً اگر  
مرحوم ملانصیرا حوزه‌ی درسی داشتند، در بارفروش نبود؟ حال چگونه  
ممکن است مرحوم شیخ کبیر از محضر درس آیت‌الله ملانصیرا کسب فیض  
نموده باشد؟

با دو دلیل مذکور می‌توان به این نتیجه رسید که مرحوم شیخ کبیر اصلاً  
دوران مرحوم ملانصیرا را درک نکرده تا چه رسد به آن که از محضر  
درسش کسب فیض نموده باشد.

### ۳. فرزندان بابل در سه قرن اخیر

آقای عبدالرحمن باقرزاده در صفحه ۱۹۷ کتاب «فرزندگان بابل» می‌گوید:  
«مرحوم شیخ کبیر رحمته‌الله در سال‌های آخر عمر، امامت مسجدجامع را به  
حضرت آیت‌الله سید احمد استاد بعنوان یکی از مجتهدان طراز اول شهر  
تفویض فرمود و ایشان نیز قبول امر فرموده و مدت‌ها در مسجدجامع به  
انجام تکالیف شرعی و خدمات دینی مشغول شد.»

ایشان همچنین در صفحه ۱۵۴ این کتاب می‌نویسد: «آیت‌الله شیخ جعفر  
اشراقی، بعد از ارتحال شیخ کبیر عهده‌دار امامت مسجدجامع بابل گردید.»  
به نظر می‌رسد میان دو مطلب فوق در کتاب آقای باقرزاده منافاتی وجود  
داشته باشد و جهت روشن شدن حقیقت به استناد کتاب «شرح حال  
آیت‌الله شیخ ولی‌الله مدرس» نوشته‌ی آیت‌الله صابری همدانی به نقد آن  
می‌پردازیم:

آیت‌الله احمد صابری همدانی در صفحه ۲۲ کتاب «شرح حال آیت‌الله شیخ ولی‌الله مدرس» می‌نویسد: «مرحوم عالم کامل مجتهد فاضل بصیر رجالی اصولی صاحب تألیفات کثیره و تصنیفات مفیده جناب شیخ محمدحسن بن صفرعلی معروف به شیخ کبیر ... از آن جا که در آخر عمر نابینا گشته از اداره امور مسجد و موقوفه عاجز آمد، یکی از علمای بابل (شیخ جعفر اشراقی که نامش در صفحه‌ی بعد آمده) در مرض موت وی امامت آن مسجد را عهده دار شد».

آن چه از گفته‌های آیت‌الله صابری همدانی بر می‌آید آن است که آیت‌الله سید احمد استاد در مسجدجامع اقامه‌ی جماعت نکردند و آن شیخ جعفر اشراقی بود که در اواخر عمر شیخ کبیر رحمته‌الله متصدی امامت مسجدجامع شد.

## شیخ از منظر....

### ۱. مرجع عالی قدر مرحوم آیت الله العظمی مرعشی نجفی رحمته الله

آیت الله شیخ محمدحسن مازندرانی مشهور به شیخ کبیر، فرزند مولی صفرعلی بارفروشی (بابلی) علامه، فقیه، متکلم، فیلسوف و دارای عمر بابرکت و مبارک بودند. ایشان در نجف و کربلا به تحصیل پرداختند و از محضر درس مولی محمدتقی هروی اصفهانی (متوفی ۱۲۹۹ ه. ق.) و فاضل اردکانی بطور اختصاصی کسب فیض نمود.

معظم له سپس به بارفروش مراجعت و به عنوان مرجع در امور شرعی تعدادی از مومنین از ایشان تقلید می کردند و رساله عملیه او با نام «صراط النجاة» چاپ گشت.

کتابهای «حدیقة العارفین در اخلاق»، «سراج الامة در شرح اللمعة»، «نتیجة المقال در علم الرجال»، و «حاشیه ای بزرگ بر فرائد شیخ انصاری» از جمله تألیفات اوست.

مرحوم شیخ کبیر در سال ۱۳۴۵ ه. ق. در حالی که نزدیک به ۱۰۰ سال عمر داشتند، دار دنیا را وداع گفتند و ما برای او مجلس ترحیم با شکوهی در قم اقامه کردیم.<sup>۱</sup>

### ۲. آیت الله سیدجعفر کریمی، استاد برجسته حوزه علمیه قم

در شهر بابل حوزه های علمیه متعددی وجود داشت که تمامی آنها مملو از طلبه بود و به قول مرحوم شیخ مهدی امیری که می فرمود: من در حوزه

<sup>۱</sup> الاجازة الکبيرة، ص ۱۶۶-۱۶۷.

علمیه صدر بابل بیش از ۷۰ مجتهد مسلم دیده بودم. بعضی از این بزرگان شهر ما، بابل، از نظر قدرت علمی حتی از مراجع فعلی قم برتر و بالاتر بودند. همین شیخ کبیری که در بابل مدفون است، آثار و کتاب‌های فراوانی دارد که از جمله‌ی آن‌ها کتاب «سراج الأمة» است که کتاب بسیار قطور و ارزشمندی است که باید این آثار زنده و احیاء شوند.<sup>۱</sup>

### ۳. حضرت آیت‌الله احمد صابری همدانی، مدرس حوزه علمیه قم

عالم کامل مجتهد فاضل بصیر رجالی اصولی مرحوم شیخ محمدحسن بن صفرعلی معروف به شیخ کبیر از اعظم فقهاء و اکابر مجتهدین و محققین بوده و صاحب تألیفات کثیره و تصنیفات مفیده می‌باشند. ایشان در بابل حوزه‌ی درس مفصلی داشت و پس از فوت مرحوم آقا محمدعلی (فرزند ملامحمد اشرفی) امامت و ریاست مسجد جامع بابل رسیدگی به امور موقوفه را عهده دار شدند. معظم‌له در امور موقوفه مسجد جامع کمال مراقبت و مواظبت را داشت تا این که در اواخر عمر نابینا گشته و از اداره‌ی امور مسجد و موقوفه عاجز آمد. برخی از آثار ایشان عبارت است از: حاشیه بر فرائد، سراج الأمة فی شرح اللمعة، نتیجه المقال فی علم الرجال، حدیقه الشیعه، حدیقه العارفین.

وی سرانجام در ماه شوال سال ۱۳۴۵ ه. ق. وفات نمودند و در جوار مسجد محدثین (معروف است به اشاره امام زمان علیه السلام ساخته شده است)، مقبره‌ای دارد که مزار خواص است. با غروب آفتاب عمر شیخ کبیر، کوکب سعادت و

<sup>۱</sup> مجموعه مقالات و مصاحبه‌های کنگره ملی علامه سعیدالعلماء و علامه اشرفی، ص ۵۱۰.

عزت مسجد جامع نیز غروب نمود و مسجد جامع دیگر آن روحانیت و عظمت گذشته را نداشت و به روزگار بدی دچار آمد<sup>۱</sup>.

#### ۴. علامه محمدعلی مدرس تبریزی، صاحب ریحانة الادب

شیخ محمدحسن بن صفرعلی بارفروشی مازندرانی معروف به شیخ کبیر از اکابر علمای امامیه عصر می باشد که عالم عامل، فاضل کامل، متبحر محقق مدقق، جامع معقول و منقول، حاوی فروع و اصول بود. معظم له در فقه، اصول، رجال، کلام، اخلاق و غیر آن ها تألیفات بسیار سودمندی دارند که محل استفاده ی افاضل می باشد. برخی از آثار ایشان عبارتند از: حاشیه بر رسائل شیخ مرتضی انصاری (در میان دیگر حواشی، این کتاب ممتاز است)، حاشیه بر شرح تصریف ملا سعد تفتازانی، حدیقة الشیعة، حدیقة العارفین، سراج الامة در شرح اللمعة، نتیجة المقال فی علم الرجال. شیخ کبیر در شوال سال ۱۳۴۵ ه. ق. درگذشت<sup>۲</sup>.

#### ۵. افضل الملک، معاون وقت ایالت مازندران

آقای غلامحسین افضل الملک، معاون وقت ایالت مازندران، در جمادی الاخر سال ۱۳۳۲ ه. ق، سفری به بارفروش (بابل) داشت که در بخشی از سفرنامه ی خود می نویسد:

«بارفروش شهری است با کوچه های وسیع و معبرهای پرعرض که اگر از دو طرف کالسکه ها به هم برسند، تصادم وارد نیابند. تمام کوچه ها

<sup>۱</sup> شرح حال شیخ ولی الله مدرس بابلی، ص ۲۲-۲۳.

<sup>۲</sup> ریحانة الادب، ج ۳، ص ۳۳۱.

سنگ‌فرش، محکم و بسیار ظریف با سنگ‌های کوچک است. به طوری اراضی را به نظافت و ظرافت فرش کرده‌اند که در تهران نیز به این خوبی نتوانسته‌اند سنگ‌فرش کنند. برخلاف ساری، دیوار کوچه‌ها غالباً از آجر، درب خانه‌ها عالی و سکوه‌های بزرگ و قشنگ دیده شد به این تمیزی و ظرافت جز ارومیه شهری در ایران دیده نشد.

در شهر بارفروش علماء بسیارند. بزرگترین ایشان که در مازندران و ایران نفوذ و رسوخ تام دارد، آقا شیخ محمدحسن معروف به شیخ کبیر است که پدرشان ملاصفرعلی بوده و در عداد علماء بارفروش محسوب می‌شدند.

شیخ کبیر ۹۰ سال دارد و چشمانشان نابینا شده است، صبح‌ها از اندرون بیرون آمده طلاب دور ایشان جمع شده و فقه خارج درس می‌دهند. چون چشمانشان نابینا شده احکام شرعیه از ایشان صادر نمی‌شود.

معظم‌له درستکار و حق‌گذار هستند و جناب مستطاب آقای شیخ غلامعلی شریعتمدار برادرزاده‌ی ایشان هستند که رتق و فتق امور و حل و عقد جمهور این شهر با ایشان است»<sup>۱</sup>.

#### ۶. آیت‌الله علی اکبر محمدی، مسئول حوزه علمیه روحیه بابل

کتاب‌های شرح لمعه (سراج الامه) و تعلیقه بر فرائد (رسائل شیخ انصاری) که از آثار ارزشمند و تراث علمی حضرت آیت‌الله‌العظمی جناب آقای شیخ محمدحسن بن صفرعلی (شیخ کبیر)

<sup>۱</sup> سفر مازندران و وقایع مشروطه، ص ۶۸-۷۲.

می‌باشد، گواه روشنی است بر احاطه‌ی معظم‌له به مبانی فقه و اصول اسلامی، و ایشان از مفاخر علمای اسلام می‌باشند.

#### ۷. آیت‌الله محمد فاضل، مسئول حوزه علمیه فیضیه مازندران

مرحوم آیت‌الله‌العظمی شیخ محمدحسن فرزند ملا صفرعلی بارفروشی، معروف به شیخ‌کبیر مطمئناً یکی از علمای بزرگ جهان تشیع و مسلماً در شمار فقهای سترگ حوزه‌های علمیه شیعیان است. علاوه بر این، مقام علمی و فقهی دو امتیاز برجسته و چشمگیر برای این شخصیت وارسته سراغ داریم:

**الف)** در دسترس بودن کتاب‌های مفید و سودمند ایشان برای اساتید و طلاب، مانند کتب ارزشمند «سراج الامة در شرح اللمعة» و همچنین «شرح رسائل شیخ انصاری» و ... .

**ب)** جامعیت آن شیخ کبیر که در رشته‌های مختلف علوم حوزوی آثار و تألیفات قابل استفاده از خود به یادگار گذاشته است. آن چه من استفاده کردم در فقه و اصول و رجال است و چه بسا در رشته‌های دیگر نیز نوشتجاتی داشته باشند.

#### ۸. حضرت آیت‌الله شیخ عبدالله نظری، خادم الشریعه

شخصیت علمی و فقهی علامه بزرگوار فقیه عالی‌مقدار حضرت مستطاب شیخ محمدحسن بن صفرعلی مشهور به شیخ‌کبیر نیاز و حاجت به تقریر و بیان ندارد، برای همگان جلالت مقام و کمال علمی ایشان واضح است.



حقیر در خلال تدریس و تدریس از کتاب شریف «سراج الأمه» که از تألیفات آن فقید سعید است، بهره‌ی فراوان بردم. رحمت و غفران خدا بر روان پاکش باد.

#### ۹. استاد اخلاق حضرت آیت‌الله سید رحیم توکل

حضرت آیت‌الله‌العظمی شیخ کبیر از مفاخر عالم تشیع و از بزرگان علمی هستند که از انوار علمی آن حضرت خیلی‌ها بهره‌گرفتند و برکات آن برای فردی که آشنا با علوم فقهی و اصولی است قابل اغماض نیست. شاید عظمت علمی ایشان در نزد عامه‌ی مردم مخفی باشد و مردم برکات علمی و خدمات عظیم ایشان را ندانند، ولی عزیزان اهل قلم و فن هرگز چنین عالمی را فراموش نخواهند کرد و خود را در جهاتی مدیون برکات ایشان می‌دانند.

## رحلت و حضور یهود در تشییع جنازه

سرانجام آیت‌الله‌العظمی شیخ محمدحسن بن صفرعلی (شیخ کبیر) پس از یک قرن تلاش جهت کسب علوم دینی و ترویج آن در جامعه‌ی شیعه و تألیف آثار ارزنده و گران‌بها در اکثر علوم حوزوی در روز یکشنبه تاریخ ۲۰ فروردین ۱۳۰۶ ه. ش. برابر با ۷ شوال ۱۳۴۵ ه. ق. در بیت شریف‌شان در اثر کهولت سن دار فانی را وداع گفتند و امتی را سوگوار خود ساخت.

روزی که برون شدی ز مادرعریان      جمعی به تو خندان و تو بودی گریان  
کاری بکن ای دوست به وقت مردن      جمعی به تو گریان و تو باشی خندان

پس از آن که خبر رحلت ایشان در شهر بارفروش (بابل) پیچید، همه‌ی مردم شهر از زن و مرد گرفته تا پیر و جوان به سمت بیت ایشان سرازیر شدند. آقای ابوالحسن علاقه‌بندزاده، که مرحوم شیخ‌کبیر را درک کرده و در مراسم تشییع جنازه‌ی ایشان حضور داشت، می‌گوید: شهر بارفروش یکپارچه عزادار و تمام کسبه‌ها مغازه‌هایشان را تعطیل کردند. دستجات عزاداری متعددی به راه انداخته شد و چندین مداح در میان انبوه مردم عزادار که گویا در غم فراق پدر خویش به سر و سینه می‌زدند و می‌نالیدند، به مداحی و مرثیه خوانی می‌پرداختند. یهودیان منطقه نیز مانند مسلمانان همگی در مراسم تشییع جنازه‌ی مرحوم شیخ حضور یافتند و با تشکیل دسته‌ی عزاداری بر سر و سینه زده و در غم فراق مرحوم شیخ اشک می‌ریختند و یکپارچه می‌گفتند:

یا پدر معتبر، همه شدیم خاک به سر      واویلا واویلا، ستون دین واویلا

جنازه‌ی مرحوم شیخ کبیر را در سطح شهر بارفروش (بابل) تشییع نموده و به مسجدجامع بردند. در مسجدجامع بر جنازه‌ی ایشان نماز گزاردند و از آن جا به مسجد مقدس محدثین انتقال داده و بنا به وصیتش در مقبره‌ی هم‌جوار مسجد و در پائین پای آیت‌الله ملانصیرا به خاک سپردند<sup>۱</sup>.

### کشودن دست و گرفتن تسبیح

آقای کریم رضاپور از قول پیرمرد سیدی به نام آقای بهشتی که سال‌هاست دار دنیا را وداع گفته و در شغل دوزندگی کارگری مردم را می‌نمود، نقل می‌کند: روزی که حضرت آیت‌الله‌العظمی شیخ کبیر رحمته‌الله به رحمت خدا پیوست، جوان غریبه‌ای خوش سیما و سر تا پا سفیدپوش آمده بود و در امور غسل، کفن و دفن مرحوم شیخ کمک می‌کرد.

هنگامی که بدن مبارک شیخ را کفن نمودند، قبل از بستن بند کفن تسبیحی آوردند تا از بابت تبرک درون کفن بگذارند. من ایستاده بودم و با چشم خود دیدم وقتی آن جوان سفیدپوش خواست تسبیح را درون کفن بگذارد، مرحوم شیخ کبیر رحمته‌الله دستش را قدری باز نمود و تسبیح را گرفت. سپس بند کفن را بستند و بعد از تشییع جنازه‌ی باشکوه و اقامه‌ی نماز ایشان را به خاک سپردند<sup>۲</sup>.

<sup>۱</sup> به نقل از علی‌اکبر کبیریان، اسماعیل کبیری، عباس مهدوی شیرازی، کاظم مدرس، ابراهیم رستم‌پور، فرهاد ترابیان.

<sup>۲</sup> حجة‌الاسلام والمسلمین نصیرایی در مراسم هشتاد و ششمین سال ارتحال مرحوم شیخ کبیر، همین ماجرا را با اندکی تفاوت این‌گونه نقل نمود: «که هنگام بستن بند کفن متوجه شدند، مرحوم شیخ انگشتان دست خود را تکان می‌دهد، در حالی که جان در بدن نداشت و این‌گونه احتمال دادند که شیخ آن تسبیح مخصوص ←

## کفن غیبی

خانم کلثوم کبیری، نوهی کربلایی عباس (برادر شیخ کبیر) می‌گوید: در مراسم تشییع جنازه‌ی مرحوم شیخ کبیر رحمته الله که حدود ۱۶ ساله بودم حضور داشتم. جنازه‌ی ایشان را پس از غسل و کفن به سمت مسجد جامع بارفروش حرکت دادند.

در مسجد جامع، همه با تعجب مشاهده کردیم که کفنی درون مسجد پهن بود و هیچ کس نمی‌دانست چه کسی آن را به مسجد آورده و پهن کرده است. لذا آن را بر تن شیخ پوشاندند و پیکر مبارک‌شان را در سطح شهر تشییع و سرانجام در مقبره‌ی مسجد محدثین به خاک سپردند<sup>۱</sup>.

## تلگراف تسلیت رضا شاه

آقای کاظم مدرس، فرزند حضرت آیت‌الله‌العظمی شیخ ولی‌الله مدرس، از قول مرحوم ابوی خود نقل می‌کند: رضا شاه به مناسبت رحلت مرحوم آیت‌الله‌العظمی شیخ کبیر رحمته الله تلگراف تسلیتی برای مراجع عظام وقت فرستاد و در قسمتی از آن بیان کرد: «امروز با فوت مرحوم شیخ کبیر جامعه روحانیت متزلزل گردید».

→ خود را که در دو عکس وی نیز نمایان است، طلب نموده است. وقتی تسبیح را آوردند و در دست ایشان قرار دادند، معظم‌له آرام گرفت». <sup>۱</sup> این ماجرا را آقای احمد کبیری نیز از دخترعموی خود کلثوم کبیری شنیده است.

## مقبره شیخ در مسجد مقدس محدثین

مسجد مقدس محدثین، در نیمه اول قرن دوازدهم ه. ق. در محله‌ی طوق‌دارین بابل، به امر امام زمان علیه السلام و توسط عالم ربانی آیت‌الله‌العظمی ملانصیرا بنا شد.

نقل است شبی درب خانه‌ی مرحوم ملانصیرا به صدا درآمد، ایشان درب را باز نموده و شخصیتی بزرگوار را مشاهده می‌کنند که از وی می‌خواهد همراه‌شان برود.

مرحوم ملانصیرا امتثال امر می‌کند و با هم به راه می‌افتند تا به این مکان مقدس می‌رسند. آن شخصیت بزرگوار به ایشان امر می‌کند که در این مکان مسجد بنا کن و نام آن را محدثین بگذار. سپس بر سر چاهی در آن مکان می‌ایستند، آب چاه بالا می‌آید و ایشان وضو می‌سازند. مرحوم ملانصیرا نیز وضو می‌گیرد و در نماز به آن شخصیت والامقام اقتداء می‌کند. هنگامی که سر از سجده‌ی آخر نماز بر می‌دارد، ایشان را نمی‌بینند. اینجا بود که مرحوم ملانصیرا متوجه می‌شود، او حضرت حجة‌بن‌الحسن ارواحنا له الفداء بوده است و بعد متوجه‌ی هلالی از خشت چیده شده در گوشه‌ی زمین می‌شود که از قبل نبود و حکایت از محراب و قبله می‌کند. با دستور بنای مسجد توسط آیت‌الله ملانصیرا در همان مکان محراب می‌سازند و آن محراب مبنای قبله‌ی مردم شهر بابل گردید.

امروزه آن محراب با کاشی‌کاری زیبایی تزئین شده است و جمله‌ای بر آن

حک شده که بدین شرح است:

« لَقَدْ أَمَرَ الشَّمْسَ الْخَفِيَّ خَاتَمَ الْمَعْصُومِينَ بِنَاءِ هَذَا وَ سَمَاءَهُ بِمَسْجِدِ  
الْمُحَدَّثِينَ، شَهْرِ النَّبِيِّ، شَعْبَانَ ۱۱۳۶ قَمَرِي؛

به تأکید آن خورشید پنهان، آخرین معصوم، به ساختن این مکان امر فرمود و آن را  
مسجد محدثین نامید. به تاریخ شعبان سال ۱۱۳۶ قمری»

این مسجد در سال ۱۳۴۲ ه. ش. مخروبه شده بود و آقای علی حقوقی آن  
را تعمیر و مرمت کردند.

طرف غربی حیاط مسجد سه اتاق متصل به یکدیگر که به واسطه‌ی چهار  
ستون مربع شکل و سه هلال از هم جدا شده است، وجود دارد و اتاق  
وسط، قبر مرحوم آیت‌الله‌العظمی ملانصیرا می‌باشد که با ضریحی مشبک  
پوشانده شده است. اتاق اول نیز مدفن حضرت آیت‌الله‌العظمی محمدحسن  
بن صفرعلی «شیخ کبیر» می‌باشد.

قبر شیخ کبیر نیز بنا به وصیت خودشان که فرمود: «قبر مرا  
بلندتر از قبر ملانصیرا قرار ندهید»، به اندازه‌ی قبرهای معمولی است که  
ضریح ندارد و با کاشی کاری فرش شده است که نام مبارک ایشان به همراه  
یکی از آثار و تاریخ وفات‌شان بر روی آن حک شده است.

خورشید بین محو تماشای تو شد در کنج محدثین اگر جای تو شد  
البته در این ایام، مقبره‌ی این دو عالم بزرگوار در حال مرمت و بازسازی  
است. در ایوانی که جلوی اتاق مقبره ملانصیرا و شیخ کبیر وجود دارد،  
کتیبه‌هایی به این شرح مشاهده می‌شود:

«إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا ۱۲۹۵ - يَا أبا عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِ - نَصْرُ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ -  
 اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ - صِرَاطِ عَلِيِّ حَقِّ بِمَسْئَلَةِ عَمَلِ اسْتَادِ رَمَضَانَ نَوَائِي  
 و سنه ۱۲۹۵ میرزا محمود»<sup>۱</sup>

با وجود این که این مسجد در زمان مرحوم ملانصیرا و توسط ایشان بنا شده ولی علاوه بر محدثین به مسجد شیخ کبیر نیز معروف است که تفصیل آن در مبحث «روشنایی مقبره» خواهد آمد. شایان ذکر است همه هفته شب‌های چهارشنبه مراسم پرفیض دعای توسل در این مسجد مقدس برگزار می‌شود که خیل عظیمی از مردم مشتاق در آن شرکت می‌نمایند.

<sup>۱</sup> خورشید پنهان، ص ۲۱-۲۲؛ بابل سبز دیار، ص ۱۹۹-۲۰۰؛ از آستارا تا استارباد، ج ۴، ص ۲۳۷-۲۳۸.

## روشنایی مقبره

آقای علی علامه حائری در صفحه ۲۷۸ کتاب «مرگ مجاهدی پرفروغ» سندی را ارائه نمودند که بیان‌گر آن است حضرت آیت‌الله‌العظمی شیخ جلال‌الدین علامه حائری یکی از علمای بزرگوار بابل در آذر ماه سال ۱۳۴۱ ه. ش. طی نامه‌ای به شهردار وقت بابل از وی می‌خواهد تا عملیات برق‌رسانی مقبره‌ی آیت‌الله شیخ کبیر رحمته‌الله صورت پذیرد.

آقای شباهنگ شهردار وقت بابل، نیز طی نامه‌ای می‌نویسد:

«حضرت آیت‌الله‌العظمی جناب آقای حاج شیخ جلال علامه حائری دام اقباله، مرقومه‌ی آن جناب بابت اتصال برق به منظور روشنایی «مقبره‌ی حضرت شیخ کبیر اعلی‌الله مقامه و مسجد مقبره» بلامانع است و دستور لازم به مأمورین داده شد. استدعا دارد مقرر فرمائید وسائل لازم از قبیل کنتور و غیره را در اختیار مأمور مربوطه قرار دهند.»

در مطالب فوق، آن چه مهم به نظر می‌رسد آن است با وجود این که مسجد مقدس محدثین توسط مرحوم آیت‌الله ملانصیرا و در زمان حیات ایشان ساخته شده و مقبره‌ای که در جوار آن مسجد مقدس بنا شده، قبل از آن که مزار مرحوم شیخ کبیر باشد، مزار ایشان بوده است. چرا که مرحوم شیخ کبیر لااقل حدود ۸۵ سال بعد از وفات آیت‌الله ملانصیرا به دنیا آمدند و نزدیک به دو قرن بعد از وفات ایشان رحلت نمودند. با این تفاسیل جای سوال است که چرا در نامه‌ی فوق «مقبره حضرت شیخ کبیر» عنوان گردید و اصلاً نامی از مرحوم ملانصیرا بیان نشد؟



و یا این که نویسندگانی مانند آقای منوچهر ستوده در صفحه ۲۴۷ از جلد چهارم کتاب «از آستارا تا استارباد» نام دیگر مسجد محدثین را «مسجد شیخ کبیر» عنوان می‌کند؟

و همین طور آیت‌الله احمد صابری همدانی، در صفحه ۲۲ کتاب «شرح حال آیت‌الله شیخ ولی‌الله مدرّس» می‌نویسد: در جوار مقبره مسجدی است که از بناهای مرحوم شیخ کبیر می‌باشد که آن را مسجد المحدثین نام نهاده و معروف است که به اشاره‌ی امام زمان علیه السلام ساخته؟

و هم چنین آقای اسدالله ربانی در صفحه ۳۰۰ کتاب «فیض عرشى» مسجد هم‌جوار مقبره را از بناهای شیخ کبیر می‌داند که آن را مسجد المحدثین نام نهاد. چنان‌چه معروف است به اشاره‌ی امام زمان علیه السلام ساخته شده؟

این‌ها سوالاتی است که ذهن ما را به خود مشغول ساخته و شاید پاسخ آن عظمت مرحوم شیخ کبیر باشد که معظم‌له تا اندازه‌ای شهره‌ی مردم عصر خویش گردیدند که با قرار گرفتن مزارشان در آن مکان مقدس این تردید را میان مردم و حتی نویسندگان و محققین بوجود آورد. والله اعلم.

## جایگاه شیخ در عصر حاضر

مردم مازندران، به ویژه مردم شهر دارالمومنین بابل، در همه‌ی اعصار و قرون عشق و محبت اهل بیت علیهم‌السلام به سینه داشته و برای ذریه‌ی ایشان و علمای دین مبین اسلام احترام خاصی قائل می‌شدند. مرحوم شیخ کبیر رحمته‌الله یکی از آن علمای بزرگواری است که برای مردم عصر خویش قابل احترام بود و حتی ارادت به ایشان تا به امروز نیز ادامه دارد. مزار شیخ در مقبره‌ی مسجد مقدس محدثین هر روز زیارتگاه عشاقی است که از اقصی نقاط ایران اسلامی به این مسجد مقدس می‌آیند.

دنبال تو در محدثین می‌گردیم      مانند عقیق در نگین می‌گردیم

آقای محمدصادق سامانی، که منزل شیخ مدتی در اختیار ایشان بود، نقل می‌کند: بارها اتفاق افتاد وقتی از خانه بیرون می‌آمدم، افرادی را مشاهده می‌کردم که پشت درب خانه ایستاده و با بوسه بر در و دیوار خانه برای شادی روح مرحوم شیخ فاتحه‌ای قرائت می‌کردند.

آن چه عجیب به نظر می‌رسد آن است که مزار شیخ با منزل ایشان که هنوز نیز موجود می‌باشد، در حدود ۱۰۰ متر فاصله دارد و ارادتمندان شیخ تنها به زیارت مزار ایشان بسنده نمی‌کنند و با دیدن منزل شیخ ارادت خود را به ساحت آن عالم بزرگوار ابراز می‌دارند.

## شعر...

## عقیق

در کشور زهد و علم بی مثل و نظیر

مجموعه‌ای از علوم یا شیخ کبیر

آئینه‌ای از کمال در سیر زمان

خورشید و منجدال کل دانشمندان

با پرچم اسلام بهاران کردی

این گونه یهود را مسلمان کردی

تا روز ابد طلیعه‌ی دهر تویی

بااندگی تمام این شهر تویی

ای برکت سفره‌های در بارفروش

مجموعه‌ای از پاکسی و ایمان و خروش

دارنده رمز و راز مسجد جامع

ای رونق دلنواز مسجد جامع

عین‌العلمای حکمت و حلم و نعیم

چشمان تو هدیه بر خداوند کریم

خورشید علوم آسمانی؛ آری

تو زائر صاحب‌الزمانی؛ آری

الگوی و عقیق علم و عرفانی تو

سرمشوق و معلم مسلمانانی تو

دنبال تو در محدثین می گردیم

مانند عقیق در نگین می گردیم

ای مسجد صاحب الزمان مدفن تو!

در دست ملک غبار پیراهن تو!

ای خاک عباى تو شفا بخش دلم

چون مرغ از سینه ام رها بخش دلم

تو جاذبه‌ی تمام قانون‌هایی

عاشق شدن قلوب مجنون‌هایی

زهد تو به اقتدا رسانده است مرا

تا مرقد سبز تو کشانده است مرا

خورشید ببین؛ محو تماشای تو شد

در کنج محدثین اگر جای تو شد

یعنی که تو از تبار باران هستی

از سلسله‌ی علوم قرآن هستی

از جنس جهادی که چو پیغمبری است

این مقبره‌ات نشانی از دلبری است

دنبال تو در محدثین می گردیم

مانند عقیق در نگین می گردیم

شعر از: میثم رنجبر

## کبیر

دشمن و دوست عاشق شیخ کبیر است هنوز

دل عشاق به آن مائده گیر است هنوز

جود و فضل و ادبش جملگی از یاد نرفت

عاشق علم به نام او اسیر است هنوز

شهر بابل زادگاه آن عزیز پیر بود

مثل او در خطه‌ی ما بسی نظیر است هنوز

پادشاهان هم از او ترس و هراسی داشتند

گوئی تخت و سلطنت نزدش حقیر است هنوز

مسجد جامع پر از جمعیت است وقت نماز

این نشانی هدیه مرد کبیر است هنوز

او سفر کرده است اما علم او جا مانده است

نه کتاب او در عالم کم نظیر است هنوز

هر که او را دید یا از او کتابی را بخواند

با ادب پیش مزارش سر به زیر است هنوز

شعر از: نادر بذری

## نقش نکین بابل

بابل که قدیم بارفروشه

از عالم و علم در خروشه

عالم مئه شیخ کبیر دارنه

ایک عالم بی نظیر دارنه

تاریخ نویسای این زمونه

اینتی دیننه از و نشونه

گننه و هسه اهل قزوین

این مرد شریف و عالم دین

از نوشته و ونه خطابه

بخونسیم بیست و پنج کتابه

با د نسخه دمه حکم آخر

این عالم دین و مرد فاخر

ثابت کیمه در کنار و گوشه

این علامه اهل بارفروشه

از یهودیون اون زمونه

عشق و به دل داشنه نشونه

رضاشاه و ممدلی قاجار

از و بینه در هراس بسیار

چَن تا چي گيمه از ونه اسرار

غيب گويي و غيب بين ون کار

گردسيه ونه کفش و بيه خار

با امام زمان و داشته دیدار

سر منزل و محدثين

که بابل سه نقش نگين

شعر از: سیده معصومه آقاپور

## ترجمه

**بیت ۱:** بارفروش که نام قدیمی شهر بابل است، مهد علم و عالمان دین می باشد.

**بیت ۲:** این شهر عالم بی نظیری هم چون شیخ کبیر رحمته الله علیه دارد.

**بیت ۳:** مورخین معاصر هنگام معرفی ایشان می گویند:

**بیت ۴:** این مرد شریف و عالم دین اصالتاً اهل قزوین می باشد؛

**بیت ۵:** اما آن چه از ۲۵ سند و دست نوشته های برجای مانده از آن زمان خوانده ام،

**بیت ۶ و ۷:** با دو نسخه از آن، به این نتیجه رسیدم که این عالم دین و مرد فاخر یعنی علامه شیخ کبیر، اصالتاً اهل بارفروش (بابل) می باشد.

**بیت ۸:** یهودیان عصر وی ارادت خاصی به معظم له داشتند.

**بیت ۹:** رضا شاه و محمدعلی شاه قاجار از وی در هراس بودند.

**بیت ۱۰:** چند چیز از اسرار ایشان از قبیل غیب گویی و غیب شدن را می گویم.

**بیت ۱۱:** ایشان به مرتبه ای از ایمان رسیدند که نعلین شان به خودی خود برمی گشت و هم چنین چندین تشرف به محضر مبارک امام زمان علیه السلام داشتند.

**بیت ۱۲:** مزار معظم له در مقبره ای مسجد مقدس محدثین می باشد که نقش نگین شهر بابل است.



تبرستان

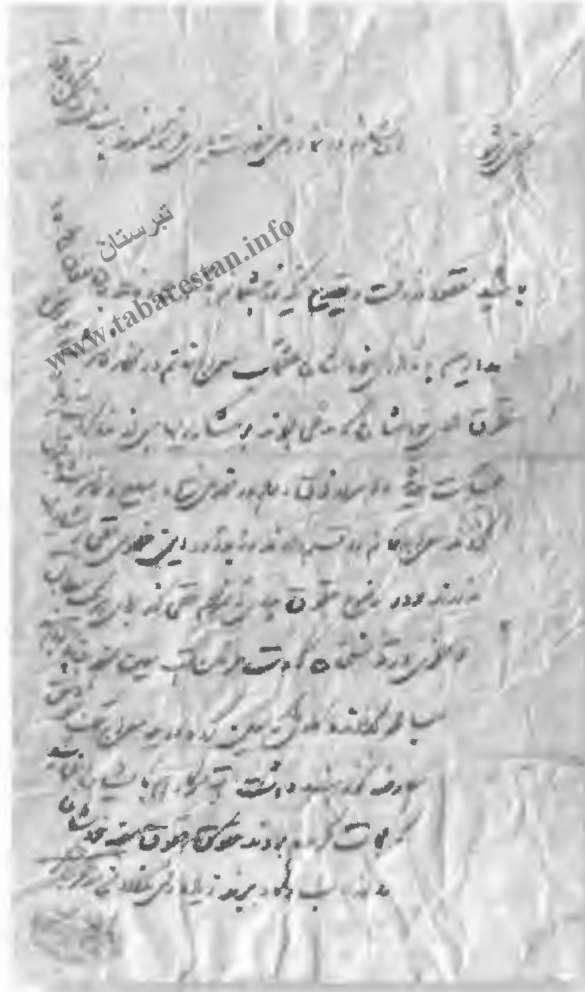
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)



تبرستان

[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)





سند شماره ۲ - عین مطالب سند صفحه قبل، که توسط محرر شیخ کبیر خطه نگاشته و

مرحوم شیخ با مهر خود آن را تأیید نمودند.

وایح لجه بنده  
 که عفت و محبت با جان خود و جان و مال  
 همه در سبب ارفی در خود نشان را در زلفش بگرد و از زلفه  
 و نماند سر مع نمودند با فور خورشید ما با جان و مال  
 ۵۱۶ شوال عبد الرحیم و صبیحة العاص در نزد اخوان  
 جابر بن عبد بن محمد و کسبش را با با عفت و محبت  
 ملک طلق و طلق ملک شاد الیم سواد این  
 کجوا شد که در ملک اسطره تقوفا شد جابر  
 ولان وقوع در ملک عشتراک شد طاهر بن سید

سند شماره ۳ - سند مصالحه زمینی که ممهور به مهر علامه شیخ کبیر  می باشد.

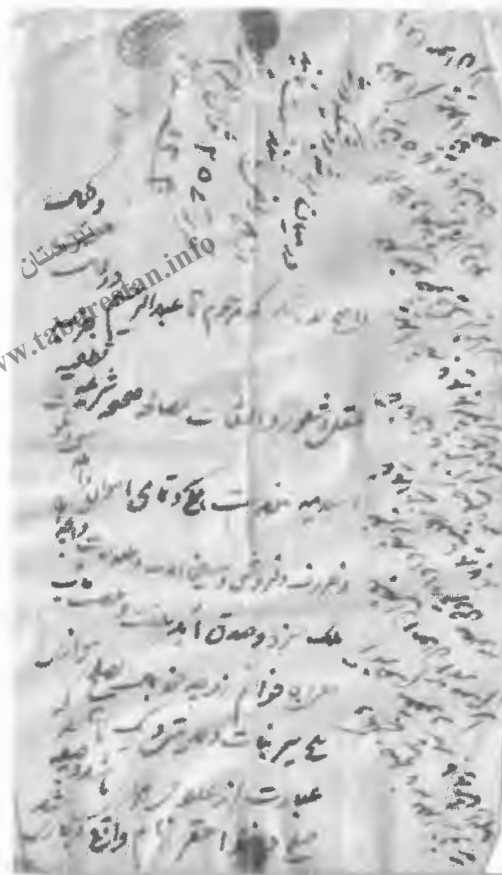


سند شماره ۴ - سند انتقال زمینی که مهور به مهر علامه شیخ کبیر رحمته الله علیه و برادرش شیخ حسین و علامه ملا محمد اشرفی رحمته الله علیه می باشد.



سند شماره ۵ - پاسخ به استفتائی که ممهور به مهر علامه شیخ کبیر رحمته الله علیه می باشد.

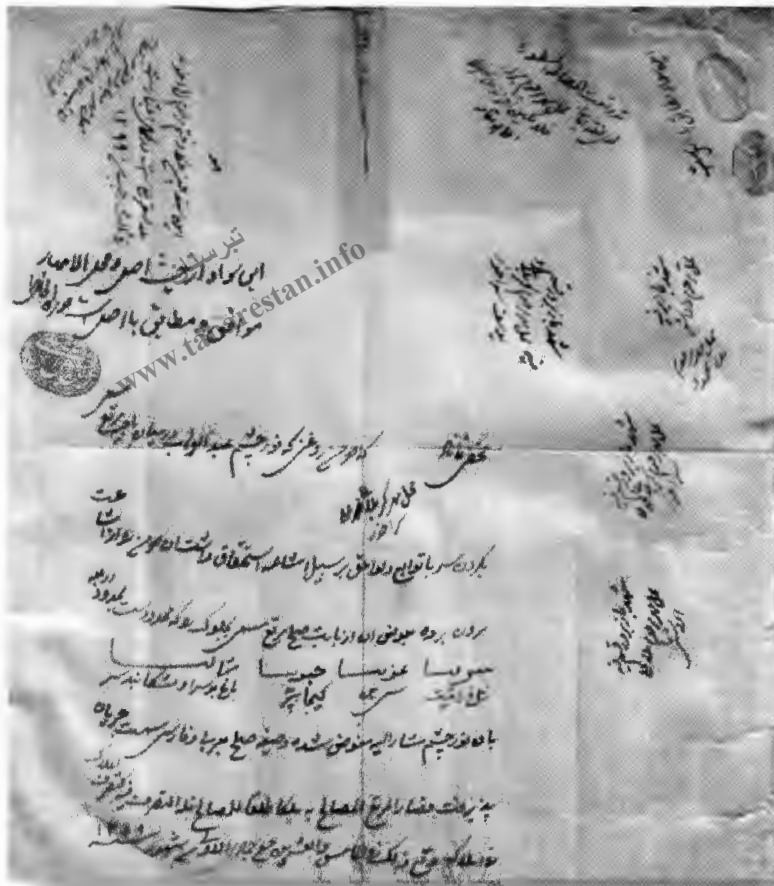




سند شماره ۶ - صیغه نامه صلحی که ممهور به مهر علامه شیخ کبیر  می باشد.



سند شماره ۷ - صیغه نامه صلحی که مهپور به مهر ملاصفر علی (پدر علامه شیخ کبیر رحمته الله علیه) و علامه ملا محمد اشرفی است، که هر دو با علامت (●) در بالای صفحه مشخص شده است.



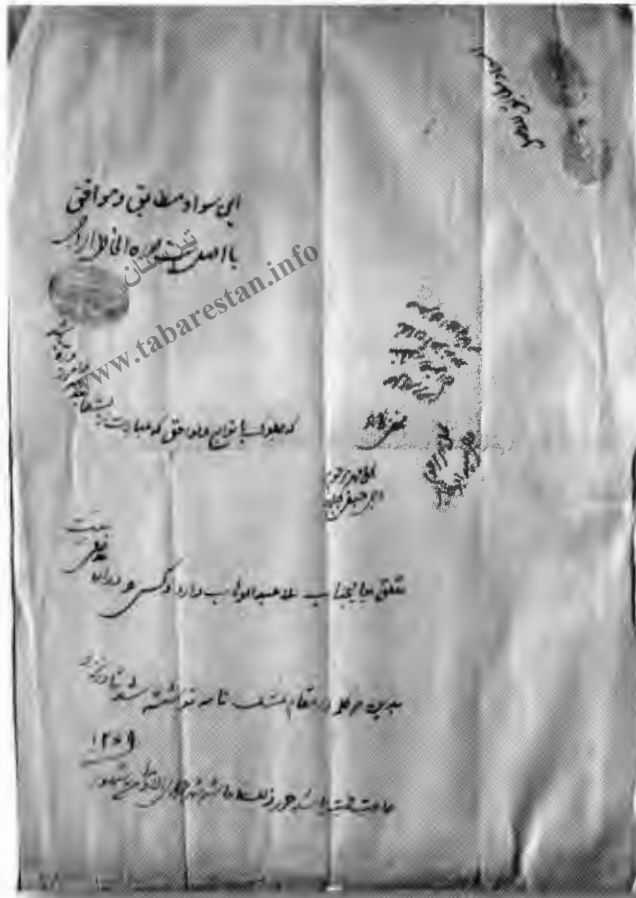
سند شماره ۸ - عین سند شماره قبل که به خط شیخ حسین (برادر علامه شیخ کبیر رحمته)

نگاشته و به مهرش ممهور شده است.



سند شماره ۹ - سند انتقال زمینی ممهور به مهر ملا صفرعلی (پدر علامه شیخ کبیر رحمته الله علیه) که

با علامت (●) در بالای صفحه مشخص شده است.



سند شماره ۱۰ - عین مطالب سند شماره قبل که به خط شیخ حسین (برابر علامه شیخ کبیر <sup>رحمته</sup>) نگاشته و به مهرش ممهور شده است.



سند شماره ۱۱ - سندی که نام ملاصفر علی (پدر علامه شیخ کبیر رحمته الله علیه) با پسوند بابل کناری آمده که نام و مهرش با علامت (●) مشخص شده است.



حجت‌الاسلام آقا میرزا محمد باقر صاحب‌المدینه در فرموده خود از آنحضرت  
 و در شجرات مبرزه کتبه در این اسناد معتبره و معتبره است که در این  
 رسوم و فراموشان عیدین است و بیان آنست که با یکدیگر در فرموده خود که  
 با یکدیگر نظر است اینست از خود که هر ساله باید در این عیدین  
 از میان شیخ آقا از فرموده مطالبه و جایز از نایب در هر چه میجوید در این  
 کتابت و این معارف گردیده از شیخ نظر است اینست اولاد از خود از خود  
 و ادب که از آنکه در اولاد ما بعد از ایشان نمودند بسیار است که در این  
 از خود که در هر سال غیر از آنکه استند از آنکه در اولاد که در این  
 میباشند اینست که از آنکه در اولاد که در این استند از آنکه در اولاد  
 اولاد از خود که در اولاد که در این استند از آنکه در اولاد که در این  
 این نوشته است و اینست که در اولاد که در این استند از آنکه در اولاد



سند شماره ۱۲ - سندی که نام آخوند ملا محمدحسن (علامه شیخ کبیر رحمته الله علیه) پس از نام

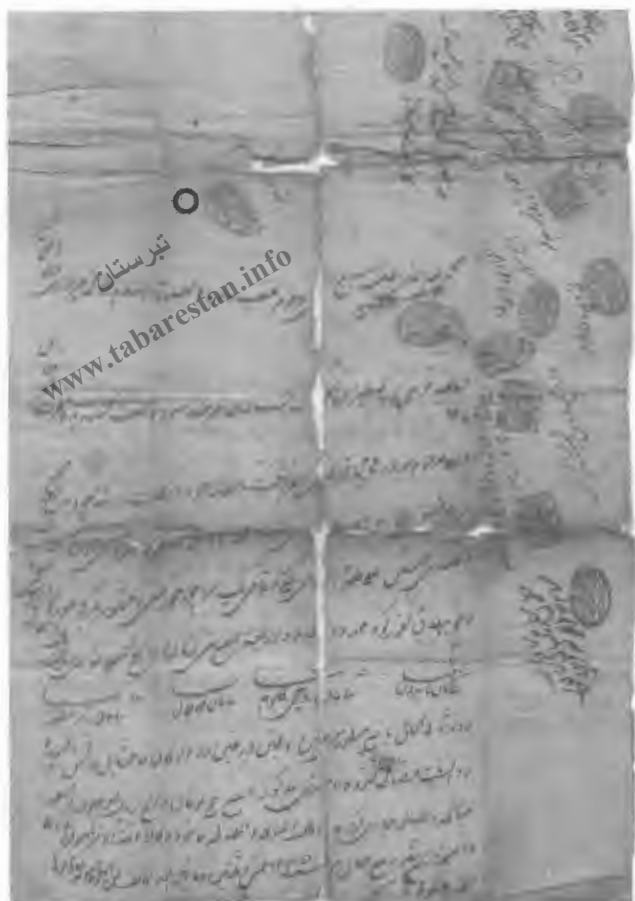
آخوند ملا صفرعلی بابل کناری (پدرش) آمده است.




سند شماره ۱۳ - سندفروش زمینی که مهپور به مهر ملاصفر علی (پدر علامه شیخ کبیر رحمته)

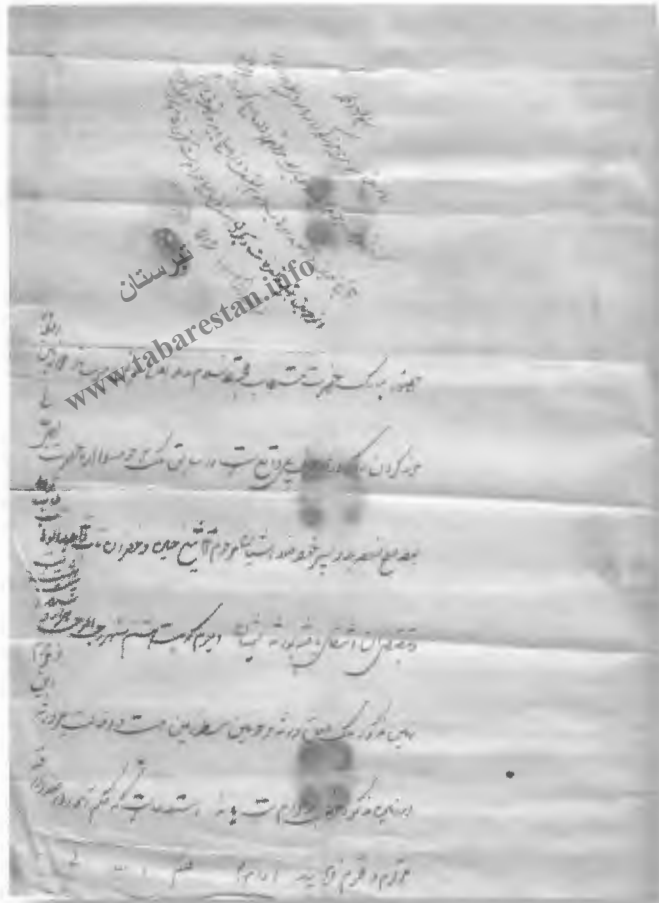
می باشد، که مهرش با علامت (●) مشخص شده است.





سند شماره ۱۴ - سند فروش زمینی که ممهور به مهر ملاصفرعلی (پدر علامه شیخ کبیر )

می باشد، که مهرش با علامت ( ) مشخص شده است.



سند شماره ۱۵ - پاسخ به استفتائی که مههور به مهر علامه شیخ کبیر رحمته الله علیه می‌باشد.



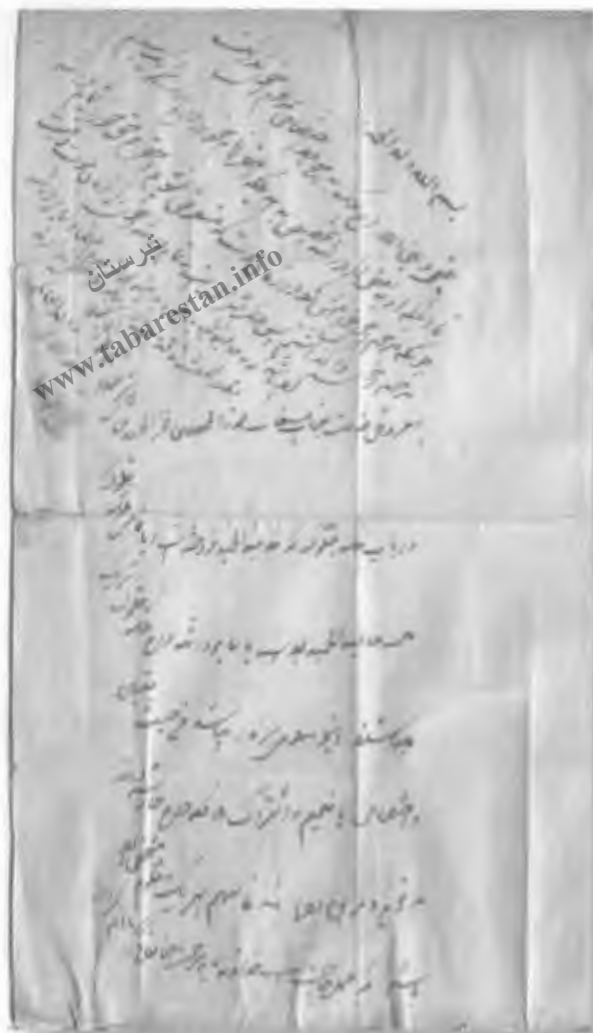
از طرف به پروفسور  اداره تلگرافی دولت علیه ایران

اطلاعات	تاریخ اصل مطلب تبرستان ساعت دقیقه	عدد کلمات	نمبره
<p>خدمت جناب حجت الاسلام والمسلمین تاریخ تبریز است برکات و برکتها در راه است زیارت مرقومه شریفه حضرت امام ان شاء الله تعالی مزاج مبارک سلامت است. حال دعاگو بد نیست و دارالخلافه هم بحمدالله در کمال نظم و امن است و اسلام قوی است.</p> <p style="text-align: right;">قرات آقا محمد تقی مرقوم دارم فضل الله تعالی</p>			
تاریخ	ساعت	دقیقه	شهر
۱۳۲۶	سپتامبر		

خدمت جناب مستطاب حجت الاسلام والمسلمین آقای شیخ کبیر  
دامت برکاته، مدتی است به زیارت مرقومه شریفه فائض نشده ام  
انشاء الله تعالی مزاج مبارک سلامت است. حال دعاگو بد نیست و  
دارالخلافه هم بحمدالله در کمال نظم و امن است و اسلام قوی است.

التماس دعای مخصوص دارم. فضل الله نوری

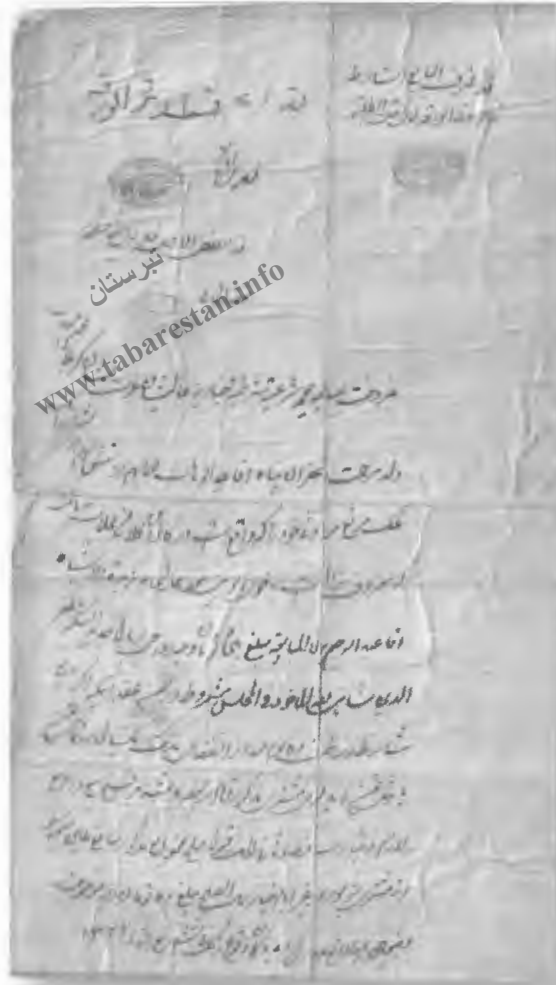
سنه ۱۳۲۶



سند شماره ۱۷ - پاسخ به استفتائی که ممهور به مهر شیخ کبیر رحمته الله علیه می باشد.



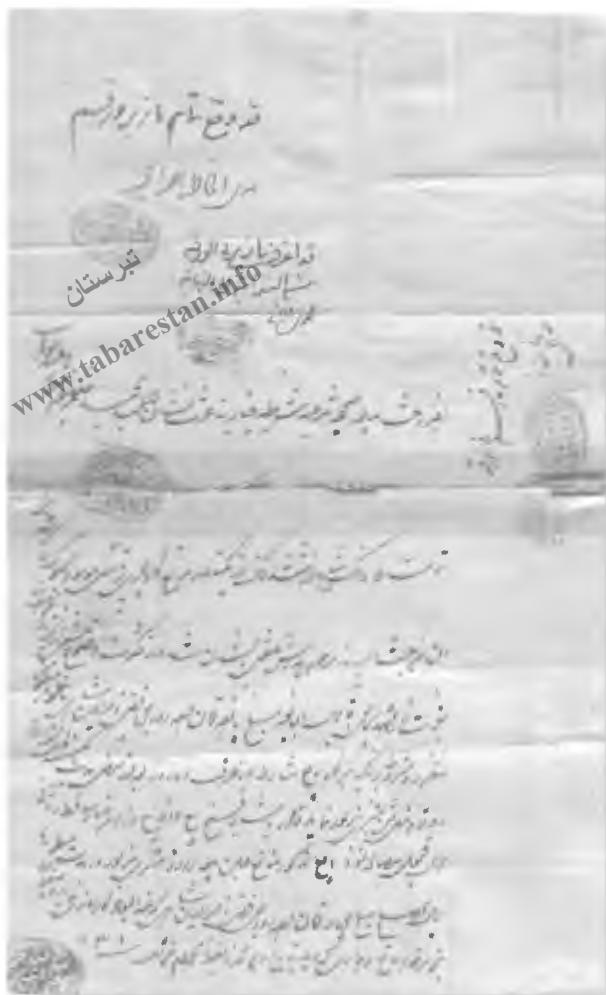
سند شماره ۱۸ - سند فروش زمینی که مهور به مهر شیخ کبیر خطفه می باشد.



سند شماره ۱۹- سند فروش زمینی که ممهور به مهر علامه شیخ کبیر رحمته الله علیه می باشد.



سند شماره ۲۰ - پاسخ به استفتائی که با مهر علامه شیخ کبیر رحمته الله علیه مهور شده است.



سند شماره ۲۱ - سند فروش زمینی که مهور به مهر علامه شیخ کبیر <sup>مخالفه</sup> می باشد.







سند شماره ۲۳ - پاسخ به استفتائی که با مهر علامه شیخ کبیر رحمته الله علیه مهور شده است.

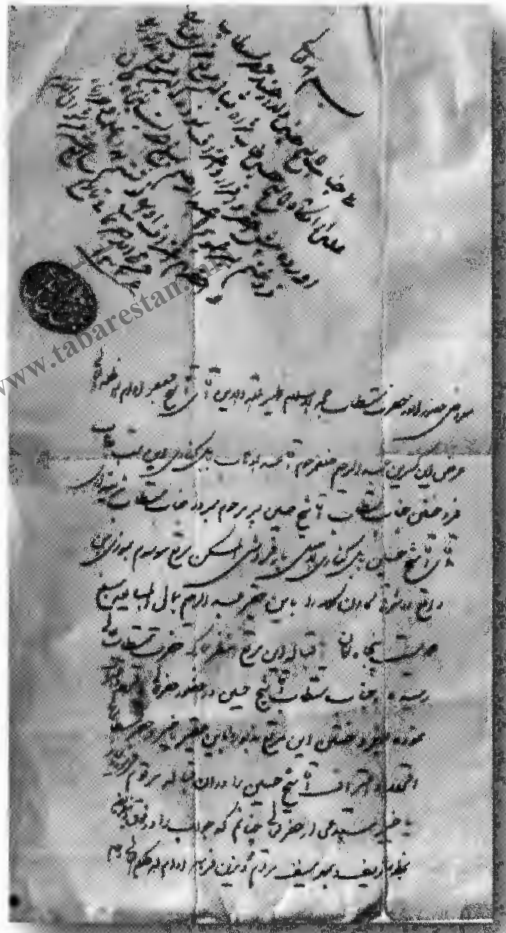


سند شماره ۲۴ - سند فروش زمینی که مهور به مهر علامه شیخ کبیر رحمته الله علیه می باشد.



سند شماره ۲۵ - سند فروش زمینی که ممهور به مهر علامه ملا محمد اشرفی و

شیخ حسین (برادر علامه شیخ کبیر رحمته) می باشد.



سند شماره ۲۶ - پاسخ به استفتائی که مهور به مهر آیتالله شیخ جعفر اشراقی  
(تققا لاسلام) می باشد.



تبرستان

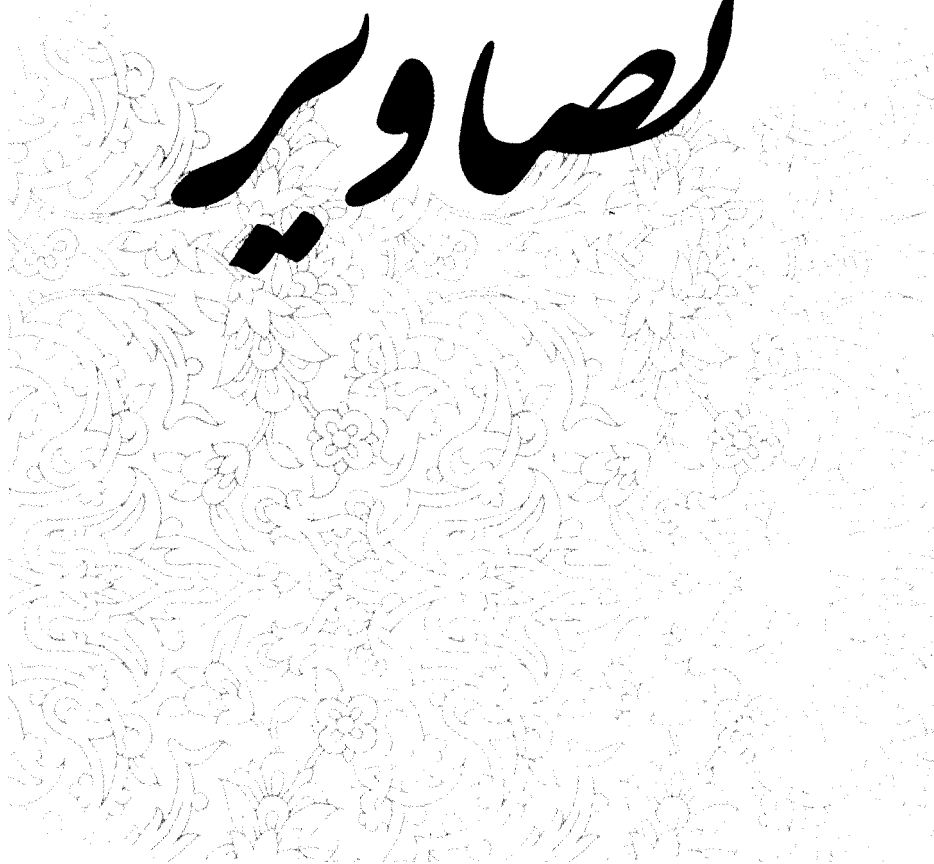
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

## فصل سوم

تبرستان

[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

# تصاویر





تبرستان

[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)



عکس شماره ۱- تمثال مبارک حضرت علامه شیخ کبیر رحمته



عکس شماره ۲ - تمثال مبارک حضرت علامه شیخ کبیر رحمته الله



عکس شماره ۳ - عکس قدیمی محله طوقدارین که ضلع غربی منزل شیخ کبیر <sup>علیه السلام</sup> با

علامت ( ● ) مشخص شده است.

◀ این عکس هدیه اتحادیه عکاسان بابل به مؤلف می باشد.



عکس شماره ۴ - مسجد مقدس محلّین و مقبره هم‌جوار آن



عکس شماره ۵ - نمای بیرونی منزل علامه شیخ کبیر رحمته الله علیه در محله طوق‌دارین بابل.

↔ عکس این صفحه و صفحات بعد از : خانم مریم بهایی



عکس شماره ۶ - نمای بیرونی منزل علامه شیخ کبیر رحمته الله علیه در محله طوق‌دارین بابل



عکس شماره ۷ - گوشه ای از نمای داخلی منزل علامه شیخ کبیر رحمته الله





عکس شماره ۸ - اتاق علامه شیخ کبیر رحمته



عکس شماره ۹ - اتاق علامه شیخ کبیر رحمته



عکس شماره ۱۰ - مناره و درب ورودی مسجد مقدس محله‌ن



عکس شماره ۱۱ - محراب مسجد مقدس محدثین



عکس شماره ۱۲ - مؤلف در جوار محراب مسجد مقدس محله



عکس شماره ۱۳ - نمای بیرونی مقبره علامه شیخ کبیر رحمته



عکس شماره ۱۴ - نمای بیرونی مقبره علامه شیخ کبیر رحمته





عکس شماره ۱۵ - نمایی از پنجره مقبره علامه شیخ کبیر رحمته الله



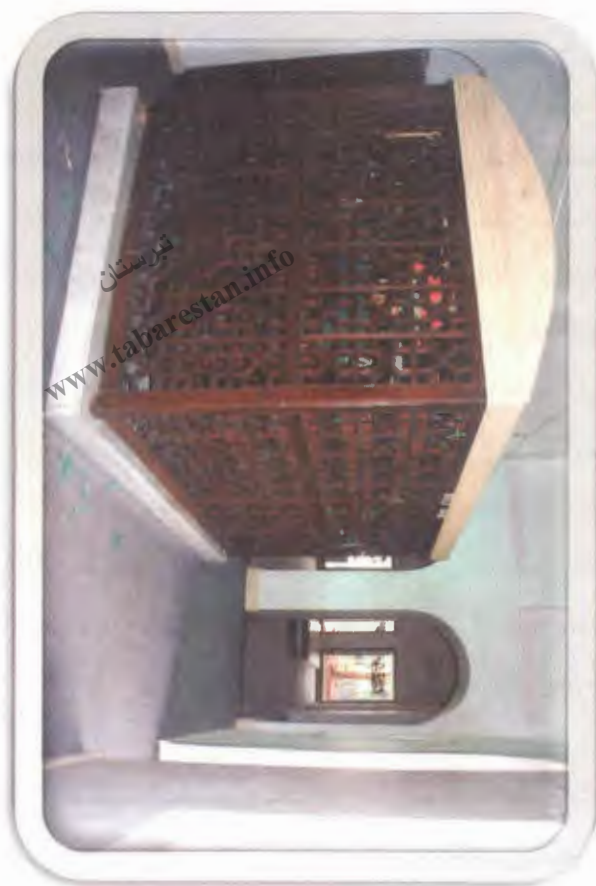




عکس شماره ۱۷ - نمای داخلی مقبره حضرت علامه شیخ کبیر رحمته الله



عکس شماره ۱۸ - مرقد مطهر علامه شیخ کبیر رحمته الله علیه  
 ← مرقد علامه شیخ کبیر رحمته الله علیه بنا به وصیتشان در پایین پای مرقد علامه ملانصیرا رحمته الله علیه و کوتاهتر از قبر ایشان قرار گرفته است.



عکس شماره ۱۹ - مرقد مطهر علامه ملا نصیرا رحمته

تبرستان

[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

## منابع

۱. از آستارا تا استارباد، ستوده، منوچهر، تهران، آگاه، ۱۳۷۵.
۲. آسمان در آینه، حجتی، مریم، آفتاب خوبان، قم، ۱۳۸۶.
۳. اعلام الشیعه، تهرانی، آقا بزرگ، مشهد، دارالمرتضی النشر، ۱۴۰۴.
۴. اعیان الشیعه، امین، سید محسن، دارالتعارف، بیروت، ۱۴۰۳.
۵. الاجازة الکبیرة، مرعشی نجفی، شهاب‌الدین، قم، کتابخانه آیت‌الله‌العظمی مرعشی نجفی، ۱۳۷۲.
۶. بابل سبزه دیار، صالح طبری، صمد، بابل، بهار نارنج، ۱۳۸۷.
۷. بابل سرزمین طلای سبز، صالح طبری، صمد، تهران، فکر روز، ۱۳۷۸.
۸. بابل شهر بهار نارنج، گروه مؤلفان، تهران، نشر چشمه، ۱۳۷۹.
۹. بابل شهر زیبای مازندران، نیایی، جعفر، تهران، رامرنگ، ۱۳۷۹.
۱۰. بر قلعه پارسائی، کوهستانی، عبدالکریم، زمینه‌سازان ظهور امام زمان علیه السلام، چاپ دوم، ۱۳۸۱.
۱۱. برگی از تاریخ، قلی زاده، رمضان، قم، چلچراغ، ۱۳۸۹.
۱۲. تاریخ ادبیات مازندران، طاهری شهاب، سید محمد، تصحیح زین‌العابدین درگاهی، تهران، رسانش، ۱۳۸۱.
۱۳. تاریخ مازندران، مهجوری، اسماعیل، تهران، اثر، ۱۳۴۵.
۱۴. چهل سال تاریخ ایران در دوره پادشاهی ناصرالدین شاه، اعتماد السلطنه، محمدحسن خان، تهران، اساطیر، ۱۳۷۴.
۱۵. حدیقة العارفین، مازندرانی بارفروشی، محمدحسن بن صفرعلی، تهران، ۱۳۲۰.

۱۶. خانواده سبز، شماره ۱۸۴، شهریور ۱۳۸۶.
۱۷. خورشید پنهان، نصیرائی، عسکر، بابل، مبعث، ۱۳۸۴.
۱۸. دانشنامه جهان اسلام، میرسلیم، سید مصطفی، تهران، بنیاد دایرةالمعارف اسلامی، ۱۳۷۵.
۱۹. دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، موسوی بجنوردی، کاظم، تهران، مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۶۷.
۲۰. دایرةالمعارف تشیع، فانی، کامران، تهران، شهید سعید محبی، ۱۳۷۵.
۲۱. روزشمار تاریخ ایران، عاقلی، باقر، تهران، گفتار، ۱۳۷۲.
۲۲. ریحانة الادب، مدرس، محمدعلی، تهران، خیام، ۱۳۷۴.
۲۳. زندگانی سیاسی سلطان احمدشاه، مکی، حسین، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۱.
۲۴. زندگینامه رجال و مشاهیر ایران، مرسلوند، حسن، تهران، الهام، ۱۳۷۴.
۲۵. سحاب رحمت، اسماعیلی یزدی، عباس، قم، انتشارات مسجد مقدس جمکران، ۱۳۸۴.
۲۶. سفر مازندران و وقایع مشروطه، صمدی، حسین، دانشگاه آزاد واحد قائم شهر، ۱۳۷۳.
۲۷. سفرنامه ناصرالدین شاه به مازندران، تصحیح هارون و هومن، تهران، پانیزد، ۱۳۸۳.
۲۸. سوادکوهی تباران نام آور، لطیفی شیردار، محمدتقی، بابل، مبعث، ۱۳۸۰.

۲۹. شرح حال و زندگی آیت‌الله شیخ ولی‌الله مدرس، صابری همدانی، احمد، قم، حکمت، ۱۳۳۳.
۳۰. شرح فرائد‌الاصول، مازندرانی بارفروشی، محمدحسن بن صفرعلی، تهران، ۱۳۳۳.
۳۱. عطش، هیئت تحریریه موسسه فرهنگی مطالعاتی شمس الشموس، تهران، انتشارات موسسه فرهنگی مطالعاتی شمس الشموس، ۱۳۸۸.
۳۲. عکس‌های تاریخی بابل، یوسف الهی، محمدشکری شهرام قلی‌پور، تهران، رسانش، ۱۳۸۵.
۳۳. علمای بزرگ شیعه از کلینی تا خمینی، جرفادقانی، قم، معارف اسلامی، ۱۳۶۴.
۳۴. فرزندگان بابل درسه قرن اخیر، باقرزاده، عبدالرحمن، بابل، مبعث، ۱۳۷۷.
۳۵. فرزندگان مازندران، رئیسی آتنی، گلبرار، اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان مازندران، ۱۳۷۷.
۳۶. فوائد‌الرضویه، قمی، شیخ عباس، تهران، کتابخانه مرکزی دانشگاه علم و صنعت ایران، ۱۳۲۷.
۳۷. فیض عرشى، ربانى، اسدالله، شرکت چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۸.
۳۸. قصص‌العلماء، تنکابنی، میرزا محمد، تهران، انتشارات کتابفروشی علمیه اسلامی، بی‌تا.



۳۹. کبیر کوهستان، حسینی شیرازی، سید علی اکبر، ساری، مه‌رساجده،  
۱۳۸۱.

۴۰. گنجینه دانشمندان، شریف رازی، محمد، قم، پیروز، ۱۳۵۳.

۴۱. مرگ مجاهدی پرفروغ، علامه حائری، علی، تهران، نشرورامین، ۱۳۸۳.

۴۲. مسجد مقدس محدثین، میرسراجی، سید مرتضی، تهران، زعیم،  
۱۳۸۵.

۴۳. مشعل داران هدایت، قلی پور، حسن، تهران، روزنامه جمهوری اسلامی،  
۱۳۸۶.

۴۴. نشریه چشمه، شماره ۲۵، بابل، مرداد و شهریور ۱۳۸۶.

۴۵. با تشکر از حضرت حجة الاسلام والمسلمین محسن روشن ضمیر،  
مداحان اهل بیت علی اکبر عابدپور، ابراهیم رستم‌پور، علی اکبر بخشایش و  
جناب آقایان ابوالحسن علاقه‌بندزاده، حسین باقریان، عباس مهدوی  
شیرازی، کاظم مدرس، اسماعیل کبیری، کمال‌الدین امینی، کریم رضاپور،  
سید محسن استادزاده، علی اکبر کثیریان، محمدصادق اکبرین، رضا  
امیدی، ابراهیم آرامی، احمد کبیری، محمدحسن گدازگر، فرهاد ترابیان،  
محمدصادق سامانی، علی اکبر کبیری، یوسفعلی خلیل تبار و خانم‌ها کلثوم  
کبیری، گل‌باجی زمانی امیر، روح انگیز صفاریان، حوریان زمانی امیر که  
اطلاعات و مطالب به خاطر مانده در مورد زندگانی حضرت آیت‌الله  
العظمی شیخ کبیر رحمته که از گذشتگان خود شنیده و سینه به سینه تا به  
امروز انتقال یافته را در اختیار حقیر قرار داده‌اند. شایان ذکر است متن  
مصاحبه‌ی این بزرگواران با امضاء و تأیید خودشان در اختیار مؤلف قرار  
دارد.

آیت اللہ شیخ محمد حسن مازندرانی معروف بہ شیخ کبیر  
فرزند مولیٰ صفر علی بارفروشی (بابلی) علامہ، فقیہ،  
متکلم، حکیم، و دارای عمر بابرکت و مبارک بود.  
آیت اللہ العظمیٰ مرثیہ نجفی (ره)

